

بنیاد مطالعات ایران

برنامه تاریخ شفاهی

آقای ناصریگانه

بنیاد مطالعات ایران
Foundation for Iranian Studies

برنامه تاریخ شفاهی

مصاحبه شونده : آقای ناصر یگانه

مصاحبه کننده : آقای اردشیر آق اولی

واشینگتن ، ۶ دسامبر ۱۹۸۲ مطابق
۱۵ ذرماه ۱۳۶۱ و آوریل ۱۹۸۳

فهرست موضوعات مندرج در مصاحبه آقای ناصریگانه

صفحه

- ۱ - سوابق خانوادگی و تحصیلی ، مدارج اداری و قضائی .
- ۲ - بازداشت از طرف رژیم اسلامی و خروج ازکشور .
- ۳ - دوره دانشجویی در کشورهای فرانسه و آمریکا ، مشابهت سیستم قضائی کشور فرانسه .
- ۴ - سیستم های قضائی متداول در ایران . مسئله شرع و عرف .
۵ مسئله مقبولیت دادگستری در جامعه .
- ۶ - مزایای قانون اساسی ۱۳۲۴ هجری قمری - تفکیسک بین سیاست و دیانت ، احترام معنوی اسلام ، استقلال قوه قضائیه .
- ۷ - تطبیق قوانین با احکام اسلامی ، نقائص قوه قضائیه ، استقلال قوه قضائیه ، الغای کاپتوراسیون .
- ۸ - مسئله تشریفاتی بودن آئین دادرسی ، نارسا ئیهای دادگستری ، امور قضائی مناطق عشاپری و دهات ،
- ۹ - واردکردن مقررات مربوط به انصاف در قوانین ایران ، استفاده از سیستم قضائی انگلو آمریکن ، مسئله اخلاق و قانون .
- ۱۰ - سهل و ساده کردن قوانین دادگستری ، بودجه دادگستری ، لزوم استفاده از تحولات نوین حقوق جزاء .
- ۱۱ - مسئله قوانین جزائی اسلامی ، وسعت قلمرو اسلام ، اهمیت تعلیم و تربیت در اسلام .
- ۱۲ - مسئله اسلام راستین - پیچیدگی قوانین شرعی ، وضع اجرای قوانین شرعی در کشورهای مختلف اسلامی ، عفو در اسلام .

- ۱۲ - مسئله حدود تعزیرات اسلامی ، عناوین مفسد و محارب ، فرق
۱۳ بین قوانین حقوقی و جزائی اسلامی .
- ۱۴ - موضوع نارضائی مردم از دادگستری ، دیوان کیفرکارکنان
۱۴ دولت و سوابق آن .
- ۱۵ - مشکلات کار در دادگستری ، مسئله استقلال قوه قضائیه ،
۱۵ مراحل مختلف دادرسی .
- ۱۶ - موضوع اختیارات قوه قضائیه ، علل کندی کاردادگستری .
- ۱۷ - تطبیق قوانین با اوضاع و احوال اجتماعی ، مسئله بی
۱۷ اطلاعی مردم از قوانین ، لزوم معاضدت قضائی .
- ۱۸ - روابط قوه قضائیه با قوه مجریه و مقننه ، موضوع تامین
۱۸ معیشت قضات .
- ۱۹ - صعوبت کار قضائی ، مسئله احترام قوه قضائیه ، مقایسه
۱۹ حقوق رتبه قضائی با سایر کارهای دولتی .
- ۲۰ - نقش موثر خانه های انصاف و کاربرد طریقه کدخدامنشی و
۲۰ انصاف در دادرسی
- ۲۱ - انفکاک قوا و استقلال قوه قضائیه ، موضوع قانونگزاری در
۲۱ تاریخ ایران .
- ۲۲ - سیستم های مختلف کشورها در باره اصل انفکاک قوا ،
۲۲ کیفیت قوانین ایران در این خصوص .
- ۲۳ - حدود استقلال قوای ثلثه مملکتی ، ارزیابی اصل انفکاک
۲۳ قوا در عمل ، انتخابات .

- ۲۴ - مسئله دخالت دولت در انتخابات، موضوع رهبری و دمکراسی.
- ۲۵ - رهبری فردی و رهبری جمعی، نظریات افلاطون، مشروطیت و مسئله رهبری.
- ۲۶ - تربیت برای دمکراسی، علل عقب افتادگی‌های فرهنگی و اقتصادی، علاقه به قدرت، دخالت بیگانگان.
- ۲۷ - لزوم ایدئولوژی برای پیشرفت، اندیشه‌های سید جمال‌الدین اسدآبادی.
- ۲۸ - نقش مذهب در ایران، فرهنگ اسلامی و فرهنگ ایرانی، علل عظمت و انحطاط ایران.
- ۲۹ - قبول اسلام و طرد سلطه عرب - عدم اجراءً صحیح موازین اسلامی، وحدت فرهنگ ایرانی و اسلامی.
- ۳۰ - یکتاپرستی در ایران باستان، رهبری فکری و فرهنگی جامعه.
- ۳۱ - حقوق زنان در اسلام، مسئله قابلیت انطباق اسلام با مقتضیات جدید.
- ۳۲ - مسئله روح اسلام، اجتهاد در اسلام، قانون حمایت خانواده.
- ۳۳ - فلسفه قانونگذار در اسلام، تدریجی بودن قوانین اسلامی، منع برده فروشی.
- ۳۴ - تحول در حقوق زن در کشورهای اسلامی، ارشدیت مرد در خانواده، اختلاف در طبیعت و نسباد زن و مرد.

- ۳۵ - مسئله ریاست خانواده، حقوق و الزامات شوهر درجا معه
ایرانی .
۳۶ - جهات لزوم ریاست خانواده برای مرد .
۳۷ - ارث زن در اسلام و ایران ، مزایای مختلف مالی زن .
۳۸ - مسئله ارث زن از عرصه و اعیان ، برداشت صحیح از قرآن مجید .
۳۹ - مسئله طلاق در قوانین ایران .
۴۰ - علل وقوع طلاق و شرط ضمن عقد .
۴۱ - مسئله حدود امکان مشارکت زن در امرولایت ، معانی مختلف واژه
ولایت .
۴۲ - شرائط و مقتضیات ولایت در اسلام .
۴۳ - مسئله صیغه و نکاح منقطع وجهات آن .
۴۴ - مقام زن در اسلام ، مراحل رسیدگی قضائی در اسلام .
۴۵ - تفاوت بین اسلام در دوره پیا مبرو خلفای راشدین با ادوا ربعتی .
۴۶ - اسلام تاریخی و اسلام واقعی ، نقش قوه مقننه در ایران .
۴۷ - نحوه تصویب لوایح دولت در پارلمان ، مسئله تصویبنا مههای
دوره فترت .
۴۸ - ادوا ربعت در قوه مقننه وجهات آن .
۴۹ - تجاوز روسها به سرحدات شمالی ایران ، عمل و تدا بیرسیا ستمداران
گذشته .

- ۵۱ - تصویبنا مهای قانونی زمان فترت ، انقلاب سفید ، قرارداد . ۱۹۱۹
- ۵۲ - نقش ملت در انقلاب سفید ، نحوه تصمیم گیری در امور مملکتی .
- ۵۳ - نقش شاه در انقلاب سفید ، اصلاحات اراضی .
- ۵۴ - نقش شاه در مسائل مربوط به دفاع کشور و سیاست خارجی و موضوع نفت و سایر منابع طبیعی .
- ۵۵ - نقش رسانه های گروهی در فردی نشان دادن اقدامات مملکتی ، مسئله قیمت عادله در اصلاحات اراضی .
- ۵۶ - نحوه تصمیم گیری در امور مملکتی و نقش شاه و دولت ، لزوم ایثار و فداکاری در امور مملکت .
- ۵۷ - شخصیت قائم مقام فراهانی و امیر کبیر در تاریخ ایران ، ملی کردن صنعت نفت .
- ۵۸ - تعارضات بین پادشاهان و دولت در تاریخ ایران ، تعریف رهبری .
- ۵۹ - برخورد با تمدن غرب ، افکار و اندیشه های سید جمال الدین اسد آبادی .
- ۶۰ - مسئله استعمار و فرهنگ غربی در شرق - تضادهای اجتماعی در ایران ، دانش سیاسی جامعه و نقش رهبری در آن .
- ۶۱ - لزوم احزاب سیاسی برای دمکراسی ، مقایسه بین اعلیحضرت رضا شاه و کمال اتاتورک .
- ۶۲ - قوانین مسحی دی که در دوره شاه بتصویب رسید ، نحوه تصویب لوایح در دولت .

۶۳ – تحولات قانون حمایت خانواده ، اهمیت و گسترش آموزش و پرورش.

۶۴ – اصلاح قوانین مربوط به دادگستری و سایر سازمانهای صنعتی و بازرگانی دولت ، تاسیساتی که درنتیجه جنگ باکشور عراق منهدم شده و در رژیم گذشته ساخته شده بود و سایر مآثر دوران گذشته .

۶۴

۶۵ – جنگ بین ایران و عراق و تفرقه بین کشورهای اسلامی ، سابقه اصلاحات ارضی و پیدایش فکر آن .

۶۶

تحولات قوانین مربوط به اصلاحات ارضی ، مسئله فئودالیسم .

۶۷

جنبه های انقلابی اصلاحات ارضی ، نحوه تهیه مواد الحاقی بقانون اصلاحات ارضی .

۶۸

اصلاحات ارضی در تئوری و در عمل ، اقدامات ارسنجانی وزیر وقت کشاورزی .

۶۹

مسئله مدیریت امور کشاورزی در سطح روستاهای فئودالیسم و غائله های فارس و آذربایجان .

۷۰

فوايد قانون سهیم شدن کارگران در سودکارگاه های تولیدی ، مسئله فرار سرمایه .

۷۲

فلسفه قانونگزاری در رابطه با اجتماع ، طبقات مرتفعه بعنوان عاملین انقلاب اسلامی بعلت بیم از توسعه مواد انقلاب شاه و ملت .

۷۳

مسئله تجدیدنظر در اصول انقلاب سفید ، لایحه مربوط به مصونیت مستشاران نظامی امریکا .

- ٧٤ - مطرح شدن لایحه مربوط به مستشاران نظامی امریکا در مجلسین و مشکلات آن ، مسئله الغاء کاپیتولاسیون . ٧٤
- ٧٥ - نحوه برخورد مجلس با لایحه دولت ، مشکلات کابینه مرحوم منصور در تصویب لایحه . ٧٥
- ٧٦ - چهره دمکراتیک شاه درمورد لایحه مستشاران نظامی امریکا ، نظر مساعد دولت امریکا در تعديل لایحه . ٧٦
- ٧٧ - حدود دخالت محمدرضا شاه در امور مملکتی ، اقدامات دکتر مصدق ، وقایع شهریور ۱۳۲۵ . ٧٧
- ٧٨ - عواقب ملی کردن نفت در زندگانی سیاسی محمدرضا شاه و دکتر مصدق . ٧٨
- ٧٩ - تجاوز محمدرضا شاه و دکتر مصدق از قانون اساسی ، آثار وقایع مرداد در تاریخ کشور . ٧٩
- ٨٠ - قانون اساسی ایران و سرنوشت های متغیر آن ، اثرات سوء دو جانبی وقایع ۲۸ مرداد . ٨٠
- ٨١ - اجمالی قانون اساسی ایران درمورد عزل نخست وزیر ، اثرات اجتماعی محکمه دکتر مصدق . ٨١
- ٨٢ - کتاب کرمیت روزولت در باره وقایع ۲۸ مرداد و نقش سیاسی ، فعالیتهای حزب توده در ایران . ٨٢
- ٨٣ - تعارض سیاست ابر قدرتها درمورد ایران ، مسئله روابط حزب توده با دکتر مصدق . ٨٣
- ٨٤ - خاطرات شغلی مصاحبہ کننده ، نظر محمدرضا شاه درباره دکتر مصدق . ٨٤

- ۸۵ - خاطرات مربوط به دوره نخست وزیری مرحوم منصور، مسئله لزوم رشد سیاسی بموازات رشد اقتصادی.
۸۶
- ۸۶ - حادثه ترور حسنعلی منصور، فدائیان اسلام، خصوصیات شخصی و سیاسی هویدا.
۸۷
- ۸۷ - خلقيات و شيوه های خاص هویدا در دوران خدمت، تماس ا و با اعليحضرت و بازداشت هویدا.
۸۸
- ۸۸ - تغيير شيوه حکومت پس از ۲۸ مرداد، سوابق مربوط به نخست وزیری دکتر مصدق.
۸۹
- ۸۹ - مسئله آذربایجان و حزب دمکرات - یکپارچگی ملی در دوره رضا شاه.
۹۰
- ۹۰ - علل شدت عمل حکومت بعد از مرداد ۱۳۳۲، تغيير دروجه ملی اعليحضرت، مسئله تروریسم.
۹۱
- ۹۱ - ماهیت و نقش سلطان در رژیم مشروطه، اثرات روحيات اعليحضرت رضا شاه بر اعليحضرت محمدرضا شاه.
۹۲
- ۹۲ - موضوع حق انحلال مجلسین و فرماندهی کل قوae برای شاه پیمان سنتو.
۹۳
- ۹۴ - تقسیم جهان بدو بلوک شرق و غرب، مسئله بیطرفی ایران.
- ۹۵ - تمایل ایران به بلوک غرب، حملات کمونیستها به محمدرضا شاه.
- ۹۶ - نقش ملت در حاکمیت ملی، معايب فرد پرستی.
- ۹۷ - مسئله شور و تبادل نظر از دیدگاه محمدرضا شاه، موضوع کسالت ایشان، اثرات کنفرانس گوادولپ در روحیه شاه.

- ۹۷ - ناراحتی های فکری اعلیحضرت در آستانه انقلاب اسلامی ،
۹۸ تفاوت بین سیاستمداران گذشته و سیاستمداران زمان انقلاب .
- ۹۸ - مسئله تصمیم‌گیری در موارد بحرانی ، تغییرسیاست‌ها در آستانه
۹۹ انقلاب اسلامی .
- ۱۰۰ - نقشه‌های مخالفان رژیم ، سوابق مربوط به دکتر جمشید آموزگار
۱۰۰ نخست وزیر ، داستان ربودن هواپیمای وزراء اوپک .
- ۱۰۱ - با لابردن قیمت نفت در جلسه اوپک در تهران و نطق محمدرضا شاه ،
۱۰۱ مسئله قطع کمک مالی بروجانیون .
- ۱۰۲ - تشکیل و جهش و اضمحلال حزب رستاخیز ، مسئله بی نقشی
۱۰۲ حزب رستاخیز در تعیین سیاست‌ها .
- ۱۰۳ - حدود مسئولیت شاه و زمامداران دولت ، انتظارات ملت ایران
۱۰۳ از رژیم ، جهات پیروزی انقلابیون .
- ۱۰۴ - کمکهای رسانه‌های گروهی غربی به انقلابیون ، دولت مهندس
۱۰۴ شریف امامی و سیاست عقب‌گردایشان .
- ۱۰۵ - بی نتیجه ماندن اقدامات دولت مهندس شریف امامی ، عقیده
۱۰۵ شاه به عدم خشونت ، سرکار آمدن دولت تیمسار از هاری .
- ۱۰۶ - خصوصیات تیمسار از هاری و عدم توسل به خشونت ، ترکیب
۱۰۶ کا بینه تیمسار از هاری .
- ۱۰۷ - احتراز محمدرضا شاه از خوئنریزی ، نقشه‌های دائمی داربرای
۱۰۷ برانداختن سلطنت ، تشکیل دولت بختیار .
- ۱۰۸ - تصویب قانون محاکمه وزراء ، اقدامات دولت شاپور بختیار و
۱۰۸ خنثی ماندن آن ، اعلام بیطری ارتش .

- ۱۰۸ - علل پیروزی انقلابیون ، سقوط دولت بختیار ، عکس العمل
۱۰۹ های نطق آبانمۀ محمدرضا شاه پهلوی .
- ۱۱۰ - تغییر سیاست شاه در نطق آبانمۀ واشخاص مورد مشاوره در
۱۱۰-۱۱۱ تنظیم آن .
- ۱۱۱ - مسئله مشاوره اعلیحضرت با سفرای خارجی در زمینه تهیه نطق
۱۱۲ آبانمۀ .
- ۱۱۲ - علت بی تاثیری نطق آبانمۀ اعلیحضرت ، موضوع دخالت شرکت
۱۱۳ های نفتی در ایجاد انقلاب .
- ۱۱۴ - مجاہدتهاي محمدرضا شاه در استیفاي حقوق ایران از نفت -
لحظات حساس در زندگانی شاه .
- ۱۱۵ - اهمیت جلسه اوپک در تهران و نطق محمدرضا شاه .
- ۱۱۶ - تاثیر راه آهن سراسری ایران در سرنوشت رضا شاه و تاثیر
۱۱۷ مسائل نفت بر سرنوشت محمدرضا شاه .
- ۱۱۸ - مشکلات ناشی از قراردادهای خرید کارخانه تولید انرژی
۱۱۹ اتمی .
- ۱۱۹ - روزهای ضعف و ایام قدرت محمدرضا شاه ، پیدا یش فتور در
سیاست خارجی شاه .
- ۱۲۰ - وجود مشکلات در روابط خارجی شاه با غرب ، کتاب آقای
کارترا و موضوعاتی که در کنفرانس گوادلوب مطرح
شده است .

- ۱۱۸ - نحوه بازداشت اولیه مصاحبه شونده و بحث با روحانیون درباره قوه قضائیه و آزادشدن از بازداشت .
۱۱۹ - ۱۳۲
- ۱۱۹ - نقش قاضی در رسیدگی و صدور رای ، مکومیت بنیادپهلوی دریک دعوای مطروح در دادگستری و عکس العمل آن ، نقش دیوانعالی کشور در رسیدگی ، طرح پرونده دکتر مصدق در دیوانعالی کشور ، احترام محمدرضا شاه به دادگستری .
۱۳۲ - ۱۳۶
- ۱۲۰ - زندگی در تهران پس از آزادی از زندان ، خاطرات زندان و خروج از مرز .
۱۳۶ - ۱۴۲
- ۱۴۳ - ۱۴۴
- ۱۴۴ - ۱۴۵
- ۱۲۱ - وضع ایران بعد از انقلاب اسلامی .
- ۱۲۲ - آینده ایران .

(امروز دوشنبه ۶ دسامبر مطابق با پانزده آذرماه ۱۳۶۱ است اینجا در دفتر بنیاد مطالعات ایران برای برنامه تاریخ شفاهی از آقای دکتر ناصر یگانه در خواست شده که تشریف بیا ورند و با ایشان مصاحبه انجام بشود)

سؤال : " قبلًا" از جنابعالی تشکر میشود برای اینکه وقت لطف فرمودید و در این برنامه شرکت فرمودید تمنا میکنم قبل از اینکه به متن مصاحبه بپردازیم لطفاً "شرح مختصری از سوابق خانوادگی خودتان برای ما بفرمایید که از ناحیه چه خانواده هستید و در کجا تولد شدید و شرح مختصری از تحصیل خودتان بفرمایید و بعد در چه مشاغلی وارد شدید و بطور اجمال برای مملکت چه مشاغلی را عهده دار بودید ؟

آقای یگانه : جناب آقای آقاولی من هم به سهم خودم از جنابعالی تشکر میکنم برای مصاحبه که با بنده میفرمایید . شاید تجربیاتی که در طول خدمتگزاری داشتم ، بعنوان تاریخ شفاهی ایران ، بتواند برای امروز و آینده مملکت مفید باشد ، البته راجع بخودم و زندگی خودم باید بطور خیلی اختصار عرض کنم زیرا بیشتر مایلم راجع به کشورم صحبت کنم ، هم از گذشته آن و مخصوصاً از گذشته که با آینده ارتباط دارد همچنین میخواهم در باره آینده ایران صحبت کنم . شخص من در یک خانواده که از رفاه نسبی بر خوردار بود متولد شدم . مرحوم پدر من دارای املاک متعدد مزروعی بود و همین طور از اجداد بایشان و بعد از ایشان بما بارث رسیده بود و "ضمناً" پدر بزرگ من و اجداد ما هم از طبقه روحانیون بودند . پدرم البته و مادرم نسبت به عقاید مذهبی خودشان بسیار راسخ بودند ولی بدون هیچ گونه تظاهر . پدرم ضمن اینکه همیشه همان کار آزاد خودش را داشت و از محل املاکش زندگی خودش و ما را میجرخاند ، در عین حال در سیاست ایران از زمان مشروطیت مستقیماً "دخلت داشت و با آزادیخواهان یعنی مجاهدین آنروز همکاری خیلی نزدیک داشت و با بیشتر سران مشروطیت آشنا بود و خدماتش در مشروطیت طوری بود که بعد از آنکه محمد علیشاه قاجار عزل شد از سلطنت و احمد شاه به ولیعهدی انتخاب شد ، برای اداره مملکت یک هیئت نه نفری یا بیشتر انتخاب شدند بعنوان هیئت مدیره مشروطه که شرح آن در اکثر کتب تاریخ نوشته شده است . پدر من هم یکی از اعضاء هیئت مدیره مشروطیت بود ، افراد دیگر ، آنطور که بخارم میاید مرحوم وثوق الدوله بود مستوفی الممالک بود ، سپهسالار تنکابنی محمد ولی خان بود ، شاید از سران بختیاری صمام السلطنه بود و اینها . تا اینکه آنها ترتیب کار مملکت را دادند ، احمد شاه ولیعهد شاه شد و عضدالملک را بعنوان نایب السلطنه انتخاب کردند و از آن به بعد پدر من دیگر در کارهای دولتی و سیاسی دخالت زیادی نداشت . خود من هم بهمان سابقه که اجداد ما و مخصوصاً "پدر بزرگ و خانواده پدریم به علوم قدیمه داشتند ، ضمن اینکه در دبستان تحصیل میکردم همیشه عصرها یکی از کسانی که نسبت به علوم قدیمه یعنی زبان عربی و مقدمات منطق آشنائی داشت بمنزل

ما میامد و ما سه برادر بودیم که یکی کوچکتر و دیگری بزرگتر از بندۀ بود و ما را درس میداد که در نتیجه هم درس دبستانی را میخواندیم و هم مقدمات علوم قدیمی را . وارد دبیرستان که شدم باز اینکار ادامه داشت ولی چون دروس دبیرستانی نسبتی سنگین بود لذا این علوم قدیمه را مرحوم پدرم موافقت کرد که در تابستانها که مدرسه بسته است ادامه بدھیم . خاطرم میاید که معلمی داشتم که از روحانیون و اهل قزوین بود، چون قزوین از دوره قاجاریه و قبلاً هم از دوره صفویه مهد علم بود و مدتها پا یتخت بود . از بزرگان قزوین اشخاص خیلی زیادی را میشود نام برد که چه در علم تاریخ و چه در فقا هست چه در فلسفه شرق و فلسفه اسلامی ، نام بسیار بزرگی در تاریخ ایران دارند . خوشبختانه در آن موقع که از سال ۱۳۱۵ تا ۱۳۱۹ در قزوین بودم، خدا وند خرق رحمتش کند معلمی داشتم بنام مرحوم علی اکبر قاضی. این معلم در تابستانها وقت خودش را صرف تعلیم من میکرد. البته چون مقدمات زبان عربی را قبلاً میدانستم، در این دوره کتابهای که او بمن درس میداد در راء شن کتاب اغانی و تاریخ ادبیات عرب و فلسفه شرق یعنی فلسفه اسلامی بود و من از این درس او لذت میبردم و مخصوصاً آن جنبه های عرفانی و آزاد اندیشی مرحوم علی اکبر قاضی، که شاید تعلیمات خودا و موجب شد که من بعد از اینکه دوره دبیرستانم را تمام کردم وارد دانشکده حقوق شدم که بیشتر ارتباط با علوم قدیمه داشت . تحصیلات لیسانس را در دانشکده تهران تمام کردم و با مطالعه تاریخ اسلام و ایران و ادبیات و فلسفه ولذا رساله خودم را در سال ۱۳۲۴ راجع به حقوق اسلام و تاریخ حقوق اسلام نوشتتم . تحصیلم که تمام شد، خدمات قضائی را ترجیح دادم بر کارهای دیگر و وارد خدمت دادگستری شدم که در سال ۱۳۲۵ بود و همینطور سلسله مراتب قضائی را طی کردم ، از ریاست دادگاه های تالی یا پایین دادگستری شروع کردم و بعد همینطور پس از طی سلسله مراتب رفتم به دادگاه شهرستان و به دادگاه استان تا سال ۱۳۲۷ که شدم رئیس اداره حقوقی وزارت دادگستری که یک اداره تقریباً علمی این وزارت خانه بود و کار آن تهیه لوایح قانونی و اظهار نظر کردن روی مسائل قانونی نه تنها وزارت دادگستری بلکه در سطح دولت و پاسخ دادن به سوالهای متعددی که وزارت خانه ها و دستگاه های دولتی میکردند، بودویکی هم رسیدگی با مور بین المللی بود یعنی ارتباط قضائی ما با مجتمع بین المللی در قسمت کارهای حقوقی، که تقریباً این کار، عمدۀ تربیت و ظائف این دستگاه بود. در دو سال بعد بسمت دادیاری دیوانعالی کشور انتخاب شدم یعنی قاضی دیوانعالی کشور شدم و در سال ۱۳۴۰ مدیر کل قضائی وزارت دادگستری شدم . در حدود دو سال هم این سمت را داشتم تا اینکه بعداً "بنما یندگی مجلس از شهر موطن خودم قزوین انتخاب شدم . در حدود پنج ماه نماینده مجلس بودم تا اینکه مرحوم حسنعلی منصور از من دعوت کرد که در کابینه شرکت کنم و در اسفند ۱۳۴۲ بندۀ را بعنوان وزیر مشاور و مسئول امور پارلمانی انتخاب کردند که من چندین سال متواالی این سمت را داشتم تا حدود ۱۳۵۵ یعنی ۸ سال . سپس تصمیم گرفتم که بعلت طول مدت خدمت و کار سنگین ، یک نوع تغییری در کار خودم بدهم چون من همیشه معتقد بودم که

دوران زیادی را نباید اشتغال و مخصوصاً "، با مرور سیاسی داشته باشم و یا اگر سیاسی هست، نوعش را باید عوض بکنم تا با یک روح تازه‌تر و تحرک بیشتری بتوانم کار بکنم این بود که خودم را کاندیدای مجلس سنای کردم و از تهران انتخاب شدم . در حدود سه سال هم سناتور بودم ، در همان وقت که بنده سناتور بودم آقای صادق احمدی وزیر دادگستری بودند در کابینه مرحوم هویدا ، هم ایشان و هم مرحوم هویدا بمن گفتن که سمت ریاست دیوانعالی کشور بعلت بازنیستگی جناب آقای میر مطهری رئیس سابق آن خالی است و چون بنده خدماتم در دادگستری بیش از بیست سال بوده از اینtro مرا برای اینکار در نظر گرفته‌اند و بنده هم با کمال افتخار قبول کردم . چون همیشه انسان به کاری که از دوران جوانی شروع کرده است علاقه دارد و لذا عشق به دادگستری دوباره مرا کشاند بکار قضائی، در حدود ۴ سال هم رئیس دیوانعالی کشور بودم تا موقعی که مسئله انقلاب پیش آمد . بعد از انقلاب هم من در کشور بودم و شغل خودم را هم ترک نکردم و پس از اینکه تهران بدست انقلابیون افتاد ، من روز بیست و سوم بهمن پشت میر کارم بودم و کار قضائی را ادامه میدادم تا یکماه، در اینمدت، گاهی بمن مراجعت میشد و صحبت میشد و جواب من این بود که قوه قضائیه مستقل از قوه مجریه و مقننه است و من بشغل قضائی خودم ، مادام که میتوانم ادامه بدهم ، باید مشغول باشم مگر اینکه قوای قهری یا فرسمازور مرا از اینکار بردارد که همینطور هم شد . در روز ۲۷ اسفند من از طرف دادسرای انقلاب باز داشتم ، چهارده ماه بازداشت بودم و بعد از چهارده ماه آزاد شدم سپس دو سه ماه در شهر تهران زندگی میکردم . بعد از آن مجدداً در صدد دستگیری من بر آمدنده و طوری بود که دیگر زندگی برای من مشغل بود، فکر میکرم که انجه که داشتم ، مثل همه ، ضبط شده و حقوق بازنیستگی هم قطع شده است و در ایران نمیتوانم کاری داشته باشم و شاید در خارج از کشور این شانس برای من بیشتر باشد که بتوانم کاری پیدا کنم و این بود که از کشور خارج شدم و آمد و زندگی "من فعلاً" بخواندن کتاب و تفکر میگذرد و ضمناً" یک کارهای علمی و تاریخی یعنی دانشگاهی نیز در اینجا دارم و خداوند را شاکرم که آن حد اقلی که برای معشیت من لازم بوده دارم . مملکت این حق را بگردن من داشت و همیشه دارد که اگر مختصر تحصیلاتی هم کرده‌ام ، انرا هم مملکت‌هم چیزش را برای من مهیا کرده و همیشه از خداوند سپاسگذارم و امروز هم اگر به کسب حد اقل زندگی در اینجا نائل شده‌ام اینهم از برکت آن ایامی بوده که با کتاب و معلم سیروکار داشتم و عاشقانه بدرس خودم ادامه میدادم گاهی فکر میکنم که اگر آنروزهای طاقت‌فرسای تحصیلی نبود که بعد از برگشتن از دبستان و دبیرستان میباشی علوم قدیمه را بخوانم که تا نیمه های شب‌آمده پیدا میکرد ، آن موقع البته خیلی خسته میشدم ، ولی اکنون روزی که خداوند بمن داده است در پرتو همان تحصیلی است که بعد از فراغت از دبستان و دبیرستان ، در تاریخ ایران و تاریخ اسلام و در ادبیات ایران و عرب و فلسفه شرق و غرب کرده‌ام و امروز از خداوند هیچ آرزوئی جز آرزوی سعادت‌کشورم و سلامت خانواده‌ام و دختر هفت‌ساله که دارم و در اینجاست‌نمایم . در آغاز خودم او را از کوههای مرتفع و از پرتوگاهها گذرانده‌ام تا

باينجا رسانده‌ام و آنرا هم خداوند کرده به آن ايمان دارم و امروز آرزوی ديگری ندارم . خداوندي که مرا از آن کوهها و از آن زندان نجات داده ، اين بچه صغير مرا هم بزرگ خواهد کرد و نگرانی ندارم و به سرنوشت خدايی معتقد هستم . امروز هم که جناب آقای آقا ولی ، شما به من مرحمت داشتید و سوالی در باره تاریخ ایران فرمودید ، با اجازه شما به گفتار در باره خودم خاتمه میدهم و چون شما سوال فرموده بودید مختصري عرض ميکنم و اگر راجع به مملكت که نياز به بحث دارد ، صحبت کنم ، شاید مفیدتر باشد .

سؤال : تشکر ميکنم . فرموديد در سال ۱۳۲۴ دانشکده حقوق را گذراندید جنابعالى دکترای خودتان را در چه رشته گرفتيد و آنطور که بنظر ميرسد مثل اينکه در ضمن اينکه شاغل در مشاغل خودتان بوده اي به آن قسمت هم پرداخته اي اينرا هم بفرمائيد .

آقای يگانه : همانطور که فرموديد بinde در سال ۱۳۲۵ وارد خدمت قضائي شدم سه ، چهار سال كار قضائي ميکردم و چون وزارت دادگستری هميشه نياز داشت که بعلت تاثيري که قوانین اروپائی از نظر آئين دادرسي در دادگستری ايران دارد ، قضات ما به حقوق کشورهای لاتین و مخصوصاً "کشور فرانسه آشنا بشوند و من هم به اين رشته از روی علاقه زياد وارد شده بودم از اينرو بعد از ۳ سال خدمت در دادگستری ، تقاضاي انتظار خدمت کردم و رفتم بکشور فرانسه و دوره دکتراي حقوق را گذراندم و سپس بلاضاً صله بعد از اتمام تحصيلم در فرانسه باز با ايران برگشتم و کار قضائي را ادامه دادم . در حدود سه سال هم باز بكار قضائي خودم ادامه ميادم که بعداً "اين علاقه در من پيدا شد که به حقوق انگلوساكسن هم آشنا بشوم . در آن موقع مستشار ديوان كيفر بسودم يعني در سال ۱۳۳۴ که تصميم گرفتم بکشور امريكا بيايم و حقوق انگليس و امريكا را هم تحصيل کنم . اين بود که مجدداً "آدم باينجا و در اين قسمت هم تحصيلاتم را ادامه دادم و درجه فوق ليسانس در حقوق امريكا را هم گرفتم که از آن تاریخ مستقيماً برگشتم به ايران و باز هم در خدمت دولتی بودم يا در قوه قضائيه يا در قوه مقننه و يا در قوه مجريه .

سؤال : دوران خدمات جنابعالى برای مملکت حقیقتاً " به دو قسم تقسیم ميشود . دوراني است که وقت سرکار صرف کارهای حقوقی و قضائی شده و قسمت دوم آنست که در امر سیاست صرف شده است ، مقدمتاً " بپردازیم به قسم حقوقی و قضائی ، لطفاً " با جمال سازمان قضائی ما را تشریح بفرمایید و اينکه در سیستم قضائی ما اولاً در مقایسه با آنچه در قانون اساسی خودمان داریم ، ایا واقعاً " آن موازین رعایت میشد کاملاً ؟ و یا احياناً " ضعفهای در آن دیده میشد و اگر دیده میشد ، این ضعفها از چه قبیل بود زیرا تشریح بعضی نکات از این قبیل امكان اینرا دارد که برای آینده کشور توجه

به آن ساهم باشد و قابل استفاده باشد، تا بعد بپردازیم به قسمت سیاسی.

آقای یگانه : سیستم قضائی ایران در طول تاریخ دارای دو جنبه تقریباً " جدا است یکی تا زمان مشروطیت و دیگری بعد از مشروطیت . قبل از مشروطیت محاکم شرعی وجود داشت که طبق احکام شرع رسیدگی میکردند و حکم میدادند ، ولی از زمان صفویه به بعد چون ارتباط تجاری و سیاسی بین ایران و کشورهای اروپائی برقرار شده بود و بعضی موضوعات تجاری و یا سیاسی در قالب احکام شرعی صریحاً نمیامد ، این بود که از قبیل از مشروطیت یک محاکم شرعی هم در ایران وجود داشت . یک محاکم عرفی در کنار محاکم شرعی تشکیل میشد . حالا اینکه کدام مطلب عرفی است و کدام مطلب شرعی ، این یک بحث تقریباً " مفصل طلبگی دارد که از حوصله برنامه ما خارج است ولی معمولاً " مسائل مربوط به انتظامات مملکتی و روابط بازرگانی خارجی مربوط میشد با مور عرفی و در دست حکام یا والیان بود یعنی حکام عرفی که باصطلاح امروز فرمانداران و استانداران بودند در مسائل عرفی آنها رسیدگی میکردند و بر طبق دستورهای سلطیهن عمل میکردند و این امر قبیل از اینکه در ایران شروع بشود در قلمرو دولت عثمانی نیز عمل میشد ، منتهی به این قوانین معمولاً " تنظیمات یا قانون میگفتند ولی قوانین اسلامی عنوان شریعت را داشت . اینست که شما هیچوقت در فقه اسلامی واژه قانون را نمی بینید و همیشه در حقوق اسلامی نام حکم یا فقه یا شریعت مورد بحث است که در بر گیرنده تمام قوانین اسلامی است . به قولی واژه قانون یک واژه است که از ریشه لاتین کانن مشتق شده و ریشه اصلی عربی ندارد و تقریباً " از وقتی که مسائل عرفی به نظامی احتیاج داشت ، این مقررات وضع شده و بدوا " بنام تنظیمات ، در عثمانی قدیم نامیده میشد و بعده " نام قانون را بر آن نهادند . در باره آن قسمت از سوال جنا بعالی که مربوط به تقاضای کار دادگستری و ضعفهایی که احیاناً وجود داشته باید عرض کنم که البته قبل از مشروطیت هم ملت ایران هیچوقت از دادگستری خودش راضی نبود و بعد از مشروطیت هم باید با وجود راحت عرض کنم که هیچوقت ملت ایران بان ایدهآلی که از دستگاه قضائی انتظار داشت نرسیده است .

سؤال : چرا

آقای یگانه : قانون اساسی ما واقعاً " در احترام به قوه قضائیه هیچ فرو گزارنکرده بود و اگر کسی قانون اساسی را بخواند می بیند که تدوین کنندگان آن چه مجاہدت‌های کرده‌اند ، بمنظور اینکه ، برای ایران با استفاده از بعضی اندیشه‌های غربی ولی با تطبیق آن با سنت‌های ملی ایرانی ، یک قانون جامعی تهیه کنند که از این نظر این قانون نه برای من بلکه برای هر حقوق‌دانی الهام بخش است آنها نه راه را افراطی رفتند که مثل بعضی از کشورها ، قوانین اروپائی را

ترجمه بکنند ، و نه راه تفریطی رفتند که بیایند و تقریبا " راه قشری گرائی و انجماد فکری را در پیش بگیرند و از مقتضات روزگار باشند و لذا چنان تلفیقی بین مقتضیات جدید و شرع اسلام کرده‌اند که این خودش‌الهایم بخش است . شما در قانون اساسی ایران می‌بینید که تمام اصول فرهنگی ایران حفظ شده ولی ضمناً یک اندیشه‌هایی که مفید بوده و تقلید بیجا نبوده از غرب گرفته شده است مثل اصل انفکاک‌قوا ، اصل رژیم پارلمانی و اصل مسئولیت مشترک وزراء که از اندیشه‌های اکثر نویسندگان غربی ، که اغلب آنها فرانسوی بودند مثل ژان زاک روسو ، و منتسکیو گرفته شده است . این اندیشه‌ها را تهیه کنندگان قانون اساسی ما از غرب اقتباس کردند ولی در قالب مقتضیات مملکت ، آنها نه آنقدر عرفی شدند که شرع ما را نادیده بگیرند و برای این منظور در قانون اساسی هم نوشته‌اند که اگر قانونی مخالف با شریعت باشد ، جنبه قانونی ندارد و یک هیئتی را هم از مجتهدان جامع الشرایط تشکیل دادند ولی ضمناً یک تفکیک معنی‌بین امور شرعی و عرفی نیز قائل شدند . راجع به تشکیلات دادگستری و موازینی که در قانون اساسی ما هست باید عرض کنم که بیشتر آن قسمت‌هایی که مربوط به روش‌های محاکمات است ، اقتباس از حقوق اروپائی است . زیرا در حقوق اسلامی ، قاضی دارای اختیارات کامل بوده و دادرسی اساساً و اکثراً در یک مرحله است ولی در قانون اساسی ما محاکم استینیاف و دیوانعالی کشور پیش‌بینی شده است . همین موضوع دادستانی یا دادسرای این مسائل دادگاه‌ها ، پیش‌بینی شده که اینها هم هیچکدام تعارضی با شرع نداشت ، زیرا یکوقتی است که ما می‌ایمیم و قوانینی را می‌گذرانیم برخلاف شرع و یکوقتی است که ما از یک اندیشه چه غربی و چه شرقی استفاده می‌کنیم و در حدود شرع آنرا می‌پذیریم اینرا نمی‌شود گفت که در جنین موارد شرع رعایت نشده است . من هر چند در اینجا مجال این بحث را ندارم که به تفصیل سخن بگوییم ولی مثلاً "مسئله استقلال قوه قضائیه ، در شرع اسلام هم هست و قاضی در راءی خودش مستقل است . درست است که در گذشته خلیفه و یا پادشاه ، قاضی را ، در دوره خلفای اسلامی و یا قبل از مشروطیت در ایران ، منصب می‌کردند ولی نه خلیفه و نه پادشاه حق نداشتند نظری را بر قاضی تلقین بکنند یا امر بکنند ، بنا بر این قانون اساسی مشروطیت چیزی برخلاف شرع نداشت و اصل استقلال قوه قضائیه یک قانون اسلامی است که هیچکس در رای قاضی نمی‌تواند دخالت بکند و همچنین در باره اصول پارلمان‌تاریشم ، در قرآن مجید چند آیه هست که خداوند به حضرت پیامبر اکرم فرموده اند که " شاور هم فی الامر " یعنی با مردم مشورت کن ، همچنین طبق آیه " امر هم شوری بینهم " امر مردم با مشورت با خودشان باید بگذارد . پس نهاد پارلمان چیزی مخالف شرع نیست . هم چنین قوه مجریه هم ، باز مطلبی مخالف با شرع نیست . بنا بر این قانون اساسی یک قانونی بود که با احترام بدیانت ، و مخصوصاً نظر به ماده که می‌گفت دین رسمی مملکت اسلام و مذهب شیعه اثنی عشری است ، تبدیل شده بود و بقیه مواد آنهم تعارضی نداشت . مخصوصاً " من اینجا باید نام ببرم از یک روحانی بزرگ و یک روشن اندیشور بسیار

ارجعند که در موقع گذراندن لوایح دادگستری ، حقیقت و روح اسلام را در نظر گرفت و با درک حقیقت و کشف آن روح توانست قوانین مترقبی برای دادگستری ایران تهییه بکند که نه مخالف شرع باشد و نه بر خلاف مقتضیات روز ، و آن مرحوم مدرس بود . اگر شخصی مثل مرحوم مدرس در آن زمان نبود ، ممکن بود بعضی از روحانیون ، ولو با حسن نیت ، نتوانند تشخیص اینرا بدھند که یک سلسله قوانین جدیدی که مخالف با اسلام هم نباشد لازم است . مثلاً " قاعده مرور زمان را بعضی از روحانیون میگفتند که مطابقت کاملی با اسلام ندارد ولی بعضی هم معتقد بودند که با بعضی از مضمون حقوق اسلامی میشود آنرا تطبیق کرد یعنی مسئله اعراض ، ولی مرحوم مدرس حتی در مقابل مخالفت همکاران روحانی خودش استدلال کرد که میشود اصل مرور زمان را پذیرفت البته با استدلال بسیار جالبی . بنا بر این قانون اساسی ما مولود اندیشه تعداد زیادی از روشنفکران بزرگ مملکت است که یا در ایران تربیت شده بودند یا خارج را دیده بودند و بر گشته بودند . یک مقدار زیادی نیز مولود روش بینی روحانیون آزاداندیشی مثال مرحوم طباطبائی و مرحوم بهبهانی و مرحوم مدرس و مرحوم ملک المتكلمين بود در واقع یک تشریک مساعی بین توده های مردم ، و بین آن طبقه روشنفکر و بین روحانیت بود که یک چنین قانونی را بوجود آورد و اگر با این قانون اساسی ما صمیمانه عمل میکردیم ، سر نوشت ایران امروز غیر از این بود . از من سوال فرمودید آیا ضعیی در دستگاه قضائی نبود ؟ من با کمال انصاف بشما عرض کردم که بود ولی امور همیشه نسبی است . دستگاه قضائی ما نقص نسبی داشت ولی نقص مطلق نداشت . قانون اساسی مشروطیت از قوه مجریه یک نامی برده بود و همچنین از قوه مقننه یک نامی ولی چون تدوین کنندگان آن میدانستند که در قیام مشروطیت ، مردم عدالتخانه می خواستند و نه مجلس ، زیرا آنروز مردم نمیدانستند که اصل تفکیک قوا چیست و مردم نمیدانستند اصل مسؤولیت مشترک وزراء چیست ولی مردم عدالتخانه میخواستند ، این بود که در قانون اساسی ، تمام تکیه را گذاشتند روی بزرگداشت دادگستری ، مثلاً به عدله گفتند " دیوان عدالت عظمی " بعداً " افزودند که هیچ قاضی دادگستری را بدون رضا یت خودش نمیشود از شغلش منفصل کرد ، بعداً افزودند که کلیه احکام محاکم باید مدلل و موجه باشد . سپس اختیار قضائی و حقوقی قوه مجریه را هم به قوه قضائیه سپردند و محاکمه نخست وزیر و وزراء را بدست عدله دادند . بنا بر این ما نقصی در قانون اساسی راجع بدادگستری پیدا نمیکنیم و اگر نقصی پیدا شده ، مال مجریان بعدی بوده است . چون در کشوری مثل ایران که از دوران باستانی تا عصر مشروطیت تا تنها سلطان بلکه هر حاکم و والی خودش را مالک الرقاب میدانست ، نمیشد بفاصله یکروز بعد از قانون مشروطیت این فکر را از ذهن همه در آورد که دیگر در مسائل قضائی قوه قضائیه باید تصمیم بگیرد . البته بعدها نیز به قوه قضائیه احترام گذاشته شد مثلاً الغاء کاپیتولاسیون خودش استحقاًم . زیادی به عدله ایران داد . مرحوم دا ور دادگستری را منحل کرد ، در سال ۱۳۵۵ که یگ تشکیلات نوینی را بیاورد ، در انجا اعلیحضرت فقید رضا شاه

نطقی کرده اند که آن نطق همه‌اش در تحکیم و بزرگداشت دادگستری است ولی بعداً "به جهات مختلف ما نتوانستیم آن عظمت و قدرتی را که لازم بود بدست بیاوریم ، شاید این قدرت آنقدر مهم نبود ولی این مهم بود که ما نتوانستیم مقبولیت عامه را جلب کنیم و این مهم است . اما چرا در این قسمت نقص بود ؟ یکروز مرحوم صدرالاشراف که در موقع تدوین و آغاز اجرای قانون اساسی هم در جریان بودند بمن گفتند که بین خود ما هم اختلاف بود که بعد از مشروطیت چه سیاستی را برای دادگستری ایران انتخاب کنیم ، مرحوم مشیرالدوله چون تحصیلاتی داشت و به حقوق اروپائی خیلی علاقه مند بودا صرارداشت که ما باید قوانین خارجی را نمونه قرار بدهیم وازان اقتباس کنیم ولی مرحوم ناصرالملک که تجربه بیشتری درباره ایران داشت معتقد بود که نه ، ما باید قوانین سهل و آسان و قابل فهم برای همگان داشته باشیم ولی متسافانه عقیده مرحوم مشیرالدوله به کرسی نشست و تشریفاتی ترین قوانین اروپائی در آئین دادرسی اقتباس شد و اما در قسمت قوانین مدنی ، آن بحث جدایی دارد و قوانین ما ماء خود از دیانت اسلام بود کاملاً . در نتیجه این تضاد فکری یک قانون آفیون دادرسی تشریفاتی بوجود آمد حالا شما مجسم بفرمائید این قانون که در که بعضی از موادش برای حقوقدانها هم مشکل است ، آنرا باید در نقاط دور افتاده ایران که آنوقت هم اکثراً مردم بیسواد بودند اجرا کرد ، در حالی که نوشتمن شکایت‌نامه خودش علیم میخواست ، قاضی که باید حکم بدهد باید عالم باشد و ما در آنوقت و در آن نقاط هیچیک از اینها را نداشتیم ، این بود که کار مردم در دستگاه قضائی طول میکشید بطوط دادرسی مهمترین عامل نارضائی مردم بوده است مردمی که یا دعوای جزائی دارد و احساساتشان جریحه دار شده و یا مالش را برده‌اند ، این چنین شخصی وقتی که به دادگستری می‌آید ، به حکم غریزه بشری ، اینرا میخواهد که سریعاً "بکارش رسیدگی شود ولی اگر سالها بگذرد ، مردم خسته می‌شوند ، اینست که تحول دادگستری ما از بعد از مشروطیت به طرف علمی کردن و تشریفاتی کردن قوانین نبود بلکه بطرف خلاصه کردن و سهل کردن آن بود . ما دیدیم که قوانین صدر مشروطیت برای کشور ما قابل اجراء نیست لذا هم از دوره اعلیحضرت فقید رضا شاه برای نواحی عشايری و ایلات یک دادگاه‌های خاصی که بطريق کدخدا منشی رسیدگی کنند تشکیل گردید حتی در بعضی موارد اضافه شد که قضات آن دادگاهها نیز ممکن است از قضات شغلی دادگستری نباشند و بعدها موضوع خانه‌های انصاف پیش‌آمد که در دهات تشکیل می‌گردید . البته اینکه گاهی گفته می‌شود راجع به دادگستری ایران که نارسائی دارد ، بنده باید بدون تعصب شغلی عرض بکنم چون من به هر سه قوه متساویاً "تعلق دارم زیرا همانقدر که خدمتگذار قوه قضایه بودم خدمت گذار قوه مقننه هم بوده‌ام و خدمتگذار قوه مجریه هم بوده‌ام و لذا نباید تعصب شغلی داشته باشم ، ولی حقیقت ام را نیست که عدیله ایران بهترین و دانشمند ترین افراد کشور را جذب کرد ، حتی استحضار دارید که بسیاری از روحانیون نیز در ابتداء با لباس روحانیت و بعداً با لباس عرفی وارد عدیله شدند و موقعی که خود بنده وارد

خدمات قضائی شدم ، در دیوانعالی کشور در سال ۱۳۲۵ که اکنون ۳۷ سال آن میگذرد ما قضات بسیار ارجمندی داشتیم که قبله "در کسوت روحانیت بودند و بعد مرحوم دا ور آنها را وارد کارهای مملکتی کرده بود ، لباس که مهم نبود و عمدۀ مطلب تقوی و علم بود و همه آنها هم قضات میکردند ، از طرف دیگر عده دکترهای حقوق داشتیم که در دوره اعلیحضرت رضا شاه در اروپا تحصیل کرده بودند و برگشته بودند و در دیوان عالی کشور قضات میکردند و سطح فکری اینها طوری بود که روی مسائل قضائی تقریباً یکسان بودند نه اینکه آن کسی که تحصیلات قدیمه دارد یک شم قضائی دیگری داشته باشد و انکه چهار روز حقوق فرنگی را دیده است ، سطح فکری بالاتر داشته باشد . ولی بروزیم باید عرض کنم که با وجود تمام کوششها که برای اصلاح قوانین دادگستری بعمل آمد ، البته ما به آن کمال مطلوب نرسیدیم و خود من هم با این آرزو نرسیدم و موقعی که آمد بديوانعالی کشور یک تجربیات علمی و عملی از حقوق انگلوساکسن نیز داشتم و مخصوصاً این مسئله وارد کردن انصاف در سیستم قضائی ایران ، مورد توجه ما قرار گرفت . چون در حقوق امریکا و انگلیس مقررات دو نوع است یکی کامن لا یا قوانین عادی و سنتی است و یکی هم انصاف است ما فکر کردیم بهتر است که ما هم گاهی آن شمشیر تیز قوانین را که همیشه یکطرفدارد ، کمی آنرا نرم کنیم یعنی چون طبق قوانین ما قاضی میباشی بگوید که شاکی بی حق بی حق است یا بگوید که همه چیز حق اوست و به تمام انجه را که میخواهد ذیحق است و این امر گاهی در عمل با انصاف نزدیک نبود ، لذا بندۀ شخصاً" و با کمک همکارانم فکر کردیم که بد نیست حالا که بیشتر قوانین ما ماء خود از کشورهای لاتین است ، یک افکار خوبی را هم از جای دیگر بگیریم و مسئله انصاف را در پاره از قوانین وارد کنیم که این فکر با تصویب قانونی بطور نسبی بمرحله عمل نیز در آمد . در این باره بندۀ البته بطور اختصار عرض میکنم و رد میشوم ولی مطالب دیگری هم هست ، همینقدر خواستم عرض کنم که قانون یک قاعده کلی است ، استثناء پذیر نیست ولی ما و نه من تنها ، بلکه هر قاضی برایش اتفاق افتاده است که وقتی خواسته است قانونیرا صد درصد بمرحله اجراء بگذارد ، و جدا نش کاملاً راضی نبوده ، البته رای او قانونی بوده ، ولی چون گاهی نتیجه رای شدید میشده ، از این رو قاضی نیاز به پاره اختیارات داشته است تا بتواند رای خودش را هم مطابق قانون و هم به مقتضای انصاف صادر بکند . خداوند در قرآن میفرماید که "اَنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ" یعنی خداوند به دو چیز امر میکند یکی عدل است و یکی احسان و ایندو با هم فرق دارند . انسان در اجتماع وضعی دارد که وظایف قانونیش محدود است ولی وظایف اخلاقیش وسیع است . قانون بهر کس که مدتی از طلبش گذشت و مطالبه نکرده گفته است که حق مطالبه ندارد . این قانون است ولی اخلاق و انصاف اجازه نمیدهد که به طلبکاری که روى و جدان و اخلاقیه نیامده بسراغ مدیون و اقامه دعوی نکرده ، ما بگوئیم که دیگر حق نداری یا به محکومی که یک اخطاریه ، بقول ما کارمندان دادگستری ، قانوناً "ابلاغ شده بدون

بدون اینکه واقعاً "از آن مطلع باشد و ما حالا او را در مقابل یک نتیجه و یک حکم غلیظ و شدیدی قرار بدهیم ، و این نحو دادرسی شاید خیلی مقرن به انصاف و احسان نباشد . در صورتیکه اگر ما بقاضی اجازه میدادیم که تا حدی همان احسانی را که خداوند در قرآن میفرماید بمورد اجراء در آورد ، شاید نتیجه حکم آنقدر غلیظ و شدید نمیشد . چون تنها امر به عدل نیست زیرا در اینصورت کافی بود که خداوند بفرماید که " ان الله یاء مربال العدل " اما فرموده است که به احسان هم امر میشود ، لذا باید از حدود قانون بیشتر خوب بود ، حالا هم شاکی باید بیشتر انسان باشدوهم طرف دعوی بیشتر انسان باشد و تحقق این انسانیت و انصاف مستلزم این بود که قاضی یک اختیاری داشته باشد که موازین انصاف و کدخدامنشی را بتواند در راءی خسودش مورد نظر و توجه قرار بدهد . این بود که در دوره که من افتخار خدمت داشتم چند قانون گذشت و بتصویب رسید بدین منظور که قانون به کمک طرفین دعوا که ضعیف است و از قوانین بی اطلاع اند بر، بیاید . مثلاً "قانون زمان مرحوم مشیرالدوله" یا زمان مرحوم داور ، که این دو نفر بنیانگزاران دادگستری ایران هستند ، این بود که قاضی نباید برای طرفین دعوی تحصیل دلیل بکند در امور حقوقی ، حالا اگر طرف دعوی کسی بود که از نقاط دور افتاده مملکت میآمد و از قوانین ماء خود از قوانین تاپلئون هم که اطلاع نداشت تا یک مطلبی را که باید آتا " در دادگاه به آن اعتراض بکند ، بموقع اینکار را نیکار را نیکار بدهد و چه بسا که وکیل درجه ۱۳ او هم نمیداشست ولی طبق قانون، بقاضی اختیار دادیم که در یک موارد خاصی بتواند به یک آدله که طرفین دعوی هم اقامه نکرده اند استناد بکند و این نزدیک شدن با انصاف بود و چنین قانونی هم بتصویب رسید . من امیدوار بودم که اگر اینکار را دادمه پیدا میکرد و عدليه ایران از حیث نیروی انسانی قویتر میشد ما موفق تر میشدیم چون کار قضائی کار مشگلی است ، هم روحانی طاقت فرسا است و هم جسمانی " ، یک قاضی بطور متوسط در روز ، برای اینکه کارها را کد نمایند ، میبايستی ده راهی صادر بکند ، و اگر هر پرونده را شما ۳۵ صفحه فرض بفرمایید یک قاضی در روز میبايستی در حدود سیصد صفحه پرونده بخواند و بعد تصمیم بگیرد . بدیهی است هر چه کار زیادتر بشود مسلمان " ذقت کمتر میشود و دولت بودجه کافی نداشت که در اختیار قوه قضائیه قرار بدهد که ما بجای دو هزار قاضی ، روی نصاب معمول جهانی ، پنج هزار قاضی داشته باشیم . ما میبايستی بودجه میداشتیم که مثل قدیم ، خیلی از قضاط را میفرستادیم به کشورهای خارجی که مخصوصاً در امور جزائی مطالعاتی بکنند ، چون در امور حقوقی و مدنی فقه اسلامی با وسعت هر چه تمامتر وجود داشت و میشده آن مراجعه کرد و بسیاری از مسائل محمل را دیدو راه حل آنرا یافت ولی در امور جزائی ما احتیاج داشتیم که سیستم کشورهای خارجی را به بینیم . مسئله این، که همه کس را فوراً " بزندان نیفکنیم و آزادی مشروط باشد و آزادی مقید باشد تا یکنفر محاکوم به حبس امکان داشته باشد که حتی در خانه خودش باشد ولی از لحاظ اخلاق و رفتار تحت مراقبت مقامات قضائی باشد ، خوب اینها

را میبايستی ما همه را از کشورهای متفرقی میگرفتیم . اگر وزارت دادگستری این اجازه بودجه را داشت ، مثل قدیم عمل میکرد ، چون ما قانون داشتیم که وزارت عدله مکلف است سالی چند نفر را بفرستد بخارجه ولی با این قانون مدت‌ها عمل نشد .

سؤال : اینکه الان در بعضی از این کشورها که میگویند که با اصول اسلامی خودشان را اداره میکنند و بحث "السن بالسن والجروح قصاص" و در واقع ، مطالب راجع به امور جنائی را هم به این ترتیب راجع به آن قضات میکنند و طبق قضاوت‌ها هم عمل میکنند آیا این قضیه و آنچه که میفرمایید که ما از نظر قوانین جنائی خودمان میبايستی مطالعه میکردیم و در واقع قوانین را بهتر تنظیم میکردیم آیا تعارضی بین آنچه که در این کشورها عمل میکنند و یا صحبت‌آنرا میکنند با این بحثی که اینجا شد وجود دارد یا نه و اصولاً" ریشه آن چیست و درباره اش نظر چیست ؟

آقای یگانه : سوال بسیار دقیقی فرمودید جوابش را باید عرض‌بکنم که بی‌جواب نمایند اصولاً" دیانت اسلام یک جهان بینی است که قابل تجزیه نیست که ما بیانیم یک قسمت از اسلام را بپذیریم و یک قسمت دیگرش را فراموش‌کنیم . در دیانت اسلام اول تعلیم و تربیت و آگاه کردن مردم است ، اگر متنبه نشدن آنوقت مجازات‌ها پیش می‌آمد . حضرت پیامبر اکرم ده‌سال موعده میکردند ، ایام اقامتاً‌یشان در مکه به دعوت مردم میگذشت و موعده کردن تا کسی جرمی مرتکب نشود .. بنا بر این اگر همان موازین اسلامی در یک کشوری ۱۴۰۰ سال ادامه داشت ، تربیت بحدی میرسید که شاید بحث مجازات خیلی پیش‌نمی‌مد .

سؤال : مگر ادامه نداشت ؟

آقای یگانه : آنطور که ما می‌بینیم هم برای اینکه دین اسلام تا دوره حضرت پیامبر اکرم در داخل شبه جزیره عربستان بود و بعد از پیامبر اکرم خیلی وسعت پیدا کرد و از جنوب اروپا تا تمام شمال افریقا و تمام خاورمیانه و حتی خاور دور نظیر هندوستان و اندونزی و مالزی همه جا را گرفت . البته کشور اندونزی را اسلام با شمشیر نگرفته بلکه با عقیده مسلمان شدند ، درست است که ایران در نتیجه جنگی که پیش‌آمد بعدها دین اسلام را پذیرفت ولی در کشور اندونزی و کشورهای آسیای دور و چین ، جنگی که اعراب با اینها نکردند . اگر وضع در این قلمرو وسیع ادامه پیدا میکرد و تربیت اسلامی عملی میشد ، نیازی با این مسائل نبود کما اینکه در دوره حضرت پیامبر اکرم و در دوره خلفای راشدین اکثراً" سرقته نبود که قطع دستی پیش‌بیاید . ولی قوانین شدید بود برای اینکه مردم از ملاحظه شدت مجازات مرتکب جرم نشوند ولی بعدها کشورهای اسلامی بدست کسانی افتاد که نسبت به اسلام اکثراً" هیج وفا دار نبودند .

خلفای اموی تقلیدی بود از امپراطوری روم و حتی امپراطوری ساسانی، خلفای عباسی همینطور و خلافت عباسیان از اسلام بهره کاملی نداشت. بعدها عثمانیها آمدند که ترک بودند. رفتار خلفای عثمانی اصلاً با رفتار خلفای راشدین فرق داشت و بطوری که میدانید این خلفای عثمانی از حدود قرن هیجدهم به بعد اسم خودشان را خلیفه گذاشتند برای اینکه بر کشورهای دیگر اسلامی هم حکومت کنند، کما اینکه در دوره صفویه، عنوان خلفای عثمانی هم سلطان بود مثل سلطان سلیمان و خلیفه نبودند.

لی از قرن هیجدهم و نوزدهم مسئله پان اسلامیسم را مورد توجه خودشان قرار دادند برای اینکه بتوانند بر کلیه کشورهای اسلامی سیطره پیدا کنند لذا خلافت را هم ضمیمه سلطنت کردند. بنا بر این ما آن اسلام راستین را دیگر نمی بینیم و باید اینرا هم عرض کنم که اسلام دو تا نیست که یکی راستین باشد و یکی غیر راستین و آنچه که منطبق با اسلام نیست اصلاً اسلامی نیست. اسلام آن دیانتی است که قرآن و سنت پیامبر و اخبار معصومین برای ما قائل است و مقرر کرده است. بقیه شاخ و برگها از قرن چهارم و پنجم هجری تقریباً "بآن اضافه شده است. آن شاخ و برگها است که گاه حتی مورد قبول مسلمانان سنتگرا و متعصب هم نیست که حکیم نظامی در باره آنها میگوید: بس که به بستند بر آن برگ و ساز؛ گر تو به بینی نه شناسیش باز ۰ نقدر بر اسلام، فقهاء، علماء علم کلام و عرفا و روحانیون مذاهب مختلفه اضافه کردنده در حدود یکصد ماده قانونی که در قرآن کریم بود به حدود یکصد هزار رسید و مردم دیگر نمیتوانستند از احکام شرعی مطلع باشند. یک کتاب فقه استدلالی مثل کتاب جواهر دارای چندین هزار ماده قانونی است و ما چطور میتوانیم از ملت هایی که افرادشان اکثراً سواد هم نداشتند، بخواهیم که به تمام احکام شریعت واقف باشند و اگر عمل نکردند، بدون هیچ مقدمه فوراً "تعزیرات و حدود اسلامی را اجراء کنیم. پیامبر اکرم فرمودند که من برای رسالت دین سهل و ساده آمده ام و آن دین سهل و ساده را به همه تعلیم داده بودند و اگر هم کسی خلاف میکرد، اولاً در قرآن مجید بیش از ۲۵ آیه هست که خداوند اجازه عفو مرحمت کرده است و اگر بعد از این همه عفوها، کسی متنبه نمیشد، دیگر حکم مجازات جاری میشد، برای گناهکاران و جانیان تربیت ناپذیر، گیوتین در تمام کشورهای متعدد بوده و هست. در کشورهایی که اخیراً "مجازات اعدام لغو کردند، مثلاً در کشورهای اروپائی، بعد از دو یا سه سال، تعداد قتل ها و جنایات بحدی رسید که دوباره مجازات اعدام را برقرار کنند ولی آمار جرائم در کشور عربستان سعودی در حدود شاید یک صدم کشورهای دیگر است که اینهم یک حقیقت است ولی حقیقت کلی اینست که اگر تربیت و تعلیمات اسلامی بود و اگر آن اسلامی که بآن اسلام دوره حضرت پیامبر و خلفای راشدین میگویند، وجود داشت، این بحث ها پیش نمیآمد ولی امروز ما بیائیم و بعد از ۱۴۰۵ سال، قوانین جزائی اسلامی نداشتیم، اینکار غیر عملی خواهد بود. البته قوانین مدنی مثل موضوعات مربوط به ازدواج و طلاق و ارث همیشه در ایران اسلامی

بود ، در عثمانی هم اسلامی بوده ، با اینکه اتابورک خیلی از قوانین را تغییر داد و در تمام کشورهای شمال افریقا و نقاط دیگر نیز اسلامی بوده است ، ولی در قوانین جزائی ، مردم کشور ما اجرایش را یکمرتبه بعد از ۱۴۰۰ سال بصورت امروزی دیدند و مثل این است که بگوئیم از فردا بر میگردیم به حدود و تعزیراتی که کتاب کامل و دستور العمل هم بزبان فارسی درباره آن وجود ندارد و اگر هم هست یک کتاب بهائی است که در حدود سطح عامه نوشته شده است . مثلاً "در شرع ، اجرای حد سرقت در حدود ۱۸ شرط دارد و برای اینکه دست سارقی قطع بشود باید ۱۸ شرط وجود داشته باشد تا دست محکوم قطع بشود ، در صورتیکه اصلاً" در اسلام کار باینجاها هم نمیرسید . ولی اشتباهی که ما کردیم و هنوز هم ادامه دارد اینست که بفاصله یکشب و بفاصله یکروز تمام قوانین جزائی عوض شد یعنی تا ۲۲ بهمن ماه هزاره همواد قانونی دیگری بود و از بیست و سوم بهمن یکدینیای دیگری پیدا شد و معاونین مفسد و محارب پیداشد . مردم در آنروز که ما قوانین فرنگی را گرفتیم و تصویب کردیم اینقدر تعجب نکردند برای این که تا حدی میدانستند ولی اینکه فوراً" و بلافاصله ما خواستیم قوانین مربوط به قصاص و حدود و تعزیرات را اجراء کنیم ، اصلاً" مردم ایران وحشتان برداشت . چرا ، برای اینکه حق هم داشتند میگفتند که مجریان انقلاب اول میباشند آنها را تعلیم میدادند و بعد اجراء میکردند . در فقه اسلامی یک قاعده هست که میگوید عقاب بلا بیان منوع است یعنی کسی را نمیشود مواخذه کرد و محکوم کرد بدون اینکه قبلاً" با و بگوئید که چه کاری درست است و چه کاری غلط است . اینکما بیانیم و به بینیم که نه تنها در ایران بلکه در طول ۱۴۰۰ سال در اکثر کشورهای اسلامی ، کدام کتاب درباره مجازات‌های عامل نوشته شد تا قوانین جزائی شرعی خودشان را بدانند و بعداً" اگر عمل نکردند مجازاتشان کنیم . اگر هم کتاب‌هایی هست متساقانه بزبان عربی نوشته شده و نه بفارسی و فقط در علم فقه بزبان فارسی دو نفر کتاب‌هایی نوشته‌اند که از آنها یکی مرحوم شیخ بهاء الدین عاملی بوده است و علمای ما اکنtra" کتاب‌هایشان را در نجف اشرف یا در قم یا تهران بزبان عربی مینوشتند و یک رساله علمیه که مراجع تقلید مینوشتند اگر هم بزبان فارسی تنظیم میشد خیلی اختصاری بود و کافی نبود که حدود تعزیرات اسلامی را کاملاً" روشن کند . آن مجازات‌هایی که در قرآن پیش‌بینی شده حدود نام دارد که انگشت شمار است ولی تعزیرات خیلی وسیع است و هر عملی ممکن است که به یک نظر مستلزم تعزیر تلقی بشود . این تعزیرات را مردم از کجا بدانند که فرض بفرمائید ، مرد هم لباس با آستین خیلی کوتاه را نباید بپوشد و گر نه مجازات میشود اینها در جایی گفته نشده بود بمردم تا بعداً" مورد مواخذه قرار بگیرند .

سؤال : فرمودید که از سالها قبل یعنی از زمان صفویه هم اگر که یک مروری بشود اصلاً" از دستگاه قضایی ترتیبی که بوده چه در زمانی که شریعت بوده و بعد هم قضایت‌های عرفی ، تا زمانی مقارن با پایان دوران خدمت جنابعالی ، مردم آنطور که

باید از دستگاه قضا رضایت‌داشتند البته با قبول اینکه این مطالبه‌ها نسبی است بندۀ میخواهم به بینم که از سال ۱۳۲۵ که جناب‌الله‌بکار قضائی وارد شد ، به غیر از انکه توجه و مشاهده کردید که مردم آنطور که باید رضایت‌داشتند از نتیجه کارهای دستگاه قضائی بطور اعم ، آیا خود افرادی که دستگاه قضائی ما را اداره می‌کردند ، بطور کلی و باز هم با توجه بآن نسبتی که بحث شد ، آیا اینها رضایت‌داشتند و با دل خوش‌اکثربیان آنها بکارهایشان میرسیدند و آیا اینکه خود آنها هم نارضایت‌های داشتند . اگر داشتند دلائلش چه بود و آیا راه حل آن مسائلی که داشتند ، وجود داشت ؟ و بآن توجه میشد و یا نمیتوانست بیشتر مورد توجه باشد ؟ مسئله مربوط به این موضوعی که عرض کردم را بفرمائید .

آقای یگانه : اینرا باید خدمتمن عرض بکنم که از نقصی که در کار قضائی بود ، خود قضات ، نمیخواهم بگویم بیشتر ، ولی در حدود ارباب رجوع ناراحت بودند من بخاطر دارم در سال ۱۳۲۴ مستشار دیوان کیفر بودم و این یک دادگاهی بود خیلی شدیدالعمل که در موقع کار خودش با مقررات خاص خود طوری عمل میکرد که اگر کارمند دولت گذرش بدیوان کیفر میافتاد ، البته کارمند خاطی ، میدانست که در قضات این دادگاه هیچ چیز نمیتواند موثر باشد علتش هم این بود که وزراء عدليه از اول تشکیلات ، به دیوان کیفر علاقه خاصی داشتند چون دیوان کیفر در واقع قاضی در امور دستگاه دولت بود و روءان هم از قضات بسیار پاکدان و البته شدیدالعمل مثل مرحوم اطفی و مرحوم اسماعیل یکانی انتخاب میشدند ، ولی گاهی خود مأکله اجراء کننده قوانین بودیم ناراحت میشدیم مثلاً مرحوم داور یک قانونی گذرانده بود راجع به مجازات اختلاس که اینطور بود که هر کس مرتکب اختلاس بشود اگر از مبلغ پانصد تومان کمتر بود یک مجازات خیلی خفیف داشت و اگر از مبلغ پانصد تومان بیشتر بود و میشد فرضاً "پانصد و یک تومان" در اینصورت دو تا ده سال حبس مجرد و انفصل ابد از خدمات دولتی مجازات آن بود . حالا شما فکر بفرمائید که پانصد تومان سال ۱۳۵۷ کجا و پانصد تومان پنجاه سال بعد کجا . من خودم قاضی بودم در دیوان کیفر کار میکردم و دادیار یعنی معاون دادستان بودم و قاضی محکمه هم بودم ، در دو محاکمه خوب بخاطر دارم که یکی مربوط به راه آهن بود ، یک کارمند راه آهن متهم بود باینکه دو یا سه بار رقمهای کمی بیش از پانصد تومان اختلاس کرده است . چون ما یک قانونی هم داشتیم که اگر کسی بیش از یکبار مرتکب جرمی بشود ، ولو اینکه دوبار مبلغ پانصد تومان اختلاس کند ، مجازات آن بیشتر از یکبار هزار تومان اختلاس کردن بود ، یعنی تعدد جرم بود که قاضی از حد اقل مجازات نمیتوانست پائین تر بباید ما مجبور شدیم بعلت خشونت قانون این دو سه نفر را به یک مجازات شدیدی محکوم کنیم ، چون قانون شکنی که شاء ن قاضی نیست و قاضی خوب کسی است که قانون را چه خوب باشد و چه بد باشد اجراء کند . قانون برای قاضی باید مقدس باشد و الا اگر بخواهد با تفسیرهای من در آورده ، قانون را

بقول خودش عادلانه بکند این دیگر قاضی نیست . در اسلام هم همینطور است و قاضی حق قانونگذاری و یا تشریع ندارد . من سالها از کار دیوان کیفر ناراحت بودم تا یک روز ، اگر زنده است خداوند با و عمر بیشتری مرحومت کند و اگر فوت کرده ، خداوند روانش را شاد بکند ، دوست پدر من میرزا هادیخان اشتیری آمد به دادگستری و از بنده هم دیدنی کرد . برادر ایشان یکی از بزرگان و دانشمندان ایران بود و در صدر تشکیلات دادگستری یعنی در ابتدای مشروطیت مدیر کل وزارت عدلیه بود بنام مرحوم میرزا احمد خان اشتیری . کسانی که آقای میرزا هادیخان اشتیری را میشناختند میدانند که یک آدم خیلی پاک وطنپرست و با سواد و اجتماعی بود ایشان بمن گفت فلانکس من مثل پدر برای شما هستم ، چون دوست پدر من بود . بعد به بنده گفتند که شما اولاً " کار قضائی نکنید ، اگر هم خواستید کار قضائی بکنید ، لااقل کار جزائی نکنید . در آن موقع من دیدم که این حرف ایشان بیاد من آورد آن چند حکم شدیدی را که خود من در دیوان کیفر صادر کرده بودم و کسی را که متهم به دو فقره پانصد و خورده تومن بود ، محکوم کرده بودم در حالی که در آن زمان پانصد تومن برابر با پنج تومن دوره مرحوم داور هم نبود . این حرف ایشان برای من یک تصمیم راسخی را ایجاد کرد و اینکه بنده در سال ۱۳۳۷ از محاکم در آمدم و رفتم به اداره حقوقی دادگستری ، اگر علت قلبی آنرا بخواهید همین بود و اکثرا خود قاضی از بعضی از قوانین ناراضی بود و از طرفی سرنوشت عدلیه کلا" از طرف خود قوه قضائیه تعیین نمیگردید هر چند درست است که ما در رای مستقل بودیم ، ولی قانون ما مصوب مجلس بود و بودجه ما ، در دست قوه مجریه بود ، و اینها نمیتوانست به دادگستری آن استقلال تام و کامل را بدهد ما همیشه فکر میکردیم که عدلیه باید استقلال کامل داشته باشد ، بودجه اش مال خودش باشد و در قانونگزاری یک حق و اختیاری ، بعنوان انصاف ، به قاضی داده شود ولی مجلس از اینکه اختیار بقاضی بدده همیشه ابا داشت و میگفتند که همه قضاط که امثال خدا رحمت کند و من آنها را که حیات ندارند میگوییم ، مرحوم شفیع جهانشاھی نیستند همه قضاط که مثل مرحوم لطفی نیستند ، بعضی از آنها جواناند ، تجربه کافی ندارند و اشتباه میکنند اینست که در نتیجه دادرسی چهار و گاه ۷ مرحله داشت یعنی اول غایابی و بعد حضوری ، یعنی به حکم غایابی اعتراض میشد که این میشد دو مرحله ، بعد میآمد به محکمه استیناف که میشد سه مرحله و بعد میرفت بدیوان عالی کشور که تا اینجا میشد چهار مرحله . اگر حکم در دیوان کشور نقض میشد بر میگشت به محکمه که حکم صادر کرده بود و یا به محکمه دیگری درسطح آن است ، میشد پنج مرتبه و اکثرا" دوباره میآمد بدیوان کشور و هیئت عمومی آن که میشد ۶ مرحله و باز از هیئت عمومی دیوان عالی کشور میرفت به محکمه صادر کننده حکم ، در اینجا آن محکمه مجبور بود که از رای هیئت عمومی دیوان عالی کشور متابعت کند ، که این میشد ۷ مرحله . تمام این مراحل که تمام میشد تازه طرفین دعوی یک راه فوق العاده بنام اعاده دادرسی داشتند که در حقوق اروپائی هم بسوی .

سؤال : اگر تا آنوقت زنده مانده بودند .

آقای یگانه : بله همینطور است که میفرمائید و در امور جزائی برای حفظ حیثیت متوفی ، به ورثه او هم اجازه داده شده بود که اعاده دادرسی بخواهد . خوب خود ما هم از این قوانین راضی نبودیم ولی هر وقت میخواستیم بگوییم که بما اختیاراتی بدھید که در یک دعا وی کوچک ، حکم قاضی قطعی باشد مضایقه میشد . چند بار هم در قدیم عدليه تصفیه شده است که دیگر این بحث نباشد که بعضی از قضا تجربه و شرایط کافی را ندارند ، با آنکه اگر نسبی حساب کنیم قضا ت عدليه خدمتگزاران مدیقی بودند ولی البته قضاوت یک امر الهی و پیامبری است و حدیث پیامبر اکرم چنین است که بر مسند قضا نشستن امری است که نهایتاً " از خصوصیات الهی است و بعداً " پیامبر اکرم و بعد از ایشان کسی که وصی پیامبر باشد، قاضی واقعاً " بر مستدی مینشیند که حضرت پیامبر و حضرت علی و خلفای دیگر را شدین برآن می نشستند . ولی بعد از سالها تجربه و بررسی در دوره که بنده رئیس دیوانعالی کشور شدم و هم قبل از اشتغال بنده قوانینی گذشت که مثلاً " در دعا وی تا مبلغ بیست هزار تومان حکم قاضی قطعی باشد و تکلیف طرفین دعوی زودتر روش بشود و محکمه انتظامی قوی هم داشتیم که اگر قاضی تخلص میکرد آنا " یک مجازات انتظامی برایش بود و یا شغل قضائی از او گرفته میشد . یا رتبه اش گرفته میشد . در نهایت امر قوه مقننه اینقدر قانونی را تا حدودی بمناد و لی خیلی دیر چون در حدود چهار سال قبل از انقلاب اخیر بود که این اختیار به دادگستری داده شد که حتی ما بتوانیم در مواردی به موضوع مقتضیات انصاف نزدیک بشویم و برای اصحاب دعوا که بی اطلاع از قانون بودند، یک مواردی را خود قاضی بتواند عنوان بکند . البته در امور حقوقی کما حکام هم تا حدی قطعی بشود و حتی دسترسی بدیوان عالی کشور هم محدود بشود ، چون در حقوق خود انگلستان و امریکا هم راه مراجعتی به دیوانعالی کشور در تمام موارد و مطلقاً " باز نیست . اینکه عرض کردم که ما گاهی افراطی و یا تغیری عمل کرده ایم این است که در حقوق انگلوساکسن ، در اکثر موارد فرجا مخواهی را باید یا آن محکمه را حکم را داده اجازه آنرا هم بدهد یا خود دیوان کشور ، ولی در ایران هر حکم حبسی که بیش از دو ماه بود میباشد تمام مراحل را طی کند برای اینکه میترسیدند که مبادا یکروزی یک حکم خلاف حق صادر بشود و قطعیت پیدا بکند ، و من اینرا بشما عرض بکنم که گاهی هم همینطور شده بود . بنابراین شکی که قوه مقننه داشت یک مصادیقی هم داشت . یک دوست لطیفه گوئی من در کارهای قضائی داشتم که بسیار آدم خوبی بود ، ما با هم که صحبت میکردیم ، بنده میگفتیم که آخر مردم از طول دادرسی خسته شده اند . ایشان یکی دوبار بمن گفت فلانکس این طول دادرسی یک فرجه و فرجی است برای مردم . گفتم چرا ، ایشان گفتند : یگانه شما خودت بودی و دیده ، که گاهی زمانه طوری میچرخد که یک آدمی گرفتار چرخهای عدليه میشود حالا اگر ما آنی و سریع عمل کنیم و یک حکم قطعی در باره این شخص بدھیم که زیر چرخهای

عند لیسته خورد میشود ، اما وقتی که پنج شش سال طول میکشد ، زمانه بر میگردد و این آدم فرجه پیدا میکند که دوباره حرفش را در محیط دیگری بزند . البته ایشان بطور مطابقه میگفت ولی اینهم یک حقیقتی را در برداشت . ما میبايستی برای داشتن عدليه قوى ، از دوره دبیرستان لااقل یک اطلاعات حقوقی و قضائی به نوجوانها میدادیم زیرا چه بسیار ، نه تنها جوانان ، بلکه مردان و زنان ما که وارد زندگی اجتماعی هم میشند ، هنوز فرضا "نمیدانستند که بردن پول از کشور خودشان بخارج قاچاق ارز محسوب است و فکر میکردند که پول خودشان را میبرند و گاهی فکر میکردند که مثلاً "طلائی دارند نظیر ساعت طلا که آنرا هم میخواستند با خودشان ببرند و بیاورند ، گاه اینگونه اشخاص با تها م قاچاق طلا و نقره که مجازات شدید داشت متمم میشند ، یک روز مرحوم نقابت آمد نزد من و راجع بمرحوم داور صحبت میکرد ، چون دوست داور بود و میگفت داور لایحه برده بود به مجلس که اینطور بود که هر کس طلا یا نقره را از ایران خارج کند و قاچاق باشد به حبس های شدید و در یک درجه ای مجازات اعدام محکوم میشد . وكلاء مجلس در دوره اعلیحضرت فقید رضا شاه ، از این لایحه ناراحت شدند و چون در مجلس هم ابا داشتند که صریحاً "بگویند مطالبشان را ، از اینرو وقت ملاقات خصوصی خواستند از مرحوم داور و با ایشان گفتند که آقا شما که هیچ استثنای در این قانون نگذاشته اید ، فکر کنید که مادران ما یا خواهران ما و شما میخواهند بزیارت عتبات نائل بشوند و در سفر پولشان تمام شده ، حالا پاک ترین و مقدس ترین و چیزی که با خودشان میتوانند ببرند یک گوشواره طلائی است که شوهرشان بآنها داده و یا انگشتی که پدرشان بآنها داده ، اگر یک چنین انسانهاي بدبست ما مورین افتادند بحس و اعدام ایشان صحیح است ؟ مرحوم داور اعتراف کرد که قانون با ینصورت که تنظیم شده قانون بدی است . این خبر به رضا شاه رسید که این قانون هر چند ظاهر برای جلو گیری از خروج طلاهای مملکت است ولی چنین توالی فاسدی را هم دارد . بعدها آقای دکتر سجادی رئیس مجلس سنا که در زمان اعلیحضرت رضا شاه هم وزیر بودند و در اول کارشان قاضی بودند در دادگستری ، بمن گفتند که یکروز رضا شاه سخت برآشست و این جمله را ایشان از قول اعلیحضرت رضا شاه فقید نقل میکردند که گفته بودند (شما فکر می کنید که در مجلس اقلیت نیست و شما دولتیها هر چه دلتان میخواهد میبرید و به تصویب هم میرسانید و آنها هم تصویب میکنند ، اقلیت خود متم) . یعنی مرحوم رضا شاه میگفت که اقلیت در مجلس ، خود من هستم و اگر لایحه خوب نبود ، میگفتند که این لایحه چه بود که به مجلس برده اید و چرا موارد خاص آنرا پیش بینی نکرده اید . خلاصه مرحوم نقابت که رفیق داور هم بود و در آندوران وکیل مجلس و دادگستری بود به بنده گفت که بالاخره مرحوم داور قانع شد و لایحه را اصلاح کرده اینست که قضایت عدليه گاهی هم گرفتار قوانین شدید بودند . اما اینکه قوه مقننه تا یک حدی احتراز داشت و ابا داشت که به قوه قضائیه اختیار بدهد ، این یک حقیقت است همینطور قوه مجریه هم ، من نمیتوانم منکر

بشوم ، آنهم بی ارتباط با قوه قضائیه نبود ، زیرا بالاخره محاکمه هر تخصت وزیر و وزیری در امور شغلی ، مربوط به دیوان عالی کشور میشد ، از این رو آنها هم گاهی ، ونه همیشه ، سعی میکردند که قوانین طوری باشد که زیاد دادگستری ایران پروردگار پیدا نکند ، ولی اینها موارد استثنایی بود . اما اینکه عدیه ایران از صدر مشروطیت مقبولیت عمومی پیدا نکرد تاحدی برای این بود که مادستگاه معاهدت کامل قضائی نداشتیم تا به کسانی که نیاز به وکیل دارند ، به آنها وکیل مجازی بدهند ، دو میں علت هم این بود که ما می باستی قوانین سهل و آسانی میداشتیم که همه آنرا بفهمند ولی اینطور نبود و این بود که مردم در زیر چرخهای قوانین عدیه گاهی گیر میکردند ، درست مثل قانون مالیات پردرآمد ما که حتی یک تاجر و یا یک حقوقدان گاه خودش هم نمیتوانست اظهار نمایند مالیاتی تنظیم کند و با یدمیدادکه یک متخصص آنرا تهیه کند . ایران قوانین ساده و سهل و خلاصه میخواهد ولی مجریان با تقوی و عالم و شما هر قدر در قوانین ، قید و شرط برای مجریان بخواهید بگذارید ، جز بطوئ کار و کنندی کار ثمری ندارد .

سؤال : بفرمائید که از نظر مالی حقوق و وسائل تامین معيشت چه قضا و چه پرسنل غیر قضائی یعنی کارمندان دفتری و دیگران که شعاع داشان شاید از مجموع قضا و بطور عادی باید هم خیلی بیشتر باشد آیا کافی بود ؟ یا بطور کلی کفايت نمیکردند که کاری ندارم به اشخاصی که شاید خودشان نمکن کافی داشتند وزندگی شان بمناسبت وضع شخصی تامین بود یا بعلت خانواده آنها ، از نظر کلی عرض میکنم برای یک فرد قاضی و یا یک کارمند دفتری عادی فلان دادگاه که باید با آن خودش و خانواده اش را اداره میکرد .

آقای یگانه : اینجا باید اینرا عرض کنم که در ابتدای تشکیل دادگستری حقوق قضات از تماکن کارمندان دولت بیشتر بود .

سؤال : درجه سالی و درجه سنواتی ؟

آقای یگانه : فرض بفرمائید که در سال ۱۳۵۷ وینده یک موردی را عرض میکنم که مرحوم دولت آبادی در عدیه بودند که در سالهای ۱۳۱۶ و ۱۷ رئیس دادگستری فزوین بودند ، بعد وکالت میکردند ، آقا زاده ایشان قاضی خوبی در دادگستری بودند و رئیس شعبه دیوان عالی کشور بودند . در آن موقع که من در دیوان عالی کشور بودم ایشان ابداع انتصاب مرحوم پدرشان را برای استدادگستری نیشا بوریا سبزوا را وردند و بمن نشان دادند که در سال ۱۳۱۲ تقریبا " در حدود یکصد و پنجاه تومان آن روز ، حقوق میگرفتند و این حقوق هیچ کمتر از حقوق حاکمیا فرماندار محل نبود و در تما موارد بطور یک همه برای من گفته اند و ماجدول آنرا هم در دادگستری ذاشتیم ، در زمان اعلیحضرت

رضا شاه فقید حقوق دو طبقه کاملاً "تامین بودیکی قاضی و بعد معلم ، ولی بعدها در زمانهای نسبت به حقوق قضات چنان بی توجهی شد که در ۸ سال قبل از این حقوق شخصی که بیست و پنج سال کار طاقت فرسای قضائی کرده بودند نسبت به حقوق کسی که دارای درجه فوق لیسانس بود و میرفت بدانشگاه و استادیار و دانشیار میشد ، به نصف حقوق شخص اخیر میرسید یعنی حقوق دانشگاهیان دو برابر حقوق قاضی هم رتبه خود شان بود . البته ساعات کار هم در دانشگاهها کم بود ، ولی کار قضائی واقعاً "طاقت فرسا است . خود من در سالهای اولی که بدادگستری وارد شدم ، چند پرونده نبیش قبر بود که میبايستی جسد را از زیر خاک در آوریم و بنده که بازپرس بودم معاینه کنم و به بینم که این فوت طبیعی است یا فوت غیر طبیعی است و او را کشته‌اند . بنابر این به تبع کار طاقت فرسای خودش قاضی احتیاج به تاء مین معشیت بیشتری دارد .

البته اینرا عرض کنم که دولت در این اواخر یعنی ۸ سال پیش به فکر تاء مین معیشت قضات افتاد و حقوق آنها را یکمقداری بیشتر کرد ولی آن مقام و احترام اجتماعی را که قضات درسی سال یا چهل سال پیش داشتند ، بعدها از دست دادند برای اینکه یکروز چند نفر از روسا دادگستریهای استان آمدند پیش من و گفتند که در دوره اعلیحضرت رضا شاه و همچنین بعد از سال ۱۳۲۰ مراسم سلامها در شهرستانها ، بعد از استاندار ریاست دادگستری میباشد ولی الان وضع طوری است که رئیس دادگستری پنجمین شخص است یعنی بعد از استاندار ، چهار مقام دیگر میباشد و بعد رئیس عدليه . البته هم بنده کوشش کردم و هم وزراء وقت دادگستری ، در موقعی که بنده در دیوانعالی کشور بودم ، که این وضع بر گردد و به یک صورتی هم برگشت ولی نه آنطور که ایده‌آل ما بود . چون وقتی که یک چیزی از دست رفت ، بدست آوردن مجدد آن "ممکن نیست و همینقدر شد که در اولین سلامی که خود من در زمانی که رئیس دیوانعالی کشور شدم حضوریاً فتم اعلیحضرت فقید محمد رضا شاه پهلوی که از صف قضات دیدن میکردند ، توقف کردند و من تبریک عید نوروز و یا احیاناً "عیدی‌های دیگری را به ایشان گفتم و همیشه این رویه را ادامه دادند و در اواخر هم قضات را مستقلًا "برای سلام پذیرفتند . ولی این احساس را همیشه قضات داشتند که در گذشته احترامشان بیشتر بوده تا در دوره فعلی و این یک مطلبی بود که در روح آنها هم یک اثری گذاشته بود . نا رضای از قوهٔ مجریه از قوهٔ قضائیه و یک کمی هم میتوانم عرض بکنم که بی‌اعتنایی قوهٔ قضائیه به قوای دیگر ناشی از همین مسائل روحی بود و الا حقوق برای قاضی آنقدرها مهم نبود و قاضی این تربیت را داشت که اگر حقوقش کم بود میتوانست استعفاء کند و بروز سر کارهای دیگر کما اینکه خیلی از قضات ما رفتند .

سؤال : البته باین قیمت که دادگستری ضعیف‌تر میشد .

آقای یگانه : بله همانطور که فرمودید به قیمت این تمام میشد که عده از قضات دادگستری

رفتند به دانشگاهها و رفتن در دستگاههای دیگر و شدن مشاور حقوقی و بعداً "پیش خود من بعنوان رئیس دیوانکشور می‌آمدند و بنده میدانستم که حقوقشان دو برابر شده بود .

سؤال : درباره ایجاد این خانه‌های انصاف خواهش می‌کنم صحبت بفرمائید که چه موقع بوجود آمد و در واقع برای یک کمی سبک‌تر کردن بار دستگاه دادگستری چقدر موثر بود .

آقای یگانه؛ عرض کنم ، خانه‌های انصاف در روستاها و آن هیئت‌های قضائی که در شهرها هم بود یعنی شورای داوری که شورای است برای رسیدگی به پاره از دعاوی در شهرها، اینطور بوجود آمد که در کابینه مرحوم علم یک تصویبناهه فانونی گذشت که خانه‌های انصاف برای رسیدگی به دعاوی زارعین تشکیل شود و این به پیروی از همان فلسفه بود که خدمتستان عرض کردم که برای دهقانی که وارد به مسائل دادرسی نیست طریقه کدخدامنشی بهترین طرز دادرسی است . این فکر در دهات تجربه بسیار خوبی بود و نتیجه بخش شد ولی وقتیکه ما بعدها در سطح شهرها هم همچین خواستیم تقلید بکنیم ثمره خوبی نداشت و مردم تزجیم میداندکه به محکم دادگستری بروند تا به این شوراهای داوری کسه در شهرها برای رسیدگی به دعاوی بود . از خانه‌های انصاف ، دادگستری هیچ خاطره تلخی ندارد برای اینکه ماخوذ بودند که طبق موازین انصاف و مقتضیات کدخدامنشی عمل بکنند و انتقادی هم نشد و با وجود اینکه درباره خیلی از کارها انتقادهایی، با زمینه‌های سیاسی می‌شد ولی راجع به خانه انصاف انتقادی هم نشد .

سؤال : رویه‌مرفته فکر خوبی بود ؟

آقای یگانه؛ بله فکر خوبی بود .

سؤال : جناب آقای دکتر یگانه ، مطلب را رسانده بودیم به بحث در باره اتفکاک قوانین اساسی و تطبیق اینکه در عمل مفاد قانون اساسی آنچه که بدستگاه قضائی و دادگستری ما مربوط می‌شد ، چه قسمت‌هایی از آن احیاناً " انجام نمی‌شد و احیاناً " از این نظر اگر اشکال یا تعارض یا گرفتاری مشهود بود ، اینها در نتیجه چه عوامل و عوارضی بود و چگونه بود .

آقای یگانه : جناب آقای اق اولی بنده هم خوشوقتم که مصاحبه را در خدمتستان ادامه می‌دهم . ما رسیدیم در صحبت‌های قبلی به بحث درباره اتفکاک قوانین اساسی و حالا در عمل باید دید که این اصل به چه نحو عمل شد و به چه نتایجی رسیدیم . البته یکی از آن افکاری که تدوین کنندگان قانون اساسی ظاهراً آنرا از غرب گرفتند همین

مسئله تفکیک قواء بود . تفکیک قوا باین معنی است که قدرت حاکمه یا هئیت حاکمه و یا آن سازمانهایی که در یک کشور رهبری را بعهده دارند ، اینها را میتوان از نظر عقلانی تقسیم بندهی کرد ، زیرا کارهای عمومی یا مملکتی تقریباً از سه نوع خارج نیست ، یا کارهای مربوط به قانونگذاری است که اینرا قانون اساسی به قوه مقننه یا مجالس قانونگذاری واگذار کرده است و یا کارهای اجرائی است که مربوط به دولت و حکومت است که این امور از خصائص قوه مجریه است و قوه مجریه دولت است اعم از نخست وزیر ، وزراء ، هئیت دولت و همه سازمانها و تشکیلات دولتی که سیاست های مملکت و همچنین مصوبات قوه مقننه را بمحله اجراء در میآورند . سومین قوه که در قانون اساسی هست و درباره اش بیشتر صحبت میکنیم قوه قضائیه است . قوه قضائیه یعنی قوه که تمیز بین حق و باطل را بعهده دارد و بنابراین یک قوه است که گاه حتی اعمال قوه مجریه و در مواردی اعمال قوه مقننه را هم باید رسیدگی بکند ، چون اگراین قوه تحت تاثیر قوه مجریه یا مقننه باشد ، نمیتوانست آزادی کامل داشته باشد از این جهت دانشمندان و متفکرین علوم سیاسی و کشورداری قوه قضائیه را هم تقریباً در عموم کشورهای مترقی مستقل دانستند . مدونیت قانون اساسی ما هم همین فکر را گرفتند ، هر چند باید گفت که این فکر در موقعی که به کشور ما آمد از طریق قانون اساسی ، برای ما زیاد بیگانه نبود برای این که قبل "هم در آئین و آداب و رسوم ایران باستان و همچنین بعد از اسلام در مقررات شرع اسلام ، این معنی وجود داشت . زیرا در شرع اسلام نیز حاکم یا والی و یا خلیفه حق ندارند در تصمیم قضائی قاضی دخالت کنند ، آنها میتوانستند قاضی را منصوب بکنند و میتوانستند قاضی را عزل بکنند ولی نمیتوانستند بر قاضی القاء عقیده بکنند که چگونه رای بدهد . پس قوه قضائیه از قوه مجریه مستقل بود یعنی مستقل بود . همچنین در شرع اسلام قوه مقننه هم از قوه مجریه مستقل است ، زیرا قوه مقننه در اسلام یعنی شریعت قانونگذار در اسلام خداوند است و بنابراین هیچ خلیفه یا والی یا حاکم حق تشریع یعنی قانونگذاری را نداشت و فقط میتوانست که قوانین شرع را اجراء کند . بنابراین این فکر در ایران از قدیم هم بود و حتی در ادوار تاریخی که بعد از حمله اعراب ، ایران استقلال خودش را بدست آورد ، سلاطین و امیراء ایران هم هیچ وقت بخودشان ، در کشور ما حق قانونگذاری و تشریع نمی دادند و همانطور که قبل "هم در ایران از قدر ممکن بطور خلاصه کردم آنها فقط گاهی برای تنظیم امور امنیتی و سیاسی یک دستورهایی صادر میکردند ، ولی فرض بفرمائید راجع به قوانین ارشوازدواج و خانواده و مالکیت و عقود و معاملات ، در تاریخ هیچ دلیلی نداریم که نشان بدهد که سلاطین یا امراه یا خلفاء دستوری داده باشند و هر چه هست بنام شرع است . اما همین اصل انفکاک قواء در کشورهای مختلف و در مقام اجراء صورتهای مختلف دارد . بعضی از کشورها روش انفکاک مطلق را گرفته اند ، باین معنی که هیچگاه نه قوه مقننه در قضائیه دخالت میکند و نه قوه قضائیه در مجریه و نه اجرائیه در مقننه ، بطريقی

که این سه قوه کاملاً مستقل باشند . البته این یک طریق بیشتر تصوری و فرضی است چون نمیشود در عمل آنرا پیاده کرد و ما حالا میبینیم که گاه یک قوه یک قوه نسبت به قوه دیگر یا نیازی دارد که قوه دیگر باید انجام بدهد و یا دستوراتی دارد که باید قوه دیگر اجراء کند . این بود که پس از انقلاب فرانسه هم متوجه این نکته شدنده یک انفکاک مطلق باعث در هم ریختگی و نابسامانی است زیرا بهر صورت در یک کشور ، یک مرکزی برای رهبری کلی لازم است و وجود یک فرد یا یک سازمانی که مظہر تمام این قوا باشد ضروری است . این بود که در بعضی از کشورها اصل افکاک قوا به نحو خاصی مورد قبول واقع شد ، مخصوصاً " در کشورهایی که سیستم حقوقی انگلوساکسن را دارند . این ترتیب را ترتیب (چک، آند بلنس) یعنی سیستم نظارت و تعديل مینا مند باین معنی که هر قوه در عین استقلالی که دارد قوه دیگر را تعديل مکنداز تبدروی وتجاوز آن جلوگیری میکند و موازنی برقرار میکند که این ترتیب در بیشتر کشورهایی که سیستم قضائی انگلوساکسن را دارند مثل امریکا اعمال میشود . اما فرانسویها ، در موقعی که این عقیده را در قرن هیجدهم بیشتر از نویسندگان انگلیسی گرفتند ، از خود آنها تندتر رفتند . درخود انگلستان از قدیم ما میدانیم که اساس دولت و افراد قوه مجریه از بین افراد قوه مقننه انتخاب میشوند یعنی وزراء از بین نمایندگان مجلس انتخاب میشوند ، که امروز هم همینطور است بنا بر این قوه مجریه یک مطلب کاملاً " جدا و بیگانه از قوه مقننه نیست بلکه از خود آنهاست . حتی قوه قضائیه که در راس آن در انگلستان دیوان عالی کشور است ، اینطور است که در انگلستان نقش دیوان کشور را همان مجلس لردها که نوعی مجلس سنا است ، ایفا میکند . النها یه در انگلستان یک تعدادی از لردها نقش دیوان کشور را ایفاء میکنند . بنا بر این باز هم یکنون اختلاطی است بین قوه قضائیه و قوه مقننه ، حتی در کشور ما و کشورهایی که قوانین شبیه به ما دارند ، باز هم یک انفکاک مطلق امکان پذیر نیست ، مثلاً طبق قانون اساسی ما ، قاضی رایا بشورای قضایی یا وزیردادگستری منصوب میکند بینا براین یک دخالتی قوه مجریه داشته است ، و اگر افراد قوه مجریه مرتكب جرمی بشوند ، قاضی آنها را محاکمه میکند و بنا بر این قوه مجریه از یک نظر تابع قوه قضائیه است . همچنین طبق قانون اساسی ۱۳۲۴ اگر دولت آئین نامه یا تصویباً مه صادر بکند که مخالف قانون اساسی باشد ، محاکم عدليه آنرا ملکی میکنند ، خوب همین میشود یک نظارتی برای قوه قضائیه در مجریه . نسبت به قوه مقننه هم همین دخالت وجود دارد النها یه در کشور ما کمتر ولی در بسیاری از کشورهای مترقی بیشتر . باین معنی که دیوان کشور یا یک محاکم و سازمانهای دیگر وجود دارند که قوانین مصوب قوه مقننه را مسورد بررسی قرار میدهند و اگر این قوانین مخالف قانون اساسی باشد آنرا لغو میکنند مثل امریکا بنا براین در بعضی از کشورها این انفکاک قوا کمتر بچشم میخورد . در بعضی از کشورها ، مفهوم استقلال و انفکاک به آن حد محدودی مبررسد که فقط با تهبا اختیار میدهد که در آن تصمیم فنی تخصصی خودشان استقلال داشته باشند و نه در

کلیه مسائل و ما هم از استقلال قوه قضائیه که مورد بحث ما هست، همین را داشتیم النایه کوشش ما بر این بود که تا حدی که میشود به این استقلال عمومیت بدھیم یعنی قضائی در رای خودش البته باید آزاد باشد، ولی نصب قضائی با قوه مجریه بود، البته عزل قضائی طبق قانون اساسی ۱۳۲۴ امکان پذیر نبود مگر اینکه قضائی مرتكب جرمی بشود یا یک خطای مهم قضائی که در اینصورت میشد قضائی را کنار گذاشت. بنابراین قوه قضائیه ما تا یک حدودی مستقل از قوه مجریه بود و در یک مواردی واقعاً "بحث تشریک مساعی بود. اما هر قدر که بر استقلال قوه قضائیه افزوده بشود مخصوصاً" در کشور ما به نفع ملت است. اگر بودجه دادگستری مستقل باشد و بودجه تحت نظر خودش باشد، بر استقلال قوه قضائیه افزوده میشود ولی در سیستم ما اینگونه مسائل اداری و سازمانی همیشه توسط دولت حل میشود ولی آرمان قوه قضائیه همیشه این بود که این استقلال را بموارد دیگری هم بسط بدهد. و اما مطلب دومی که سوال فرمودید که از این اصل انفکاک قوا چه استفاده شد باید عرض بکنم که مسلم اینست که در مقایسه امور و در آنچه که مربوط به انفکاک قوه قضائیه از قوه مجریه و قوه مقننه است، بندۀ میتوانم بجز این عرض بکنم که روح قانون اساسی در حد مطلوب اجراء شد. البته استثنای در هر کاری هست که بقول دانشمندان منطق، در عالم یک قاعده وجود دارد که میگویند هیچ قاعده عامی نیست که استثناء پذیر نباشد. البته اگر استثناء زیاد بود، اصل را از بین میبرد ولی اگر استثناء بهمان معنای واقعی خودش واقعاً استثناء باشد، هیچ وقت اصل را از بین نمیبرد و من معتقدم که در کشور ما استقلال قوه قضائیه در حد مطلوب رعایت شده است. اما نسبت به استقلال قوه مقننه و قوه مجریه جای بحث هست چون قوه مجریه، طبق قانون اساسی ما، با رای اعتماد مجلس روی کار میآید و بنابراین باید متابعت از مجلس داشته باشد و هر چند درست است که در هر کشوری معمولاً سه قوه هست ولی اراده ملی و حاکمیت ملی را همیشه قوه مقننه تحقق میدهد و متجلی میکند، بنابراین اگر قوه مقننه یک امتیازاتی بر سایر قوae داشت این باعث اعجاب نیست، چون قوه مقننه یعنی ملت و ملت در هر کاری باید تصمیم بگیرد. اما دخالت قوه مجریه در قوه مقننه، این همان بحث نحوه انتخابات است در مملکت ما، که در این قسمت من خودم ایراداتی داریم زیرا که مسئله انتخابات در ایران، که بمنزله سنگ زیر بنای استقلال قوه مقننه است، خیلی کم و در ادوار محدودی یک امر ایدهآل بسویه و اکثرها هر یک به معاذیر و یا جهاتی در امر انتخابات نظر داشته اند و گاهی هم نظر را اعمال میکردندگاهی هم نمیتوانستند اعمال کنند. لذا زاین جهت در عمل، یک نقصی در استقلال کامل قوه مقننه بود. که آنرا به پای قانون اساسی نمیشود نوشت زیرا بیشتر مربوط میشد بروحیات افرادی که دولت را تشکیل میدادند و بروحیات افرادی که میخواستند در قوه مقننه شرکت کنند. در اینجا همانطور که سوال فرمودید بمنظور من یک نقصی بوده و البته در چند دوره، تا حدی که سن بندۀ اقتضاء میکند و یا در تاریخ خوانده ایم که در کشور ما انتخابات به نحو مطلوب بوده. ولی در سایر ادوار، آن

طور که باید نبوده است، البته هر یک از دولتها هم برای اعمال نظر خودشان در مورد انتخابات، یک توجیهاتی داشته‌اند که از بحث‌امروز ما شاید خارج باشد.

سؤال : منظور جنابعالی از انتخابات چه هست.

آقای یگانه : انتخابات مجلسین یا انتخابات نمایندگان، زیرا اگر دولتی دخالت کرد در امر انتخابات مجلسین، باید گفت که دیگر آن قوه مقننه استقلالی ندارد، یعنی عکس اصل اجراء شده است زیرا اصل اینست که قوه مجریه منصوب قوه مقننه است. اما اگر دولتها بخواهند نماینده تعیین کنند، این میشود رهبری و سیاست قوه مجریه در جریان امور مملکت و دیگر آن استقلال در قوه مقننه نیست.

سؤال : هستند عده که فکر میکنند حقیقتاً "شاید در مملکت ما موضوع انتخابات باین صورت نبوده، من استثناء‌ها را کنار میگذارم، شاید بهتر و بیشتر میشود به آن انتصابات گفت. جنابعالی نسبت به این نظر حرفی دارید؟

آقای یگانه : در موارد استثنائی با اصطلاحی که جنابعالی بکار برده است و با مفهوم و مدلولش موافقم ولی البته انتصاب نبوده، زیرا همینقدر که کمک‌های دولت متوجه کسانی میشود، انتخاب شدن آنها خیلی آسان بود و آن اشخاص هم مجبور بودند بعداً "رعایت نظر دولت را بکنند، این مطلب صحیح است.

سؤال : یعنی مسلماً "اگر سیستم انتخابات بصورتی بود که اشخاصی که خودشان را نامزد برای وارد شدن به قوه مقننه میکردند متکی به آن جمعیت و انبوی بودند که برای محل و حوزه خودشان یا هر محلی باشی که از آنها راءی جمع بکنند، در آنصورت البته ملزم و مقید بودند که تمام هم و غم آنها فقط رسیدن با آن اموری که بعده‌گرفته اند باشد و در آنصورت دیگر بحث‌اینکه قوه مقننه یک جایی تحت الشاعع یا تحت نفوذ قوه مجریه قرار بگیرد، مسلم این بحث از بین میرفت و خوب‌هستند خیلی اشخاص که این نظر را دارند که بتدریج بصورتی که این انتخابات در آمد، شاید یکی از علیت‌های اعلان نظر این بود که بتدریج بعضی چیزها از آن مسیری که باید خارج شد، من نمیدانم جنابعالی با این نظر موافق هستید.

آقای یگانه : باید این توضیح را عرض بکنم، موقعی که کشوری در راه آزادی و دمکراسی قدم بر میدارد، نمیشود گفت که با ترجمه یک قانون خارجی و آوردن آن قانون در یک جامعه بزرگ دیگر، از فردا این جامعه، همان جامعه خواهد شد که ان قانون از آن گرفته شده است. اما این بحث همیشه بین همه متفکران بوده و نه فقط در ایران که آیا رهبر یا رهبری باید ملت را آماده بکند برای پذیرش صحیح و دمکراسی، و یا خودمردم باید این نقش را بعده بگیرند و خودشان خودشان را اصلاح کنند، در اینجا گاهی انسان به فکر بیشتری فرو میرود زیرا درست مثل اینست که میپرسند که این نبات و درخت است

که دانه را بوجود می‌آورد و یا اینکه دانه است که تبدیل به درخت و نبات می‌شود ، خوب مسلم "اگر درخت باری نیاورد و از آن بار دانه گرفته نشد و آن دانه کاشته نشد درخت سیز نمی‌شود . حالا در آغاز آفرینش کدامیک از این دو، در آفرینش اولویت داشته اند ، این هنوز بر عقل بشر مسلم نشده است . اما آنچه که بنده میتوانم عرض کنم اینست که در یک کشوری مثل کشور ایران ، روزی که عده از متغیرین ما تصمیم گرفتند که با یکنهاد های دمکراتیک تازه کار کنند در اینصورت برای یک دوره محدود ، بنده اصل رهبری را قبول میکنم ، آنهم نه رهبری فردی زیرا ما باید همیشه تفاوت قائل باشیم بین رهبر و رهبری . اگر رهبر یک فردی است که هر چه او گفت ، باید یک ملتی اجراء کند و بگوید سمعاً و طاعتاً" ، این نه با عقل نه با دیانت تطبیق کاملی دارد ، برای اینکه انسان همیشه جائزالخطا است و سپردن تمام سرنوشت ملت ها بدست یکنفر بزرگترین اشتباه است و تاریخ نشان داده است که وقتی قدرت در دست یکنفر جمع بوده ، ممکن بوده که برای یک مدت کوتاهی ، یک جلوه ظاهری و یک شعله موقت و صوری داشته باشد ، اما هیچوقت قدرت فردی نتوانسته است منشاء اثر باشد . بزرگترین فاتحان جهان مثل ناپلئون و فاتحان جنگی مثل هیتلر ، اینها چون قدرت فردی را بدست داشتند لذا در آخر کار میراثی برای ملت خودشان نگذاشتند حتی در ایران ما ، باید گتمان کرد ، موقعی که ملت حاکم نبوده رهبران اگر هم کاری کرده اند ، موقت بوده ، و آن کاخی هم که فکر میکردند ، به عقیده خودشان برای سعادت ملت درست کرده اند ، آن کاخ هم بزودی ویران شده . و عکس العمل شدیدی ایجاد کرده بطوری که هر ایرانی امروز باید از کلمه رهبر و رهبر فردی ، با آن معنی که پیشوا باشد ، احتراز کند . البته رهبری جمعی را هر کسی قبول دارد و افلاطون کسی بود که معتقد بود که دانشمندان باید رهبری را داشته باشند . اما همه ملت را که باید انتظار داشت و باید فکر کرد که در یک رشته ، به حد تخصص علمی و دانش میرسد ولی البته شعور سیاسی و دانش عمومی سیاسی را باید بهمه ملت تعلیم داد ، و این یک امر تخصصی نیست . مثلاً" بنظر بندе برای هر ایرانی علاقه و عشق به ادبیات و شعر دیگر مسئله تخصص نیست و این در خون هر ایرانی هست ، همینطور هم معتقدم که تا یک اندازه از دانش سیاسی را باید همه مردم داشته باشند . اما راجع به این مسئله هیئت رهبری ، چون من هیچوقت مدافعان رهبری فردی نپوده ام لذا همین هم باید برای یکدوره معین و محدودی رهبری کند و الا اگر تا ابد عده بنام اینکه افضل و اعلم هستند ، اداره مملکت را بدست خودشان بگیرند . آنچا معه هیچگاه نشو و نما نمیکند ، بنا بر این رهبری جمعی محدود و آنهم برای مدت محدود بنظر من لازم بوده است . پس از مشروطیت ، این رهبری دسته جمعی مدت کوتاهی وجود داشت و من نمیخواهم فضائل و امتیازاتی که به مشروطه خواهان تعلق میگیرد منکر بشوم آنها خیلی خدمت کردند ، زیرا در کشوری که یک فرد مالک الرقاب بود یعنی تمام گردن های مردم میباشدیستی در پیش ا و خم بشود ، آنها یک قانون اساسی درست کردند که محدود کردند همه افراد را ، از سلطان گرفته تا یک کارمند دولت تا رئیس دیوان کشورش . اختیارات شخص بندۀ هم ، در موقعی که این سمت را داشتم ، محدود بود به آن حکمی

که میدادم ، اما بعداً "ما آمدیم" ، البته در آن دوره ها که یا بندۀ دنیا نیا مده بودم و یا در سن طفولیت بودم ، و همیشه گفتیم که چون ملت بصیر نیست و لذا بعنوان قیم برای ملت کار کردیم . هفتاد سال گذشت و مانخواستیم بگوئیم که این ملت دیگر کبیر شده است . همیشه بعنوانی از عناوین مثل رهبر و لیدر ، حالا یا به عنوان سلطان و یا امیر بوده ، و یا به عنوان دیگری نظیر اعلمیت و ولایت و نظایر آنها بوده ، که عده خواسته اند حکومت کنند . بنظر من درس دادن به ملت ایران دیگر بس است و ملت ایران ، بعد از دیدن تمام این ناملایمات در طول بعضی از ادوار و مخصوصاً "در این دو قرن اخیر ، صلاحش را حالا تشخیص میدهد چون در دو قرنی که گذشت ملت ایران میباشد سر نوشت خودش را میساخت ، ولی اینطور نشده از روزی که دنیا بطرف صنعت و اقتصاد رفت و چشم طمع غربیها به کشورهای منطقه مابا شد ، اول بار قسمت‌های از کشور ما را تزار روس برد ، و در قسمت‌های دیگریه تحрیکات آنها و دیگران قسمت‌های دیگری از مملکت جدا شد و بعدها ما ضعیف شدیم و خارجیها ترجیح میدادند که از طریق حکومت فردی این امتیازات را در ایران بدست بیاورند ، چون خیلی آسانتر بود . لذا ما دیگر امروز نمیتوانیم که برای مدتی هم ما بگوئیم که هنوز ملت تربیت ندارد . برای اینکه اگر این حرف امروز گفته بشود ، آنکسی که فرضاً "فردا" یا وقت دیگری خواهد آمد ، یک دوره طولانی را هم او برای خودش و رهبری قائل است و تا قیام قیامت این دوره طول خواهد کشید ، بدون اینکه ملت تربیت دمکراسی را گرفته باشد .

سوال : حقیقتا " برای آینده چه باید بکنیم ، هدف از این سوال ، زیاد بیرون کشیدن و در واقع کوبیدن ضعف‌هایی که بود نیست ، چون بطور کلی ضمن مطالبی که تا حالا صحبت شده این قضايا قسمت عمده اش شکافته شده ، چه باید بکنیم و آن ضعف‌های اساسی که از نظر اصول وجود دارد اینها را چکار باید کرد .

آقای یگانه : به ضعف‌ها بندۀ اشاره خواهم کرد ، اما همانطور که عرض کردم در بندۀ یک طبیعت‌یا نهاد قضائی هست که اگر ضعف‌ها را بخواهم باشد باید امتیازات و خصوصیات خدمت‌ها را هم عرض بکنم . مسلم این بوده که در کشور ما و هرکشوری ، هرکسی ، قصد خدمت داشته و هیچوقت کسی ادعای زمامداری نکرده برای اینکه نا خدمتی بکند ، النهایه ما هیچوقت آنقدر زیان از ناخدمتی حکومت‌ها ندیدیم بلکه زیان ما همیشه از این بوده که آنها از قدرت خودشان تجاوز کرده‌اند و بجای خدمت بمردم بر آنها حکومت کرده‌اند و سلطه برای خودشان قائل بوده‌اند . در تاریخ یکی دو بار ، ما از نا خدمتی‌ها و ضعف‌ها و نابسامانیها شکایت داریم مثلاً در دوره شاه سلطان حسین صفوی ، ایراد بزرگ ملت ایران بر او اینست که چرا ضعف بخرج داد ، همینطور در موقع حمله اعراب با ایران ، مسلماً "ضعف حکومت ما باعث آن فتح اعراب شد و الا امکان نداشت که چند هزار سپاه عرب بر بیش از دویست هزار سپاه پادشاه ساسانی فائق بشوند .

سؤال : خیلی معذرت میخواهم که داخل حرف شما میایم ، چه باید بگوییم ؟

آقای یگانه : بند همین را میخواستم عرض بکنم که چه باید بگوییم : ملت ایران اول باید فکر کند که برای هر کار مملکتی و ملی باید یک هدف و یک خط مشی داشته باشد . اگر آن هدف ملی و آن آرمان ملی و آن خط مشی کلی کارها را اول روشن کرد ، بعد بدنبال اجراء آن رفتن خیلی مشکل نیست . اما اگر در جامعه و مخصوصاً در جامعه ما ایده‌آل‌های مختلف و ایدئولوژیهای مختلف باشد و اینها بخواهند در طول تاریخ بجان یکدیگر بیفتدند، بجای اینکه در خدمت مملکت بیایند، وضع ما همین است که تا حالا بوده و نسا بسا مان بوده است، واگر در یک دوره های کوتاهی یک رونق و ثبات نسبی گرفته ایم، ولی بلافاصله مثل شمعی که سوختش تمام شده ، خاموش شده است . من هم سؤال جنابعالی را که بسیار حساس هم هست واقعاً "از صمیم قلب میخواهم جواب بگویم . من یکروز افکار و اندیشه‌های سیند جمال الدین اسد آبادی را مرور میکردم . خوب در حدود یک قرن از زندگی این مرد گذشته است و مسلمان شخصی بوده دانشمند که نسبت به ایران ، قصد خیانتی نداشته و آنچه در باره او بعنوان نقاط ضعف میگویند که از طرف خلیفه عثمانی میخواست پان اسلامیسم را در دنیا گسترش بدهد که در نتیجه خلیفه عثمانی بر تمام کشورهای اسلامی حکومت کند ، از ملاحظه افکار او ، من این فکر را هم به این کیفیت ندیدم که بگوییم عامل کسی بوده است . همین سید جمال الدین اسد آبادی که رژیم فعلی ایران هم رهبری اوراقبول کرده و با رها ازا و تجلیل کرده ، اما با یادضمنا "بگوییم که آنها انکار سید جمال الدین اسد آبادی را اجرا نکرده و اگر اجراء میکردیم ، خیلی از این نابسامانیها پیش نمیآمد . بطوریکه عرض شد آنچه برای ایران لازم است اول آرمان ملی است و آن همانست که بزبان فرنگی ، که من نمیخواستم آن عبارت را بکار ببرم ، (ایدئولوژی) به آن میگویند . سید جمال الدین در یکی از نوشته هایش میگوید که ایا ما فکر میکنیم که یک ایرانی یا یک مسلمان از یک فرد انگلیسی یا فرانسوی و یا امثال آن کم هوشتر است ، اینطور نیست زیرا ما در گذشته دانشمندانی داشته ایم که در علوم دقیقه و علوم فلسفی و طبیعی و ریاضی آنهمه موشکافی کرده‌اند ، پس نسل ایران و ایرانی بیهوده نیستند ، اما چطور شد که دو قرن خارجیها ، که آن فرهنگ گذشته را هم نداشتند ، بر ایران مستقیماً یا بطور غیر مستقیم سلطه داشتند و همچنین بر بسیاری از کشورهای نظیر ما ؟ شخص اسد آبادی معتقد است که ما دنبال علمی که نیاکان ما امثال زکریای رازی و بوعلی سینا و فارابی و ابو ریحان بیرونی رفتند ، بعد ها ما نرفتیم . از قرن یازدهم هجری به بعد تعداد فلسفه در ایران انگشت شمار اشت ، نظیر ملا صدرای شیرازی و میرفندرسکی و حاج ملاهادی سبزواری متفکرانی بودند ولی اینها در رشته فلسفه استادی داشتند ولی در رشته علوم ، بعدها هیچکس آن زمایشگاه محقر زکریای رازی را درباره احیاء نکرد تا به بیند که در عالم ماده هم چقدر پیشرفت میشود کرد و این بود که

ایران از کاروان صنعت اروپائی عقب افتاد . سید جمال الدین بعضاً" میگوید که علم صرف بدون اینکه متکی به ایدئولوژی باشد آنهم بی ثمر است ، هر ملتی باید برای خودش یک فلسفه اجتماعی داشته باشد ، باید ما ببینیم که امروز برای ایران چه فلسفه اجتماعی را میبايستی تشخیص داد و استحکام بخشد . یکروز اردشیر با بکسان اولین شاه ساسانی بر روی کار میآید و میگوید که آرمان من مذهب زردشت است و تمام ملت باید این خط مشی را بگیرند و به جلو بروند ، ایران هم مدت‌ها یعنی ۴ قرن همین خط مشی را داشت و البته دولت معظمی هم بود ، بعدها ایران دو قرن تحت تسلط اعراب بود ، بعضاً" نهضت شعوبی در ایران پیدا شد و فرهنگ ملی پیدا شد و ایدئولوژی پیدا شد برا این که ایرانی دارای فرهنگ اصیلی است که خودش باید بر خودش حکومت بکند و این بود که سلسله‌های اصیل ایرانی مثل سامانیها یا دیلمی‌ها پیدا شدند بعداً "شاه اسماعیل صفوی پیدا شد ، شاه اسماعیل با چه قدرتی توانست با امپراطوری عثمانی که از جنوب وین تا قلب افريقا و خلیج فارس سلطه داشت ، جنگ کند ؟ او یک ایدئولوژی داشت ، ایدئولوژی مبتنی بر مذهب تشیع و اصول اسلام و دیدیم که موفق هم بود و صفویه عظمتی را در ایران ایجاد کردند . ولی بعدها ما دیگر خط مشی و آن ایدئولوژی را نداشتیم و منتظرم از روزی است که با فرهنگ غرب آشنا شیم . گاهی از بنده میپرسند که فرهنگ ایران که تمام این مسائل را در بر میگیرد ، آیا غربی است ، آیا اسلامی است آیا ایرانی است آیا شرقی است ؟ یا گاه ، فرهنگ ایرانی را در مقابل فرهنگ اسلامی میگذارند که به عقیده بنده ما نباید بین فرهنگ ایران و اسلام تفاوت قائل بشویم . هر دوی اینها یکی هستند ، یعنی فرهنگ ایرانی در متن اسلامی است و اسلام در عرصه ملت ایران .

سؤال : مادرت میخواهم ولی با این قضیه ، هستند اشخاصی که شاید با ینصورت موافق نباشد و خیلی از ایرانیها هستند که معتقدند که فرهنگ آریائی و ایرانی ما یک فرهنگ عمیقی هست که حتی پس از هجوم اعراب و آوردن اسلام ، با اینکه یک مدتی ، اگر بخواهیم بگوییم که آنها فرهنگی داشتند که میتوانستند بما تحمیل بکنند ، ولی بهر حال در فرهنگ‌گنی ایران مستحیل شدند من نمیدانم جنابعالی اعتقاد دارید به این مطلب ؟

آقای یگانه : باید اینطور عرض کنم که خوب اگر آن فرهنگ ما ، در آن زمان کارگر بود ، پس علت اینکه ملت ایران دفاعی از امپراطوری خودش نکرد و بدست چند هزار نفر محدود آن شکست را خورد چه بود ؟ مسلماً" نقص در فرهنگ بود ، ملت‌هایان ملت بود ولی به فرهنگ توجه نمیشد ، همان فرهنگ ایرانی قبل از اسلام هم ، در موقع حمله اعراب ، مورد احترام نبود ، حتی خود مرحوم پور داود که آنقدر تعصب داشت با ایران قدیم ، معتقد بود که آن فرهنگ کنار گذاشته شده بود . عمدۀ اینست که یک ملتی باید دارای ایدئولوژی

و فرهنگ ملی باشد اما از روزی که ما ایرانیها دین اسلام را پذیرفتیم ، نکته در این است که ما اسلام را پذیرفتیم منهای سلطه بیگانه . جنگ قادسیه که دیگران حالا بعد از چهارده قرن آنرا دوباره فتح الفتوح مینامند و اسمش را میبرند جنگی بود که نتیجه اش بعدها، جا یگزینی یک اعتقادات توحیدی ، بر همان اعتقادات توحیدی قدیمی ما که یکتا پرست بودیم ، باضافه مفاسد جدید دیگری . این توضیح را بمنه عرض بکنم که برای آینده ایران که شما میفرمودید چکار بکنیم که ایران بتواند یا به دوره‌های عظمت خودش برسد و یا لاقل از نابسامانی رها بشود ، اول جواب من این خواهد بود که تعصب را کنار بگزاریم . این بحث را اگر دیگران میکنند که ایران و ایرانی وجود ندارد و همه‌اش مکتب است و اسلامی است این زیاده روی است . از طرف دیگر کسانی هم که تفاوت قائل میشوند بین آرمان ایرانی و اسلامی آنها هم اشتباه میکنند ، برای اینکه در قلب همه ما یک مردم و آئین معنوی هست و با آن گرویده ایم آنچه مانابسا مانی داشت ایم از رعایت اسلام نبوده بلکه از عدم رعایت آن بوده است مثلا" همیشند عدالت را که وظیفه دادگستری قرار داده اند ، اگر اجرا میشد طبق اسلام ، اصلا" انقلاب مشروطیت پیش نمیآمد . هم امروز مگر مردم ایران چه میگویند ؟ مردم ایران میگویند که امروز هم که حکومت اسلامی است ، عدل پیامبر اکرم و عدل علی علیه السلام وجود ندارد و همه صحبت است و سخن است . بنابراین از هر ایرانی شما بپرسید که مظهر عدالت کیست میگوید امیرالمؤمنین علی علیه السلام و از هر ایرانی که شما بپرسید که مظهر انسانیت کیست میگوید پیامبر اکرم و همه این را میگویند ، ولی به بینیم که آیا امروز این اصول اجراء شده است و میشود ؟ نه ، و در اجرای آن اصلا" از روزی که خلافت امویان شروع شد ، دیگر توجهی نشده است و من این حقیقت را باید بگویم که تا امروز هم که بنده در خدمت شما هستم ، اجراء نشده است و شخص بنده امیدوارم که روزی اجراء بشود اما بر میگردیم با اصل مطلب که عرض کردم که برای ایرانی یک فلسفه زندگی لازم است ، در اساس این فلسفه نباید بهیچ وجه تعصب باستانی و ایرانی را جلو کشید ، چون خیلی از کشورهای اسلامی دارای گذشته نظیر ما بوده اند ، و تمدن دیگری داشتند که بعده " تمدن اسلامی بجا آن آمده و الان هیچ وقت این بحث را ندارند . اگر از هر یک مصری شما بپرسید خوب اینها هم از نسل فراعنه و قبطی هستند و بعده " اسلام را قبول کردند ولی در آنجا این بحث هیچ وقت در پیش نیست که شما تمدن تان قبطی است یا فرعونی است یا اسلامی . بنظر بنده کسانی که این فکر را در ایران القاء کرده اند مرتکب یک خطای بزرگی شده اند ، زیرا وجود آنها موجب شد که یک عدد به تبع آنها ، ایران گذشته را بپرستند و یک عدد دیگر تعصب به ایران اسلامی پیدا کنند . در نتیجه دو ثابت بین ملت حاصل شده است و همان قاعده معروف تفرقه بینداز و حکومت کن بر ایران سلطه پیدا کرده است . ما ایرانی هستیم و برای ایران کار میکنیم که مذهب رسمی آن دین اسلام و مذهب تشیع است لذا بهیچ وجه گفتن اینکه ، این چیز ایرانی است و آن چیز مذهبی است ، درست نیست . ما ، دین اسلام را قبول کردیم ، دین اسلام هم بسیاری از مظاہر فرهنگ گذشته ما را قبول کرده است ، فکر

نکنیم که ما مغلوبی بودیم که نه تنها از سپاه عرب شکست خوردیم بلکه از فرهنگ آنها هم شکست خوردیم ، به اینطور نیست ، ما فقط از سپاه آنها شکست خوردیم ولی از فرهنگ بیگانه شکست خوردیم . اسلام را ایرانیها خودشان به جهات متعدد قبول کردند و ذیر فتند . در هندوستان هم اسلام را با جنگ نبردند ، در اندونزی هم ، با جنگ نبردند ، فقط سوریه و ایران بود که عربها خاک آنرا با جنگ بدست آوردند . بنا بر این اندیشه مذهبی اسلام خودش بتمام آنجاها رفت و ما نسبت به مسلمانها و اعراب که اسلام از آنجا بر خاسته است شکست خورده فرهنگی و معنوی نیستیم ، حضرت پیا مبر و بعداً " امام علی علیه السلام ایرانی را اهل کتاب دانستند یعنی دین زردهشی را دین یکتا پرستی شناختند ، مانند عیسیوت و یهودیت و این بزرگترین احترامی بود که پیا مبر اکرم در زمان حیات برای ایرانیها قائل شدند از قبل از حمله اعراب . ایرانی هیچ وقت بت پرست نبوده ، ایرانی هیچ وقت سنگ و آهن نمی پرستیده ، بنابر این ما مقهور تمدن آنها نشدم بلکه کار بعکس بوده و سلمان پا رسی بود که در دستگاه پیا مبرا کرم بعنوان صحابه و مشاور خدمت می کرد و بعداً در دوره امویان کمتر ولی در دوره عباسیان ، تمام مشاغل بزرگ نظیر وزارت اعظم و وزارت بعده ایرانیها بود و تمام دفاتر دیوانی بفارسی نوشته میشد . بنا بر این ، این فکر را سر بدر کنیم که فرهنگ ما شکست خورده ، از فرهنگ اسلامی بوده است . نه ، فرهنگی است که از اختلاط بین دو عقیده یکتا پرستی ایجاد شده و امروز اکثریت ملت ما مسلماناند و آنچه که هست متسا ویا " متعلق به ایران و اسلام است . قانون اساسی ۱۳۲۴ ایران ، آنهم کاملاً اسلامی بود بلکه گاه بندۀ دارم فکر میکنم که خیلی بالاتر هم میرفت راجع به اسلام ، التهایه در امور فرعی داخلی در دستگاههای اداری ، مسئولیت را به دولت سپرده بود ولی اصول مسائل اسلامی بود . همان ماده اول و دوم متمم قانون اساسی بر اینکه هر قانونی باید با قوانین اسلام مطابقت داشته باشد ، اگر بهمین اصل عمل میشد ، حالا بعد از هفتاد سال دسته‌ای نمی‌مندید ایران کنند که شما اسلام را اجراء نکردید مسلم اینست که این مواد اجراء نشده و ریشه بدبختی ها هم در اینست که ما سنت های اصیل خودمان را آنطور که باید اجراء نکردیم و گاه سنت های را هم که از غربیها و ام گرفتیم آنرا هم اجراء نکردیم ، البته حرف زدن درباره آنها زیاد بوده و بسط مقال زیاد بوده ، اما کو آنکس که بگوید من معلم جامعه بوده ام و به همه جامعه درس مملکت داری آموخته ام . رجال ما اکثراً گرفتار سیاست بودند و آن معلم روحانی و بقول مولانا انکسی که او اینطور وصفش میکند که : شیر خدا و رسم دستانم آرزوست ، یک چنین معلم روحانی و اخلاقی را ما کمتر داشته ایم . بگذریم از اینکه البته به پنجاه نفر شاگرد داشکده حقوق این مسائل مملکت داری تا حدی تدریس شده است ولی این که کافی نیست و منظور بندۀ آن معلمان اخلاق و سیاست اند که برای همه ملت ایران مکتبی را آورده باشد . البته این قبیل اشخاص وجود داشته اند اما متأسفانه برای مدت های بسیار کوتاه و بعده بسیار محدود ما یک کسانی را داشته ایم که منکر نمی شود شد که در دوره خودشان بسیار هم خدمت کرده اند ولی این امر عمومیست

نداشته و اتفاقی بوده است . مثلاً "همین سید جمال الدین اسدآبادی یک مکتب آورد و آن این فکر بود که ما باید به شعائر اصیل اسلام عمل کنیم . در اینجا فکر نفرمایید که الان هم که من در خدمت شما هستم ، به این مطلب عمل میشود و آرزوی من این بود که افکار شخص سید جمال الدین عیناً در عمل پیاده بشود ، آنوقت میدیدیم که کارهای که در مملکت ما امروز میشود ، ترتیب دیگری بود .

سؤال : اجازه بفرمایید که بر گردیم به همین مطلب ، ما از شروع این اغتشاش و آشوب دیدیم و می بینیم که بنام دین و بنام اسلام چه ها که نشده من میخواستم که بر گردم به صحبت های قبلی راجع به قوانین و حقوق ، فرمودید که قوانین جزا ای ما بیشتر از غرب اقتباس شده و قوانین مدنی ما بر پایه مقررات مذهبی اسلام است ، بگذریم از اینکه در وضع موجود اشخاصی که دست اندر کار شده اند میگویند که هر چه هست ، باید مطابق مقرراتی که بزعم آنها در ۱۴۰۵ سال قبل بوده ، باید بهمان ترتیب عمل بشود ولی از نظر همان چیزی که در قانون مدنی ما وارد شده و آنچه که عمل هم میشد ، در چند مورد حقیقتاً "بحث وجود دارد" ، یکی نسبت به حق و حقوق زن است که در این دنیا ای قرن بیستم آیا بنظر جنابعالی امکان دارد که جامعه بچرخد و سلامت بگردد و در آن جامعه حق زن از نظر حق شهادت دادن نصف مرد باشد یعنی دو زن برابر یک مرد باشد ، از نظر حق ارث ظاهرترين آن اينست که نصف مرد باشد و موارد دیگری هست که مطالعه شده که زن در بعضی موارد بی حق میماند و تسلطی که میگویند بهر حال طبق موازين دینی ، که بنده باید اعتراف بکنم که اطلاع زيادي از آن ندارم ، "زن صولاً" یک موجود درجه ۲ و طبقه ۲ هست که باید زير تسلط مرد باشد ، استدعا میکنم آنچه که از نظر صحت اولاً "اصل مطلب و عادله بودن یا نبودن آن ، بنظر جنابعالی میرسد بفرمایید .

آقای یگانه : بحث کلی این مطلب را بنده خيلي مختصر میکنم و در مورد خاص اینکه راجع به زن و حقوق زن سوال فرمودید بنده در این قسمت بیشتر توضیح خواهم داد . اما در بحث کلی که فرض میفرمایید باید توضیح بدhem که بعضی از نویسنده‌گان ، اسلام را از دو جهت ، یکی از نظر حقوق زن و دوم از نظر برده داری ، مورد انتقاد قرار میدهند در اینجا ، من باید عرض کنم ، انسان وقتی در بیان عقیده عادل است که وضع زن را پیش از بعثت پیا مبر اکرم در عربستان و در سایر نقاط جهان در تاریخ به بینید ، و بعداً "تشخیص بدھد که آنچه که قرآن ، کلام خدا ، فرموده و آنچه که پیغمبر اکرم فرموده اند چه تحول بزرگی در حقوق زن ایجاد کرده است .

سؤال : خيلي عذر میخواهم آن تحول را قبول داریم ، بحث ما راجع به سوابقات قرن بیستم و دنیا ای قرن بیستم است .

آقای یگانه : من هم از همین جا سخن را آغاز میکنم که آن تحول را قبول داریم و فکر میکنم که آیا در دنیای قرن بیستم آن افکار قابل اجراء هست یا نه، بنظر بnde آن کسانی که این عقیده را دارند، با این عقیده خود ایران خوشبختی را بوجودنمی آورند.

سؤال : کدام عقیده ؟

آقای یگانه : عقیده اینکه، قوانین اسلامی مربوط به ۱۴ قرن قبل است و امروز قابل اجراء نیست، چون آنچه که مهم است نحوه برداشت از اسلام است. اسلام قواعد کلی عقلی دارد که در خود قرآن کریم هم بعنوان محکمات نامیده شده و یک سلسله مسائل فرعی هم است که اینها را مشابهات میگویند.

سؤال : جناب دکتر یگانه صحبت را رسانده بودیم به حقوق زن، بنده فهرست وار می خواهم عرض کنم که دنباله این مطلب، مسائلی که مربوط به حقوق زن در کشور مطرح بود از قبیل ارث که راجع بآن اشاره کردیم، فرزند خواندگی، اجازه شوهر برای مسافرت زن، مسئله تعدد زوجات، موضوع صیغه، حق طلاق و از این مطالبی که مربوط به ایجاد دادگاههای حمایت خانواده هم میشد و اطلاقی هم که بنده پیدا کردم احتملاً خود جناهای هم در اینکه بعضی از این قوانین بصورت پیشرفته تر، که جواب حواej زن امروزی را در کشور ما میتوانست بدهد، سهم با ارزشی داشتید، من استدعا یم اینست که در دنباله آن بحث بفرمائید که از نظر این مطالبی که عرض شد، با توجه به آنچه که اینها فعلاً میگویند که حقوق زن در اسلام با یستی باشد، چه هست.

آقای یگانه : شوالی که فرمودید البته موضوع حساسی است و بنده هم که بخواهیم جواب عرض بکنم با اجازه شما باید یک مقدمه بگوییم و مطلب را بشکافم تا نتیجه این بحث معلوم بشود. صحبت از این است که بعضی ها معتقداند که در اسلام پس از این محدودیتها در مردم حقوق زن وجود دارد، ولی خوب چیزی که نشده یا نمیگویند که در مقابل این پاره محدودیت ها یک امتیازاتی هم قرار دارد که مرد دیگر آن امتیازات را ندارد؟ وقتی که انسان با دیده عدالت، تمام این محدودیت ها را از یکطرف و امتیازات زنان را از طرف دیگر می سنجد و باز هم عقلانی تر عرض بکنم، که وقتی ما نهاد و طبیعت زن را از یکطرف و از طرف دیگر نهاد و طبیعت مرد و نقش ایندو را در اجتماع مورد نظر قرار میدهیم، مسلماً "باین نتیجه میرسم و یا لاقل بنده" میرسم که بی عدالتی نشده است. اولاً" امتیازات بطور کلی و یا محدودیت ها، بعضی در باره مسائل مادی و مالی است و بعضی امتیازات یا محدودیت ها، در باره مسائل حیثیتی و مسائل مربوط به احترام انسانها است و اول بنده این نکته را عرض بکنم که از نظر

حیثیات معنوی و آن کمالی که در آفرینش هست از نظر اسلام بین زن و مرد هیچ اختلافی نیست و اگر زنی باملاک اخلاقی بود او رستگار است بهمان درجه که یک مرد رستگار میشود .

سؤال : عذر میخواهم یعنی شهادت دو زن برابر شهادت یکمود است مثلاً هیچ اختلافی وجود ندارد .

آقای یگانه : آلان میرسیم و یک یک را حضور تان عرض میکنم ، بنده چند موردی را که قراحت فرمودید هر کدام را جوابش را عرض میکنم . در آخر بحث آنوقت خیلی هم استقبال میکنم که اگر اعتراضی هست باز جواب عرض خواهم کرد .

سؤال : بنده خودم را کوچکتر از آن میدانم و نظر اعتراض ندارم ولی از نظر شکافته شدن مطلب و اینکه ما بدانیم که آنچه که ما برای ایجاد دادگاههای حمایت خانواده برای کشور انجام دادیم تا آنجائی که بنده شنیده‌ام خود جنابعالی هم سهم با ارزش داشته اید ، آیا ما کارهای صحیحی کرده‌ایم یا کارهای اشتباهی انجام داده‌ایم ، منظور باز شدن و روشن شدن این مطالب است که آنهم همانطور که عرض کردم برای اینست که برای آینده که انشاء الله کشور بخواهد سرو سامان پیدا بکند ، تسل بعد بداند که چه باید بکند .

آقای یگانه : البته مسئله دادگاه خانواده ، شاید در آخر بحث میباشد ولی چون جنابعالی فرمودید بنده در اینجا عرض میکنم که تصور نشود که مقررات مربوط به دادگاههای خانواده که از حدود ۸ تا ده سال پیش دادگاه آن ایجاد شد و یک سلسله قوانینی در این خصوص به تصویب رسید اینها ، اینطور نیست که ما بگوئیم اسلام را مثلاً اصلاح کرده‌ایم ، یعنی اگر نقایصی بوده ، مثلاً ما آنرا بر طرف کردیم ، نه اینطور نبود و ما فقط بر داشت صحیح از اسلام کردیم . تمام روح مطلب بر میگردد به روح و آن برداشتی که یک مجتهد حق دارد از مقررات شرعی بکند ، باین معنی که با برداشت صحیحی از اسلام ، خیلی از اموری را که یا در گذشته مرسوم بوده و مورد انتقاد بوده ، میتوان با یک نظر اجتها دی آن نقایص را رفع کرد . چون مخصوصاً در عالم تشیع این نیست که اگر یک مجتهدی در ده قرن قبل از این یک برداشتی کرده باشد ، تمام فقهای بعدی هم موظف باشند که نظر او را بپذیرند ، البته نزد اهل تسنن اینطور است و هیچ مجتهدی امروز ، بر خلاف نظر چهار مجتهدی که مؤسس چهار مذهب اهل تسنن هستند ، یعنی مذاهب حنفی و حنبلی و شافعی و مالکی ، نمیتواند اجتها دی علیه نظریات آنها بکند ولی در عالم تشیع بهیچ وجه اینطور نیست و هر مجتهد در هر دوره حق دارد که نسبت به نظر مجتهد قبل از خودش تجدید نظر بکند ، بنابراین در تشیع این راه باز است که یک مجتهد امروز از اسلام

یک برداشت دیگری میکند . من یک نمونه عرض میکنم که ملاحظه بفرمایید برداشت‌ها چقدر تفاوت دارد . پنجاه سال پیش ، یک کنوانسیون بین‌المللی برقرار شد و قطعنامه تصویب رسید که بمحض آن قرار بود که خرید و فروش برده و اساس بردگی در دنیا ممنوع بشود ، این قطعنامه بتمام کشورها ابلاغ شد ، چون استحضار دارید که خود غربیها بودند که برده میخریدند و بکار میگماردند و اساس بردگی هم که مربوط به اسلام نبود زیرا در رم قدیم و یونان قدیم بود . این قرار داد برای الحق و تصویب به کشورها ابلاغ شد و از جمله به کشور ایران و در آن موقع هم رعایت مقررات شرع کا ملا" میشد و این کنوانسیون بتصویب مجلس ایران در سال ۱۳۰۷ یعنی بیش از پنجاه سال قبل رسید . چرا ، برای آنکه آنها چنین برداشت‌کردند که روح قرآن و سنت‌های نبوی در تائید این متنوعیت است‌بنا بر این هیچ مانع نداشت‌که ما این متنوعیت را بپذیریم . چون ما میدانیم که در علم اصول فقه گفته میشود که احکام اسلام دو نوع است یکی احکام تصویبی است یعنی آنچه که در عرف و عادات قدیم در عربستان بوده و یا در ادیانی مثل مسیحیت و یهودیت بوده و اسلام آنها را عینا" و یا با حک و اصلاحی پذیرفته که آنها احکام تصویبی است . بعضی دیگر احکام انشائی است یعنی مقررات تازه است که دیانت اسلام راء سا" آنرا وضع کرده است ، بردگی مسلمان" یکی از احکام تصویبی است یعنی در ادیان توحیدی قبلی و در نزد تمام ملل مترقی آنروز بوده و اسلام هم آنرا پذیرفته است ولی با این قید که از هزار ها حدیث نبوی استنباط میشود که رسول اکرم از اینکار کراحت داشته‌اند ، همانطور که از طلاق کراحت داشته‌اند . منتهی پیامبر اکرم یک رسالتی داشتند که احکام خداوند را ابلاغ بکنند و در حدود فهم عامه و در حدود مقتضیات آنروز یک به یک مظاہر آن رسالت را به جلو بزنند و هر تحولی را که ، زمانه امکان و اقتضای آنرا دارد ، انجام بدھند . این بود که حضرت رسول بارها کراحت خودشان را از برده داری اعلام کردند ، مثلًا" انسان مقصري که یک فریضه دینی را انجام نداده است ، ولذا نزد خدا و رسول و حتی در پاره موارد نزد قاضی شرع مقص شناخته میشده ، میتوانست با آزاد کردن یک بندۀ ، عفو خودش را از درگاه خداوندی مسئلت‌کند ، و یا اگر شخصی مرتکب جرمی میشد ، مسئله آزاد کردن بندۀ جنبه جرایی عمل را زائل میکرد ، البته نه در تمام جرائم بلکه در بعضی از آنها بنا بر این اگر ما روح قرآن را در نظر بگیریم میبینیم که بر متنوعیت برده فروشی بوده و از این نظر و این سبب ، کشور ایران و خیلی از کشورهای اسلامی هم آنرا تصویب کردند ، البته در آن زمان بودند کشورهایی هم که تصویب نکردند . اینست که بندۀ عرض کردم همه چیز بر میگردد به روح اسلام ، همین مسئله تعدد زوجات که فرمودید خوب ، همه مردم میدانند که اولین آیه که در قرآن مجید هست اینست که از یک زن و تا چهار زن با نکاح دائم مجاز است مشروط با ینکه در مورد تعدد مرد عدالت را بین آنها عملی کند ، ولی آیه بعدی هم هست که در اینمورد بخصوص و در قسمتی از آن صراحتا" میفرماید (ولن تستطیعوا) یعنی شما قدرت‌ندارید که عدالت را اجراء کنید . بنا بر

این، باز ما در اینجا روح اسلام را میگیریم و آن روح اینست که "واقعاً" وصول به این عدالت خیلی متعذر و مشکل است، حال وقتیکه ما روح را گرفتیم و با توجه به اینکه کشور ایران اولین کشوری نبود که قانون گذراند و تعدد زوجات را به اجازه دادگاه قرار داد، چون قبل از ما خیلی از کشورهای سنت‌گرای اسلامی اینقانون را داشتند و ما قوانین آنها را گرفتیم و دیدیم و مخصوصاً "قوانین کشورهای شمال افریقا و خاورمیانه را، بنا برای نمیشود گفت که تمام آن کشورها و ما برخلاف اسلام مقرر ای را وضع کرده‌ایم". در اینجا ما اسلام را اصلاح نکردیم و بلکه خودمان را اصلاح کردیم و نظر فقاهتی قبلی خودمان را اصلاح کردیم و نه اسلام را. بنده باز مطلب بیشتری در اینخصوص دارم و آن اینست که یکبار و برای همیشه بگویم که در اسلام اگر از ما بپرسند که آیا این مطلب صحیح است که اسلام برای شوه‌مر در خانواده، نه تنها فقط نسبت به زن، بلکه نسبت به تمام افراد خانواده، یک ریاستی قائل شده است؟ بنده باید بگویم که این مطلب کاملاً صحیح است و من اینرا از جهات و موجبات یک خانواده سعادتمند میدانم بطوری که اگر این ریاست بشاهد آن خانواده سعادتمند نخواهد بود. اگر ما اینرا حل بکنیم بعداً بنده به آسانی عرض میکنم که متنظور از زن، گاه، اولاد انسان یعنی دختر شخص و یا خواهر شخص است، و در یک وقت منظور همسر است. هر دوی این اوصاف را بنده عرض میکنم که چرا ارت زن بطور کلی از مرد کمتر است و بعد میرسم با این معنی که چرا بعضی از مناصب و مشاغل بمرد داده شده است. در اول طبق قوانین عقلی بیاشیم و بسجیم و سپس با توجه به آداب و رسوم و عرف مخصوصاً با توجه به طبیعت انسانها و به بینیم که این ارشدیت و این ریاست مرد یک چیز غیر عقلانی بوده. یا نه و اگر مثلًا" این ریاست را ما از او بتوانیم سلب کنیم، آنوقت میگوئیم که آن امتیازات مادی و مالی را هم خواهیم گرفت. در اینخصوص بنده باید اینرا عرض بکنم که کمی بعد از خاتمه جنگ بین الملل دوم بود که بنده برای تحصیل بفرانسه رفتم، در آنجا روزنامه‌ها سر و صدائی راه انداخته بودند برای اینکه دولت یک لایحه جدیدی به مجلس برده بود و یک ماده از قانون مدنی را میخواست اصلاح بکند آنماده قانون مدنی که از دوره ناپلئون و قبل از ناپلئون هم در حقوق فرانسه بود، این بود که؛ شوهر رئیس خانواده است. سر و صدای حقوقدانها و رجال فرانسه بلند بود و مخصوصاً یکی از بزرگترین استادها که تصور میکنم رئیس داشکده حقوق پاریس بود کتابی نوشته بعنوان "خانواده بدون رئیس" و در آن کتاب، انسان کاملاً متوجه میشد و میدید که آیا ممکن است که در مواردی که چند نفر ملزم باشند با همدیگر یک‌کاری را انجام بدهند و تعهداتی داشته باشند، و بین چند نفر آنها، یک‌نفر نباشد که ارشدیت داشته باشد؟ حالا من از کوچکترین کارها میگیرم و به بزرگترین کارها میرسم. فرض بفرمائید سه نفر میخواهند به یک گردش بروند و یا یک مسافت کوتاهی با همدیگر بروند که مثلی است بسیار ساده، آیا اگر هر کس از این سه نفر یک چیزی را دلش خواست، و یک ساعتی را برای رفتن معین

کرد ، آیا میشود همه خواسته‌های آنها را انجام داد . اینجاست که ما می‌بینیم که اینطور نیست بلکه هر گروهی که دور هم جمع می‌شوند ، بحکم طبیعت و عقل یک رئیسی میخواهد . همینطور در سطح بالاتر مثلًا "یک سنا تور و نماینده که مظہراً اراده یک ملت است ، وقتیکه دور هم جمع می‌شوند یک رئیس دارند" ، وزراء یک کشور یک رئیس وزراء دارند که بدون آن رئیس اداره جلسه و کار ممکن نیست . حالا در خانواده مگر میشود که در آن رئیس نباشد . حالا شما بفرمایید که باید این رئیس زن خانه باشد ، بسیار خوب ولی باز هم مطلب اینست که یک رئیس لازم است . اکنون بین مرد و زن باید یک رئیس انتخاب کرد ، حالا به بینیم بهتر است که کدامیک از آنها رئیس باشد ولی یک ریاستی ذاتاً لازم است . اما اگر هر دوی اینها ، هر یک ، یک عقیده داشت مثلًا "راجع به مدرسه رفتن بچه ، که ساده‌ترین مثال را عرض میکنم ، اگر یکی عقیده داشت که بچه باین مدرسه برود و دیگری عقیده داشت که نه بچه به مدرسه دیگر باید برود ، اینرا باید چه شخصی حل بکند ؟ یا اینکه زن و شوهر میخواهند چند نفر را میهمان بکنند ، خانم خانه یک لیست از اسامی مهمانها دارد و مرد خانه لیست دیگری و فرضاً "با همدیگر کنار هم نمی‌بینند ، آیا برای همه اختلافها بباید از صبح بروند به محکمه و اختلافشان را روشن بکنند . بعقیده بندۀ راه دادگاه امکان ندارد پس یک رئیس لازم است . حالا در کشورهای اروپا و کشور فرانسه که مظہر ترقی و تکامل دنیای آنروز بود ، در خیلی از کشورها که مترقی بودند ، در آنجا هم همینطور است که مرد رئیس خانواده بود . با این مقدمه ، الساعه‌ما اینرا می‌بینیم که این ریاست را بایستی به زن میدادیم یا به مرد . اگر کسی از صمیم قلب و مخصوصاً "یک خانمی بخواهد بگوید که از هر جهتی مرد و یک زن در عالم آفرینش و اجتماع مساوی هستند ، باور بفرمایید که این خانم لطمه بزرگی به تمام زنان عالم ، در دوره خودش و آینده زده است و خواهد زد و اگر این جمله که همه مردم صبح تا غروب میگفتند و میگویند که : خانمها قبلًا و آقایان بعداً" ، مثلًا "تشrif ببرند ، این جمله اگر از قاموس زندگی حذف بشود ، برای زن دیگر چه باقی میماند ؟ خوب مرد یک رشته تعهدات بسیار سنگین زندگی را بر دوش دارد و این تعهدات همه اینطور نیست که مربوط به زور بازو باشد ، بلکه این خصوصیات ناشی از جهات عدیده و مخصوصاً "طبیعت و نهاد مرد است . از نظر زور بازو هم معمولاً" هر مردی قویتر از زن است ، حالا این قدرت جسمانی و یک عواقب دیگری را هم در پی دارد و منکر آن هم ، با دیده عدالت ، نمی‌شود شد . اگر قرار است در یک جامعه مثل جامعه اسلامی ما ، مرد مکلف باشد تمام بار زندگی را بکشد و خرج خانواده و زن را بدهد و مرد مکلف باشد تمام هزینه های مختلف زندگی را تحمل کند ، و باز هم مرد مکلف باشد مهریه بزن بدهد ، و مرد مکلف باشد به جنگ برود و مرد مکلف باشد تمام کارهای خطربناک زندگی را تحمل بکند ، یک چنین تحملی با صلاح اهل منطق یک ما بحذاء یا یک عوضی میخواهد و آن عوض دو نوع است یکی اختیارات و تصمیم گیری

است و یکی هم داشتن دست بازتر برای خرج ، یعنی یک اختیار بودجه بیشتر . برای اینکه چطور ممکن است مابه کسی همه چیز و همه سختیهای زندگی را تحمیل بکنیم ولی باو لااقل یک اختیار بیشتری یا یک دست بازتری ندهیم ، در اینصورت این شخص واقعاً "نمیتواند اینکارها را بکند" ، پسنتیجه اینکه این امتیازات ، حالا کم یا زیاد ، در مقابل آنهمه وظایف است .

سؤال : اجازه میخواهم ، ما فرض را اینجا بر این گرفتیم که مرد دارای همه نوع قدرت و مسئولیت است همه چیز را اداره میکند و در آن شرایط میخواهیم بگوئیم که او یک تفوق هم لازم دارد ، در صورتیکه ما در جامعه خودمان اینرا میدانیم که خیلی از قسمت های کشورمان زنها بار بسیار سنگینی را برای کار روز مرہ و برای زندگی و برای گرداندن چرخهای زندگی بعهده دارند اگر که فی المثل به منطقه خوزستان توجه بشود ، زن روستائی یا عشیره خوزستانی بار بسیار سنگین اداره سنگین کارها و آنچه که برای العین دیده شده ، بر دوشش هست اگر در سایر مناطق روستائی نگاه بکنیم باز هم یک قسمت فوق العاده مهم از کار کشاورزی ما در شرایط بسیار دشوار بعهده زنهای ما هست ، اضافه بر آنکه سایر کارهای زندگی را مانند گرداندن چرخهای خانه و خانه داری را هم بعهده دارند ، مسلم اینست که اگر ما مرد را در یک شرایطی فرض بکنیم که بایستی که ریاست فائقه داشته باشد و بایستی موجود دست اول باشد ، روی آن فرض هیچ تردیدی نیست که درست است ، ولی ما یک خانواده را فرض بکنیم که زن خانواده یک پزشگ عالیقدر و یک جراح عالیقدر است یا یک قاضی عالیقدر است و احیاناً در خانواده اش هم آن شخصیت های را هم که ما برای مردان فرض داریم و بحث میکنیم ، در آن خانواده آن زن و یا زنهای مشابه وجود نداشته باشد شاید در موارد دیگری دارند و این البته ممکن است که اکثریت نباشد ولی روی این فرض هم و روی این واقعیتی که امروز در دنیا وجود دارد ، روی اینهم ما بایستی که بحث بکنیم و به بینیم که تکلیف اینها چه میشود و تکلیف روند زندگی و پیشرفت اجتماعی که درها را بروی زن روز بروند بیشتر باز میکنند ، چه باید بشود ، ببخشید که وارد صحبت شما شدم .

آقای یگانه : اصلاً "جناب آقای آقا ولی" ، معنای مصاحبه این نیست که یکطرف سخنگو باشد بلکه معنای مصاحبه همین است که گاهی سخن همدیگر قطع بشود و هر کسی بتواند بموضع خودش مطلبش را بگوید و من خیلی خوشوقتم و کار من طوری بوده همیشه که اگر آن "یک مطلبی مورد اعتراض قرار میگرفته ، من راحت‌تر بوده‌ام برای جواب دادن ، چون حاضرالذهنتر بوده‌ام ، لذا هر موقع در عرایض‌بندۀ مطلبی جناهالی داریم ، همان موقع بفرمائید" . اما اینکه موارد خاصی را فرمودید ، باید عرض‌کنم که استثناء همیشه وجود دارد ، چه بسیار اند زنانی که از مردان قدرت کارشان بیشتر است ، معلوم ما تشنان بیشتر است ولی قربان استثناء هیچوقت قانون بوجود نمی‌ورد و قانون بر

مبنای در نظر گرفتن وضع اکثریت است . چون همانطور که خودتان فرمودید ، البته اکثراً مردها هستند که این بارها را بردوش دارند ، ما هم بنابرآکثر و اغلب حکم میکنیم ولی موارد استثنائی همیشه بوده و حالا بندۀ این مطلب را برای جنابعالی میشکافم . ما به اینجا رسیدیم که فرض بفرمایید در مورد مسئله ارث زن ، که اگر وارث فرزند باشد یعنی دختر انسان باشد یا خواهر باشد ، نصف فرزند پسر یا برادر ، در مواردی ارث میبرد البته در مورد همسر ، مطلب طور دیگری است . برای اینکه گاهی مردم بعضاً "اشتباه میکنند ، زیرا در قوانین ایران که در این قسمت ماء خود از قوانین اسلامی است ، گاه ارث همسر یکنفر بیش از پسر است . چون قانونگزار در ارث برای همسر یک سهم یا فرض قائل شده و منظور از فرض همان سهم الارث است که اگر مرد دارای اولاد نباشد یک چهارم و اگر مرد اولاد داشته باشد یک هشتم است و شما زندگی یک مرد روستایی یا زندگی مردم شهرهای ایران را قبل از این در نظر بگیرید که هر مرد چهار پنج پسردار و چند دختر دارد این موارد ارث زن یعنی یک هشتم گباء ، بیشتر از ارث هر یک از فرزندان است . بنا براین همیشه اینطور نیست که زن کمتر ارث ببرد . در جامعه ایرانی اگر شما یک مردی را با پنج ، شش اولاد در نظر بگیرید ، زن تقریباً برابر اولاد ارث میبرد و البته منظور همسر است . این ارث را زن میبرد باضافه معافیت‌ها که خیلی زیاد است . به بینید قربان که زن یک ارث از شوهرش میبرد و یک جهیزیه از پدرش میگیرد و یک مهریه از شوهرش می‌گیرد و یک معافیت‌هم از تحمل نفقة و خرج خانواده دارد ، اینها را به حساب بیا ورید تا بعد به بینیم که جبراً آنرا میکند یا خیر ؟

سؤال : مسئله مهریه که میگویند که مهرم حلال ، جانم خلاص ، خیلی جاها باید تکلیف ش روشن بشود و ضمناً " دختر را هم ، در این مطالبی که میفرمایید وضعش را بفرمایید .

آقای یگانه : این بود وضع زن اما راجع به دختر

سؤال : باز دوباره معدرت میخواهم ، از نظر زن هم که فرمودید ، مثل اینکه این سهم یک هشتم از نقدینه و با صلح هوایی است ، نمیدانم درست عرض میکنم ، یعنی اگر یک کسی فرض بفرمایید که روی اصول سابق ، صاحب املاک زیاد باشد و نقدینه زیادی نداشته باشد ، آنوقت این نسبت با ینصورت احتمال دارد که مطلقاً " در نیاید .

آقای یگانه : اینکه فرمودید ، حالا بیانش را البته بندۀ تکمیل میکنم ولی آن معنایی که جنابعالی در نظر دارید ، همینطور است که فرمودید . معمولاً " گفته میشود که همسر از عرصه ارث نمیبرد و از عیان میبرد ، مثلاً " اگر یک خانه را در نظر بگیرید ، میگویند که از زمین آن همسر ارث نمیبرد ، عرض کردم میگویند ، تا برسیم به اینکه به بینیم که ارادتمند چه عرض میکند ، ولی از ساختمان آن ارث میبرد .

و یا از اموال منقول ، آن یک چهارم و یا یک هشتم را میبرد . اولاً " اینرا عرض بکنم که قرآن مجید در مورد سهم پا فرض زن غبارتی را بکاربرده است که اطلاق و عموم دارد و بهیج وجه مقید نیست با اینکه بگوئیم زن فقط از اعیانی ارث میبرد و از عرصه نمی برد و این حکم قرآن است ولی در اخبار و احادیث باز هم تناقض هایی هست و بسیاراند از مجتهدانی که استنباط کرده اند که زن، هم از عرصه ارث میبرد و هم از عیان ، در این موارد است که عرض میکنم برداشت از اسلام مهم است کما اینکه شاید در قرون اواخر اسلام ، حتی بین فقهای اهل تشیع هیچ بحث این نبود که زن از عرصه ارث نمیبرد و بعد ها یعنی از دوره صفویه به بعد ، یک اخباری از ائمه معصوم یا بعضی دیگر از پیامبر اکرم نقل کردند بر اینکه ارث زن منحصر به اعیان است ولی این استنباط مورد قبول همه فقهاء نیست . چنانکه بسیاری اهل تسنن و بسیاری از فقهای اهل تشیع این قید را قبول ندارند ، بنا بر این این بحث را " واقعاً " بگذاریم کنار برای اینکه در اینجا در قانون اسلام قیدی وجود ندارد ، آنطور که احکام قرآنی است ، کما اینکه اگر عقیده شخص بنده را بخواهید ممکن است که با بسیاری از مجتهدان اهل تشیع و یا اهل تسنن هم عقیده باشم برای اینکه ارث زن از کل ما ترک است کما اینکه در خیلی از کشورهای اسلامی همین قانون را دارند . اما روی استثناء هم که نمیشود تصمیم گرفت ، بعد فرمودید راجع به مسئله دختر و ارث او ، البته دختر نصف پسر ارث میبرد ولی عرض کردم که به محض اینکه طرف دیگر قضیه را بگیرید ملاحظه میشود که پسر وقتی که ارث پدر را برد مجبور است که یک خانواده را متکفل خرچش بشود ، مجبور است نفقة زن و بچه اش را بدهد و انواع مخارج دیگر را در مورد ارحام یعنی بستگانش داشته باشد ولی آن دختر به محض اینکه شوهر کرد شخص دیگری باید خرج او را بدهد و از پدرش آن جهیزه را هم که گرفته آنرا هم به پای ارث حساب بفرمایید و از شوهرش هم که مهریه را گرفته اینرا هم در حساب آنچه که قبلاً دریافت کرده بیاورید ، فعلاً " کار به منشاء در آمد نداشته باشد ، مجموعه دریافتی یک دختر را پس از ازدواج و دریافتی یک پسر را پس از ازدواج در نظر بگیریم و به بینیم که آیا دختر کمتر برده است ؟ اینطور نیست زیرا در خانواده های ایران ما مهریه ها و مخصوصاً " آنهایی که این او خواه را زدواج کرده اند میدانیم که مبلغ چقدر بالا بود ، با وجود اینکه احادیثی هست که مکروه است که مهریه را بیش از مقداری که مهر دختر بزرگوار پیامبر اکرم بوده ، معین کرد ولی در ایران بالاتر میبردند .

سؤال : اجازه بفرمایید بقیه مصاحبه را روی طرف بنوار شماره ۳ انجام بدھیم

آقای یگانه : بله جناب آقای آقا ولی راجع به مسائل مالی و مادی بین زن و شوهر که از آن جمله ارث بود ، بطور اختصار صحبت شد ولی مطلب خیلی مهم بنده که باید عرض بکنم اینست که در این مصاحبه روزی که عرايض بندۀ معلوم بشود و نوشته بشود ببنده

قطعاً " مورد حمله شدید خانمها قرار خواهم گرفت و آن موقع جنا بعالی باید از بنده دفاع هم بفرمائید ، بنا بر این بیش از این بنده را نکشانید که حقایق را بگویم زیرا اگر حقایق را بگویم بقول مولانا خودم را میسوزانم ، ولی با وجود این میگویم و هر چه باد ، باد .

این بود عرايضم در باره اirth و راجع به ساير مسائل که فرموديد ، يعني موضوع طلاق، حضرت پیامبر اكرم بارها فرموده اند که بدترین کارها نزد من طلاق است . البته هر قوم و ملتی هم هیچ وقت طلاق را چنان کار رشیدانه و شرافتمدانه نمیداند النهائیه گاه پیش میآید که ممکن است که نه زن گناهکار باشد و نه مرد ولی چون ازدواج شرکت در زندگی است گاهی اختلاف سلیقه است و گاهی هم طلاق پیش میآید و باید هم باشد ، در جا هائی که طلاق قانوناً وجود نداشته ، ما می بینیم که گاه چه مفاسد بزرگ اجتماعی بروز کرده که اگر در تاریخ ملاحظه فرموده باشید ، گاه یک مرد که هیچ نور روشنایی امیدی برای سازگاری با زنش نمیدیده و چون طلاق هم وجود نداشته زن خودش را بانهايت جنایتکاری کشته است بنا بر این یک چنین خانواده خوشبخت نمیشود ، این بود که سیر تحول قانونگزاری در قسمت مربوط به طلاق، حتی در کشورهایی که قوانین ازدواج و طلاق از قولانیں مذهبی گرفته شده ، تقریباً "نظریه واصل طلاق در اکثر آن کشورها قبول شده هر چند در گذشته خیلی به سختی طلاق را میپذیرفتند . در اینکه طلاق چیز بدی است هیچ حرفی نیست در اینجا هم نه قانونگزار ما ، و نه قانونگزار سایر کشورهای اسلامی که اجازه دادگاه را لازم میدانند ، واقعاً ما اسلام را اصلاح نکردیم ، تغییرندازیم بلکه یک قیودی که اگر طبق تمام قوانین اسلامی عمل نمیشد ، این قیود لازم نبود ، اما چون ازدواج بر طبق تمام شرایط و موازین اسلامی انجام نگرفته، لاجرم بعداً یک قیود قانونی میآید و آن طلاق را مقید به یک شروطی میکند ، عرايضم کمی به زبان فقهی و قضائی بود ، خلاصه و صریحتر عرض بکنم ، جناب آقا ولی شرط اول ازدواج در اسلام اینست که زن و شوهر کفو همدیگر میباشد اینرا نه تنها در ایران بلکه در اکثر کشورهای اسلامی و یا شاید نویسندها که زن و مرد کفو یکدیگر و از جهاتی برابر باشند بزرگترین رکن موفقیت ازدواج است . اگر مرد از شروتی و از رفاهی متنعم است ، زنی را هم میگیرد باید برابر و کفو ، او باشد ، اگر مردی است که از داشتن بهره دارد ، زنش هم باید از دانش بهره داشته باشد حتی در حرفه و شغل هم همینطور است و کفو همدیگر بودن در ازدواج بی اندازه لازم است ، شما که نمیتوانید با یک صیغه عقد و امضای بر روی کاغذ ، تمام روح زن و مرد را به مشارکت بکشید . این مضمون شرکت و مشارکت برای بشر یکی از مشکل ترین کارها است . انسانها را ما کمتر دیده ایم ، ولو آنکه با یک سرمايه بسیار کوچک شریک شده باشند ، که بعد از چند ماه دعواهای را در عدلیه علیه یکدیگر نبرند ، از شرکت اصولاً " هر کسی میگریزد ، مثلًا" در یک ملکی یکنفر سه دانگ را مالک است و سه دانگ

را دیگری مالک است، قیمت این ملک اگر "واقعاً" ۱۰۵ واحد پولی باشد بعلت وجود دو شریک میشود. بنابراین غافل نشویم از این اهمیت که شرکت یک مرد و زن در زندگی یک امر بی اندازه حساس و لطیف و دقیقی است که اگر در آن این عنصر کفو بودن و برای بری وجود نداشته باشد، "واقعاً" آن زندگی سعادتمند نمیشود. بنده اکنون می خواهم عرض بکنم که در عقد ازدواج اگر ما این شرط را رعایت بکنیم، سایر مشکلات شاید هیچ پیش نیاید یک زن که حکیم و یاعارف بزرگی است، چون اینها که در اسلام برای زن منوع نیست، و یافقیه بزرگی است، این زن که میتواند با یک مردی که عامی است ازدواج کند، چون کفو خودش را نیافته و مسلم است که بین اینها از فردای عقد اختلاف است. اما بین مردی که با زن خودش برابر بود، اختلاف بی اندازه کم است زیرا برای چه، مردی زنی را که از هر لحاظ کفو و برابر خودش بوده بگیرد و بعد طلاق بدهد، ولی چون ما این کفو بودن و برابری را رعایت نکرده ایم از این رو اکثراً طلاق پیش میآید و وقتی که اینهمه در اجتماع طلاقهای روی هوس زیاد میشود و یا طلاقهای روی تقنن، لذا در اینموارد قانونگزار گفته که دادگاه اجازه طلاق را باید بدهد. اگر دادگاه دید که مرد شرائط خدا پسندانه برای اینکار دارد با او اجازه میدهد، کما اینکه این اجازه را زنی هم میتواند بگیرد. چون در یک موارد زن میتواند تقاضای طلاق را بکند و از این بالاتر؛ که هم قانون ایران و هم شرع اسلام، اجازه داده اند که زن بتواند در موقع ازدواج یک شرایطی را در عقد ازدواج ذکر کند که اگر مرد بآن شرایط عمل نکرد، او بتواند طلاق بگیرد یعنی علاوه بر آن موارد قانونی طلاق و یا فسخ نکاح، زنی ممکن است فکرش این باشد که پس از ازدواج محل اقامت خودشان را، او تعیین بکند، میتواند در این قسمت، آن نظریه مبنی بر ریاست شوهر را، از او بگیرد و این شوهر اگر با میل خودش امضاء کرده باشد، ماء خود است. فرض بفرمایید زن شوهر اول خودش اولاد دارد و میخواهد در شهری زندگی کند که آن اولادی را که از شوهر دیگری دارد به بیند، در ازدواج دوم میتواند با شوهر شرط کند که اقامت آنها در شهری باشد که او میخواهد و اگر مرد رضایت داد، بهمین ترتیب باید عمل شود، اینها در واقع یک امتیازاتی نیست که یک طرفه بمرد داده شده باشد، این امتیازات تمام بخاطر رفاه خانواده است. چون اگر از مرد تمام امتیازاتش را بگیرید، من معتقدم که چنین مرد بی اختیار بی چیزی اصلاً مورد توجه زن خودش هم نخواهد بود.

سؤال: عذر میخواهم، زن میتواند که فقیه باشد و فقاہت بکند و با صلاح ولی امر باشد.

آقای یگانه: اینکه فرمودید فقیه یعنی دانشمند باشد، کاملاً میتواند ولی ولایت یک مسئله دیگر است، زن میتواند به بسیاری از مقامات برسد، زن میتواند در اسلام بمه حد استادی برسد، اما مقام ولایت مطلب دیگری است چون ولایت چند معنی دارد، اگر منحصر باشد به یک کارهایی که از نظر قضائی عنوانش "واقعاً" ولایت نیست ولی مربوط به

تجلى ابراز شخصیت معنوی زن است، باید عرض کنم که یک خانم میتواند بهترین مفسر قرآن باشد و میتواند بهترین فقیه باشد، هر فقیهی که برای ولایت نیست، ولایت یک امری است که با حکومت و سیاست کار دارد و کاملاً "از نظر حیطه عمل از کار فقاها تفرق دارد . النهایه .

سؤال : آ یا اینرا زن نمیتواند ؟

آقای یگانه : بله ، زن نمیتواند حاکم مطلق و ولی به آن معنا ئی که عرض کردم باشد مثلًا" در دیانت اسلام ، بنده شاید بتوانم اینرا عرض بکنم ، که قضایت از کارهائی است که هم روح قرآن و اسلام ، آنرا از مشاغل میداند که برای مرد در نظر گرفته شده است . من همانطور که در قسمت مربوط بخانواده ، مقررات مربوط به خانواده را ، خلاف اسلام ندیدم ، ولی عقیده دارم که اشتغال زن بقضایت و ولایت منع دارد . معنای ولایت بر مردم کاملاً" روش نیست ، یکوقتی انسان بر فرزند خودش ولایت دارد ، یکوقت در مورد یک امر خاصی ولایت دارد ، و یک وقتی بر یک کشور اسلامی ولایت دارد ، البته بنده نمیخواهم وارد بحث ولایت فقیه و حدود و حقوق و شرایط آن بشوم که یک مطلب سیاسی است که اگر بجای خودش از بنده سوال بفرمایید نظرم را خواهم داد ولی اینجا فعلًا" ما راجع به خانواده صحبت میکنیم . در مورد قاضی شدن زنان ، باید عرض بکنم که نه قربان : اگر ما بخواهیم فکر بکنیم که خلاف اسلام یعنی همان مقامی که خلفای راشدین ، امیر مومنان علی علیه السلام خلیفه اول جهان تشیع و یکی از خلفای چهار گانه اهل تسنن ، داشته‌اند ، اینرا در اسلام بشود به یک خانمی داد ، این نمیشود و من ثابت میکنم که این قاعده خلاف عقل هم نیست .

سؤال : یعنی زن قاضی نمیتواند باشد ؟

آقای یگانه : نه خیر قربان . دلائلش را هم عرض میکنم : پیامبر اکرم ، آنطور که قرآن مجید بارها فرموده ، کلام و قولانین الهی را ابلاغ فرموده‌اند بمردم، و راه راست را هم نشان داده‌اند و بعد هم فرموده‌اند که لا اکراه فی الدین ، شمشیری در کار نیست که کسی بباید و مسلمان بشود و هر کس آنرا پذیرفت ، دیگر باید همه آنرا بپذیرند ، این نمیشود که ما بیائیم یک مكتب و مذهبی را بپذیریم و تعدا دی از قولانین آنرا قبول کنیم و تعدا دی از آنرا قبول نکنیم . در صدر اسلام ، البته بتپرست را کنار بگذارید چون اسلام با بتپرست سازش ندارد و هر وقت که نتوانست میبا یستی که آنها را برآه توحید ببایورد ، حالا آنها میتوانند راه توحیدشان راه عیسیویت باشند ، راه یهودیت باشند یا میتوانند زرده‌شی باشند ، تمام اینها توحید است ، اما کسی که سنگ و گبل را بپرست و خدا را نشناسد ، اینرا اسلام قبول ندارد . از این که بگذریم اگر ما یک دین

توحیدی داشته باشیم ، که اسلام هیچ با آنها جنگی ندارد ، حال اگر ما با یک دین توحیدی قبلی آمدیم و اسلام را پذیرفتیم ، کما اینکه میلیونها مردم در آن زمان اسلام را برغایت و میل پذیرفتند ، بگذریم از ذو کشوری که با جنگ بوده ، بنا بر این قبول کردن یک جزء اسلام و رد کردن یک جزء دیگر ، اینرا نه منطق قضائی و حقوقی اجازه میدهد و نه عقل ، اما صحبت ما در این بود که چرا ولایت بمعنای مذکور در قرآن مجید که میفرماید: " اطیعواالله و اطیعواالرسول واولی الامر منکم " و من منظورم این ولایت است ، اینرا قربون باید عرض کنم که این ولایت به زن نمیرسد ، جرا؟ برای اینکه ، بگذریم از این دوره ، پیامبر اسلام هر وقت جنگی بین مسلمین و کفار بود ، خود ایشان در پیشاپیش سپاه بود ، پسر عم و دامادش امیر مومنان علی علیه اسلام ، بعد از ایشان و تمام صحابه بعد از آنها ، حضرت پیامبر در تمام شئون مختلفه کار میکردند و بعد از ایشان خلفای راشدین بودند و بهمین ترتیب علی علیه اسلام که در تمام جنگهای پیامبر اکرم شرکت فرمودند جز یک جنگ که طبق دستور پیام بر اکرم میباشد در مدینه برای رتق و فتق امور بمانند ، حالا در دیانت ، پیامبری و ولایت همه اش این نیست که انسان در اطاقدش بماند و غذای مرتب بخورد و حکمرانی بکند ، ولایت یکی از امورش در پیشاپیش سپاه بودن است و آن فرماندهی که خودش بجنگ نمیرود و مردم را میفرستد ، آن اسلامی نیست ، ملاحظه بفرمائید امام حسین علیه السلام چه کرد؟ خودشان و خانواده ایشان حرکت کردند ، همه آنها به طیب خاطر آمدند ، این که نمیشد بگوئیم که خلافت اسلامی در وجود یک خانمی قرار بگیرد که از او کار فرماندهی سپاه بلحاظ طبیعت زن بودن ، بزمیاًید ، قربان خانمی چرا باید چیزی را برخلاف طبیعت و آفرینش و زیست شناسی و بیولوژی بگویند ، یک خانم در هر دوره از زمان در روزهای باید استراحت کند ، اگر با بردار بود ، ماهها باید استراحت کند ، بعد از وضع حمل باز هم باید استراحت کند ، این فرق دارد با یک سربازی که برای او استراحت معنی ندارد ، سال بسال ممکن است در جبهه جنگ باشد ، وانگهی خدا وند طبع زن و طبع مرد را یکسان نیافریده . اگر یکسان میافرید که اصلاً نسل بشر باقی نمیماند ، زن عاشق صفات و جسمیاتی است که در مرد هست و مرد هم عاشق صفات و جسمیات و روحیاتی است که در زن هست ، اگر هر دوی اینها مساوی بود که میباشد همه چیز محکوم میشد دیگر هیچ چیزی نمیتوانست باقی بماند ، که مرد باید فریفته آن خصائص و روا ابطیشود و بخاطر آن ، نسل بشر باقی بماند ، و بعد مرد یک عمر زحمت بکشد و خانواده اداره بکند و بجههایش را تربیت کند و خودش را فدا کند .

سوال : راجع به مسئله صیفه هم خواهش میکنم که یک شرحی بفرمائید و ضمانته کنیز را هم من یک جایی میدیدم که ظاهرا " روایت یا روایات مطالبی بود که با کنیز چه میتوانند بکنند .

آقای یگانه : عرض کنم ، راجع به صیغه که فرمودید ، در اسلام دو عقیده هست ، عقیده اهل تسنن بر اینست که جز حد اکثر چهار زن که با نکاح دائم ممکن است به عقلمندی ازدواج مرد در بیا یند ، صیغه یعنی ازدواج منقطع یعنی برای مدت محدود ، معنا فنی ندارد و برای آنها قابل قبول نیست و خوب امروز طبق آمار در حدود ۸۰۰ میلیون نفر اهل تسنن وجود دارد که بین آنها صیغه وجود ندارد .. در تشیع صیغه وجود دارد ، البته بسیاری از مجتهدین ما استنباطشان از اخبار و احادیث ، اینست که مسئله صیغه وجود دارد .. حالا این اسلام و این قرآن ، البته در قرآن مجید ، بحث از چهار زن است یعنی دو و سه و حد اکثر چهار زن و صراحتی در باره صیغه وجود ندارد النهایه این برداشت مختلف بین اهل تسنن و اهل تشیع از اینجا ناشی شد که شاید در موقع حیات شخص پیامبر اکرم در جنگ ها اینکار میشد ، چون مسلمین دور بودند از خانواده خودشان ولی عمر چنین استنباط کرد که این کار مرسوم بوده در زمان حضرت رسول اکرم ، این اختصاص بهمان زمان داشته و بعد از ایشان دیگر مسئله صیغه نیست ، ولی هستند از علمای اهل تسنن که ممکن است همین عقیده را داشته باشند و اهل تشیع هم شاید دارند و این مسئله صیغه را هم ما نباید بصورت یک لکه سیاهی به بینیم ، اولا" آنجا که رضایت طرفین هست ، بسیاری از مشکلات و موانع از بین میرود . کدام قانون میتواند رضایت افراد را مطلقا" محکوم بکند . یک زنی که خودش رضایت میدهد که در برخه از زمان از هر لحظه همسر مردی باشد ، این رضایت را اگر ما امروزی و متعدد هستیم ، که کارها به اکثریت آراء و رضای مردم است ، بنا بر این بسا رضایت زن و مرد اینکار شده و اینرا هم عرض بکنم که ما برداشت نا صحیحی از صیغه داریم . صیغه از هر جهت زن انسان است ، مثل زن دائم ، فقط ارث نمیبرد ، اولادی که از صیغه هست با اولادی که از زن عقدی است فرقی ندارد ، منتها در عرف و عادات ما گفته میشود که مثلا" مگر فلانکس از صیغه است و فلانکس از عقدی است . این حرفها معنی ندارد زن زن است . آن یکی هم که دائم است ، بالاخره نه عمر زن دائم و ابدی است و نه مرد حیاتش دائم و ابدی است و آن زن دائم هم بدبده عقل ، برای مدت محدودی است النهایه سال و ماهش روشن نیست و به عمر زن و شوهر بسته است . بنا بر این من نمیخواهیم بگوییم که تشویق کنیم صیغه را ، من مایل نیstem با این ، ولی نمیشود این امر را هم بصورت لکه سیاهی محکوم کرد . مسلم است که در زندگانی خود ما و در ایران خود ما ، کی مانند صیغه دیده ایم ، هیچ نبود با آنکه قانون هم اجازه میداد ، نه خانم ها برای اینکار رضایت داشتند و نه مردی اصلا" آمادگی داشت حالا اگر بر حسب تصادف یک زنی راضی بود ، آیا بهتر این نیست که یک عقدی باشد که آن بچه مشروع باشد تا بگوئیم که عقدی نباشد و مردی آزاد و زنی آزاد با هم اند که آنوقت یک بچه بدبخت برای همیشه درست کنند ، آخر واقع بین بودن معنا یش کجا است ؟ یا در آنجا هایی که صیغه مجاز نیست یک رابطه بنوع دیگری که غیر اخلاقی تر هم هست ، جای اینرا نگرفته است ؟ اگر ما عادل و واقع گرا باشیم ، اینها را نمیشود نقطه و لکه سیاه یافت ، حد اکثر میشود گفت که روح اسلام به محکوم کردن اینگونه کارها است ولی در مواردی که چاره نیست ، اسلام یک

راهی برای زن و مرد باز گذاشت و اّلا ازدواج‌هایی که در اسلام شده و اولین زنی که هر کس گرفته یک زن دائم بوده . حضرت رسول اکرم دختر خودشان را شوهر دادند با حضرت خدیجه ازدواج کردند .. و اما مطلبی که من از همه اینها مهم‌تر داشتم آن مقام زن در اسلام است . اگر شما بخواهید بفرمایید که می‌گویند و می‌کنند ، باین ترتیب که زن در اسلام موجودی است که در یک قفسی در بسته نگاه داشته می‌شود و ساخته شده برای تفریح مرد ، این دور از اسلام است و اسلام نیست ، اگر اینکار را کسی کرده آن آدم یا روح اسلام را نفهمیده یا شعور آنرا نداشته . زن در اسلام آن قدر مهم است و آنقدر محترم است و آنقدر حق دخالت در اجتماع را دارد که شما ملاحظه می‌فرمایید که حضرت خدیجه شریک زندگی سیاسی و خصوصی و اجتماعی پیامبر اکرم بود همچنین حضرت فاطمه زهرا ، عزیز پدر بود ، حضرت زینب بانوی بود که پیش خلیفه غاصب اموی و ذر حضور هزارها نفر خطبه ایراد کرد و به یزید گفت : تو انسان نیستی تو اهل و عیال خود را می‌بری پشت پرده و قایم می‌کنی و بعد مرامیا آوری در بین هزارها نفر که جلوی آنها مرا ذلیل و خوار کنی این جزای خداوند است بر خودت زیرا مرا در بین جمع آوری که آنوقت که می‌گوییم : ای ظالم ، اینرا همه بشنوند . حضرت زینب شخصی نبود که در پشت چادر قایم شکنند ، ایشان کسی بود که پای پیاده و یا سواره از کربلا به دمشق ، و از دمشق به قولی به کشورهای دیگر ، با سارت رفته‌اند و همه جا هم بیان مطالب خودشان را کرده‌اند شاید در این دوره این ماییم که زن را محصور می‌کنیم و نه اسلام .

سؤال : جناب دکتر یگانه بپردازیم به قوانین جزائی و بحث راجع به محاکم استیناف و تمیز و بالاتر . در تفکیکی که بین قوانین جزائی و قوانین مدنی فرمودید "ضا هرا" در قوانین جزائی در روشه که برای دادرسی در اسلام مطرح است امر قضایت توسط یک شخصی و در یک مرحله است و قضیه تمام می‌شود آیا این مطلب را با روش عدالت در این دنیا ای که ما در آن زندگی می‌کنیم چطور می‌شود توجیه کرد .

آقای یگانه : خیلی خوشوقتم که این سوال را فرمودید . در اسلام هیچ ممنوعیتی نیست که نسبت به رای قاضی یک قاضی دیگری هم رسیدگی بکند . منتهی این رسیدگی مجدد می‌باشد یک مبانی و موازین داشته باشد ، مثلاً "اگر رای قاضی در اسلام ، مخالف شرع بود ، بر هر مجتهد و قاضی دیگری فرض و واجب است که رسیدگی بکند و رای خلاف شرع را نقض بکند لذا فکر نکنیم که در اسلام ، استیناف و تمیز نبوده البته اسمش باین معنی که شما می‌فرمایید بنام استیناف و تمیز نبوده . ولی این بیان و این نهاد قضایی وجود داشته است بطوریکه مثلاً "خلیفه همیشه حق داشت ، که اگر ملاحظه می‌کرد یکنفر قاضی رای مخالف با شرع صادر کرده ، شخص خلیفه آن رای را ابطال بکند . بنا بر این در اسلام ، حکمی شما در قرآن مجید ملاحظه نمی‌فرمایید که مقرر شده باشد که هر قاضی

هر رای را که صادر کرد ، آنچنان آن رای قطعی است که هیچوقت نمیشود در آن تجدید نظر کرد ، نه خیر ، این چنین چیزی در اسلام نیست و اگر در عمل در بعضی جاها و در یک برهه هایی از زمان چنین کاری را کرده اند ، لیکن شما ملاحظه کرده اید که عکس آنرا هم عمل کرده اند . آنوقتی که عکس مطلب را عمل نمیکردد یعنی در یک مرحله رسیدگی ، حکم را اجرا میکردد ، شاید کار درستی نبوده و متسفانه اینها نیامند در آنموقع تمام احکام محاکم را بگیرند و به بینند که آیا موافق شرع بوده و یا نه . چون این یک فرضیه عینی است ، لذا هر قاضی مسلمانی که دید حکمی بر خلاف اسلام است ، میباشد و بر او واجب است که آن را نقض کند مثلاً در اسلام در بعضی از جرائم وجود چهار شاهد لازم است ، آمدیم که یک قاضی اکتفاء کرد به سه نفر شاهد و طبق آن رای داد ، در اینصورت باید مثلاً حکم اعدام را اجرا کرد ، پس خلیفه برای چیست و امیرالمؤمنین برای چیست ؟ مسلمان " برای اینست که جلوی همین کارها را بگیرد ولی ممکن است خلیفه رسیدگی را بقاضی واگذار کند . در اسلام شاید در تواریخ خوانده باشد که علاوه بر قضات معمولی مثل شریح قاضی ، یکدیوان مظالم هم بود و پاره از شکایات میرفت بدیوان مظالم که اکثراً خود خلیفه رسیدگی میکرد . مثلاً در هر شهر که یک قاضی بود ، ممکن بود که امیر لشگر یا والی نجا یک جرمی را مرتکب بشود که آن قاضی محل نتواند در آنجا آن امیر و والی را به پای میز محاکمه بکشد ، این بود که در دوره خلفای عباسی مکمله خاصی بود بنام دیوان مظالم که اگر امراء و وزراء و بزرگان مملکت خطاوی میکردند ، خلیفه تحت نظر خودش آنها را محاکمه میکرد . اما در صدر اسلام قوه قضائیه آنقدر قوی بود که دیگر مکمله بنام دیوان مظالم وجود نداشت . حتی در چند کتاب معتبر نوشته شده است که حضرت امام علی علیه السلام با یکنفر دعوی داشت در پیش قاضی ، قاضی به لحاظ مقام خلافت حضرت امیر ، به ایشان در موقع رسیدگی خطاب کرد یا (ابرا الحسن) یعنی با اسم کنیه خطاب کرد چون این یک احترام خاصی بود لذا طرف دعوی ایراد کرد که ای قاضی بمن خطاب میکنی بنام شخص خودم ، فرض بفرمایید (احمد) و نمیگوئی مثلاً (ابوحسن) ، اما خلیفه را بعنوان نام کنیه اش میخوانی ، در اینجا ، حضرت علی اولین شخص بودند که خودشان بر قاضی اعتراض کردند و گفتند که طرف دعوی درست میگوید و شما که قاضی هستید میباشید تساوی را رعایت میکردید . اسلامی که یکروز دنیا را گرفت ، بلحاظ این نوع کارها بود ، اما اگر امروز از این سیره خارج بشویم ، دیگر بیخود بنام اسلام هر کاری را نکنیم . این اسلام را همه با جان و دل مایلند و لذا فرق بگذاریم بین اسلام پیامبر اکرم و علی علیه السلام و خلفای راشدین پیام اسلام خلفای اموی و عباسی و عثمانی و حتی در موقعی که سلاطین اختیارات خلیفه اسلام را برای خودشان قائل بودند . ما سکه هایی داریم که سلاطین روی آن ضرب کرده اند (دار الخلافه) آقای آقا ولی خلیفه مسلمین ، حالا باید دانشمند باشد ، متقدی باشد ، متصف به صفات بسیاری باشد و شاید بیش از ده شرط برای امام و خلیفه هست . کتابهای را که هست ملاحظه بفرمایید مثلاً کتاب احکام سلطانیه تالیف الماوردي و مقدمه این خلدون که خلیفه

باید سلامت جسمی داشته باشد لذا کسی که از چشم نابینا است یا دست ندارد ، یا پا ، ندارد نمیتواند خلیفه باشد برای اینکه خلیفه باید در مواردی پیشاپیش سپاهش باشد و آدمی که جسمش مریض است ، روح و فکرش هم اکثراً "مریض است . بنا بر این اسلام اجازه تجدید نظر را در احکام میدهد و همین هم که در ایران طبق قانون اساسی محکمه استیناف و تمیز را داعر کردند ، کار خلاف شرع نکردند و همه کشورهای اسلامی هم دارند مثل مصر که دارای چنین محاکمی است و لبنان و حتی در عربستان سعودی هم تجدید نظر در احکام با اجازه امیر و در موارد خاص مانع ندارد . اینها نکاتی است که چون یک کسی یک کاری را کرده ، این کار غلط به پای اسلام نوشته میشود و این بزرگترین ضربه است که ما به اسلام میزنیم و کارهای را که واقع میشود میگوئیم که این اسلام است ، نه قربان ، اسلام چیزی است مافوق اینکارها ، غالیتر از اینهاست ، اینها خلاف هایی است که ماها میکنیم . گاهی قوانینی میگذرانیم خلاف اسلام ولی میخواهیم با ان رنگ اسلامی بدھیم ، ما گناهکار هستیم ، دیگران هم همین کار را میکنند ، آنها هم گناهکاراند و این عرض بنده است .

سؤال : جناب دکتر یگانه : جنابعالی بعنوان نماینده مجلس شورای ملی مدت خیلی زیادی اشتغال نداشتید که وارد دولت شدید یعنی قوه مجریه بعنوان معاون پارلمانی در هر حال مدت نسبتاً "طولانی مستقیماً" و شاید بطور مداوم با امور پارلمانی سر و کار داشتید ، مدتی بعنوان وزیر مشاور کار کرده اید ، حالا انتقادی اگر میشد و یا شاید مبالغه هم بود ولی صحبت این بود که میگفتند که بعضی لوايح میآمد و بصورت کیلوئی و با یک قیام و قعود تکلیف شمعین میشود و یا مثلًا "مطالبی که مربوط به تجهیزات ارتشی بود و آن قسمت هایی از بودجه که با این امور ارتباط پیدا میکرده ، اصولاً" بمنحوی بسود که فرصتی برای مطالعه و یا مذاقه یا اظهار نظر و یا انتقاد در باره آنها در مجلس اصلًا "پیش نمیآمد بنظر جنابعالی این مطالب تا کجا صحت دارد و اصولاً" ماهیت و کیفیت عمل در این دوران نسبتاً" ممتدی که جنابعالی ارتباط داشتید ، چه کیفیاتی را دارا بود .

آقای یگانه : در مورد کارنامه‌ای که بخوبیم از قوه مقننه ایران خدمتتان بگوییم ، باید این نکته‌اول روش بسود که مجلس قانونگذاری تقریباً "دو وظیفه را نجام میدهد" یکی وظیفه رهبری سیاسی مملکت ، چون قوه مقننه هم بنام ملت و اوضاع قانون است و هم آرمانها و افکار ملت را ابراز میکند بنا بر این ، این دو مبنی نقشی که مجلس در اداره کشور دارد بسی اندازه مهم است . در ایران بطور کلی باید عرض کنم که مجلس چه قبل از دوره که بندۀ افتخار شرکت در آنرا داشتم و چه بعد از آن ، از نظر قانونگذاری یک کارنامه و تراز نامه خوبی دارد ، بسیاری از قوانین مفید از بعد از مشروطیت بتصویب رسیده که انشاء الله وقتی که به موارد آن بررسیم ، بندۀ عرض خواهم کرد . اما راجع به مسئله

رهبری سیاسی و نقش مجلس در سیاست و تجلی افکار عمومی و نظارت بر کار دولت یعنی قوه مجریه ، در اینمورد بنده، باید عرض بکنم که روال کارها یکنواخت نبوده است، شاید در دو یا سه دوره اول مشروطه، مجلس شورای ملی، مخصوصاً "چون این مجلس خیلی بر مجلس سنا قدمت دارد" ، کار و نقش را در حدود تجلی اراده ملت ایفاء کرده و مخصوصاً "در سه دوره اول و بعد از وقایع شهریور ۱۳۵۰ خوب همه ما دیدیم که در بعضی از ادوار ، مجلس هم قانونگزار خوبی بود و هم برای استقرار حاکمیت ملی و تمامیتارضی ایران نهایت کوشش خودش را کرد که نمیشود منکر شد و اینها بعده" ممکن است جزئیاتش را در موارد خاص بنده عرض بکنم . اما راجع به آنچه که مربوط به دورانی است که خود بنده افتخار اینرا داشتم که مدتها در مجلس شورای ملی و بعد بعنوان ساتور کار کنم ، باید عرض کنم که علی الظاهر گفته میشود از دوره بیست و یکم که بعد از انقلاب سفید یا انقلاب شاه و ملت ، مجلس تشکیل شد ، در لایحه آن دقت ها و بر رسیهایی که لازم بوده بعمل نیامده است و لوایح بسرعت تصویب میشدند ، اینرا بنده چنین توضیح میدهم که شاید در این نظر خیلی غلو شده باشد ، منکر اصل نیستم ، ولی نه بلآ نصورت که میگویند ، مثلاً "در همین دوره بیست و یکم قانونگزاری که دو یا سه ماه بعد از افتتاح مجلس ، حزب ایران نوین تشکیل شد . حزب همیشه ، با استثناء قوه قضائیه که طبق قانون عضویت احزاب را نمیتوانست بپذیرد ، قوه مقننه را در دست داشت و همچنین قوه مجریه را ، بنا بر این در سه مرحله به لوایح رسیدگی میشد ، یکی هیئت دولت بود که اکثراً "اعضا آن حزبی بودند و لوایح را ملاحظه می کردند و یکی شورای مرکزی حزب ایران نوین بود و بعد از تصویب این دو مقام ، لایحه دولت به مجلس می آمد این مراحل ، در افکار عمومی منعکس نمیشد ، برای اینکه بمنته خودم بعنوان نماینده مجلس در همین شورای مرکزی حزب شرکت داشتم و چه موقعی که وزیر مشاور بودم در امور پارلمانی و مسائل قانونی ، در تمام این جلسات حزبی حاضر میشدم و پس از بررسی مقدماتی اگر لایحه در شورای مرکزی حزب تصویب میشد به مجلس داده میشد بسیاری از بحث ها و گفتوگوها و مناقشات در باره لوایح دولت ، در حزب انجام میشد که اصلاً مردم مطلع نبودند و وقتیکه می آمد به مجلس ، در این موقع اینکه فرمودید صحیح است و ظاهراً" دیده میشد که یک لایحه که شامل مواد متعددی است ، با یک سرعتی بیش از آنچه که باید ، تصویب میشد اما علتش را شاید بازگو نمیکردند . و انگهی مجلس دوره ۲۱ که تشکیل شد ، اگر سرعتی هم در کارش ملاحظه فرمودید و میگفتند ، این سرعت برای آن مجلس یک امر الزاماً و بحکم طبیعت و اقتضای آن دوره بود . با این معنی که قبل از دوره بیست و یکم ما در حدود یکسال و نیم دوره فترت داشتیم و مجلس وجود نداشت در اینمدت هیئت دولت ، پیش خودشان فکر کرده بودند که آنچه وظائف قوه مقننه است ، خودشان انجام بدهند و یک تصویبنا مه هایی را بنام تصویبنا مه قانونی تصویب بکنند ، با این فکر که بعد ها مجلسی خواهد آمد و اینها را تصویب خواهد کرد . بمنه اینرا عرض بکنم که در قانون اساسی ما هیچ ماده ناظر بر امكان اینکه بدولت ها اجازه داده بشود

که در غیاب مجلس قانون بگذراند وجود ندارد و فقط در یک مورد قانون دیوان محاسبات آنهم برای ایام تعطیلات تابستانه مجلس، چون ممکن بود یک مخارج خیلی فوری و فوتی پیش بباید لذا بدولت اجازه داده بود که بتواند در غیاب مجلس کارهای بودجه را انجام بدهد و الا در سایر موارد چنین چیزی وجود نداشت. اما خوب در ایران این مرتبه اول نبود بلکه مرتبه سوم بود که فترت پیش‌آمد بود با این توضیح که یکدوره فترت در قالب بین مجلس دوره دوم و سوم داشتیم که آنهم در حدود سه‌سال طول کشید و دولت همین کار را میکرد و تقریباً تمام قوانین بودجه را دولت تصویب میکرد. در اینجا باید عرض بکنم که جناب آقای اقا ولی، مسائل بعد از اینکه زمان آن گذشت دیگر خیلی مشکل است که بعداً آن عظمت و اهمیت را که در آن‌رمان خود داشته، "بعداً" بتوان تما اهمیت آنرا، بهمان عظمت که بوده مجسم کرد مگر اینکه انسان بخواهد در کسوت یک نویسنده و با قلم سحابی بباید، که آنهم مطلب ما را طولانی میکند، تابتیوان این را در سال ۱۳۴۲ که مجلس دوره ۲۱ تشکیل شد، مجسم بکنیم و همچنین وضع ایرانرا در دوره فترت سه‌ساله که در دوره دوم و سوم مجلس پیش‌آمد و چرا این فترت‌ها پیش‌آمد که بعداً، مجلس مجبور باشد کارهای را که دولت انجام داده، دوباره رسیدگی بکند و با سرعت جلو برود و تعیین تکلیف کند بدیهی است بعداً همین انتقادهایی است که جناب عالی چه شخصاً و چه بعنوان ابراز افکار مردم، میفرمایید و صحیح هم هست که بگویند این سرعت چرا ولی دیگر مردم نمیپرسند که آقا آن فترت سه ساله اول مشروطیت چه بود و این فترت دو ساله که منتهی بسال ۱۳۴۲ شد چه بود؟ رجال ما، که همه ما به صمیمیت و صداقت رجال صدر مشروطیت نهایت ایمان را داریم، چرا در آنوقت مجلس ایرانرا برای هف سه سال بستند؟ خیال میفرمایید که با این عشق بود که دیکتا توری بکنند؟ نه خیر آن دوره بود که اصلاً این بحث‌ها پیش‌نیا مده بود و چندین سال قبل از کودتا بود. علت را شاید جوانها هم ندانند و فکر کنند که در ایران از روز اول هم دمکراسی نبوده و دولت ها آمدند و در مجلس را بستند. اما اینطور نیست و اگر دقت کنیم می‌بینیم که مجلس ایران قبل از اولین فترت دو ساله خودش مواجه و مقابل شد با اولتیماتوم بسیار شدید روسیه تزاری که یا مجلس میبايستی آنرا قبول بکند و مستشارهای را که برای امور مالی و بودجه از کشورهای غرب آورده اخراج بکند و الا فلا یعنی اگر نکرد دیگر خودش مسئول همه عواقب آن است. خوب در دولت تزاری بیان اینکه ((خودش مسئول عواقب است)) معنا یش معلوم بود، یکی از عواقب در گذشته‌ها مثلاً تصرف تمام قفقازیه بود. همین اولتیماتوم را دولت به مجلس مفعکس کرد، مجلس در آنجا نهایت شجاعت و نهایت فدایکاری را بکرد و اولتیماتوم را پذیرفت. همین مرحوم مدرس که بنده از او تجلیل کردم و عده دیگر که خیلی زیاد هم بودند و بعضی از آنها بعد از شهریور ۱۳۲۰ هم بودند و جزء زمامداران مملکت بودند، همین اشخاص در آن موقع در قوه مقننه بوزدندا و اولتیماتوم روس را پذیرفتند. شما مطمئن باشید که در آن دولت که در دوره سلطنت احمد شاه قاجار بود، نه احمد شاه و نه ناصرالملک اینها نیا مددند که بعنوان دیکتا توری مجلس

را بینند، اینها واقعاً خواستند که به یک دولتی خارجی چنین درسی را درباره کشور ایران بدھند، که مجلس ایران را میشود تهدید کرد... مسلم بدانید که با مشورت و با جلب نظر پاره؛ از اولیای مجلس و اولیاء دولت، مصلحت مملکت در این تشخیص شد که مجلسی نباشد و اگر میبايستی که این اولتیماتوم قبول بشود، و اگر قبول نشود، سربازان روسی مثل ۱۲ بار قبلی که به خاک ایران حمله کرده‌اند، مجدداً "حمله خواهند کرد، آن رجال مملکت در آنروزهای سخت چنین تشخیص دادند که بهتر است مجلس را منحل کنند یعنی با عدم اقدام به اجراء انتخابات، مجلس آینده را اصلاً" تشکیل ندهند. چون استحضار دارید از زمان شاه سلطان حسین صفوی تا امروز که بندۀ خدمت شما هستم این بار دوم و سوم نبوده که ایالت‌گیلان و مازندران یا آذربایجان مورد تجاوز قرار گرفته بلکه تاریخ نشان میدهد که ۱۶ بار قشون تزارها به شمال ایران آمده‌اند و هر بار به یک ترتیبی آنها رفته‌اند. البته فدایکاری‌های ملت موجب آن بوده و این ترتیب که عرض کردم چیز دیگری نیست، مثلاً یکروز نادرشاھی پیدا شده و روسیه تزاری از بیم نادر ارتش خودش را از مازندران ایران برده و بعداً در سال ۱۳۲۰ رجال سیاسی ایران بودند که با تدابیری که بندۀ نه سنم اقتضاه میکرد و نه بآن درجه رسیده بودم که امروز بخواهم واقعاً از آنها تجلیل کنم ولی مطلب بیش از اینها هم مهم بود چون آنها توانستند با آن سیاست‌های خاص خودشان یک دولت قوی روسیه را که آنروز دیگر به عنوان کشور اتحاد جماهیر شوروی فاتح جنگ دوم جهانی شده بود، از ایالات ایران برانند. حالادر دفعه اول فترت مصلحت اندیشان موضوع فترت را پیش آوردند و مجلس را دولت‌عملّا بست زیرا که اگر باید یک چیزی فدا بشود بهتر است دولت‌فدا بشود نه مجلس که بعدها گفته بشود که مجلس ایران را قشون روس تزاری میتواند تهدید کند. بنابر این خود دولت مجلس را بترتیبی منحل کرد که این اولتیماتوم به تصویب مجلس نرسد و البته خود دولت‌آنرا پذیرفت. اینرا هم بطور مزاح خدمتمن عرض بکنم که همیشه در ایران ما و شاید در همه جای دنیا اینطور است که اگر روزی قرار باشد یک مقامی حفظ بشود و حریم و احترامش نگهداشته بشود، آن همیشه مجلس و یا قوه مقننه است و دولت را خیلی آسان و بزودی، مخصوصاً در ایران، میشد فدای مصالح عمومی کرد. من یک دوست قدیمی دانشمندی داشتم که از محضرشان خیلی استفاده کرده‌ام یک روز صحبت همین دولت و مجلس را میکردند و میگفت فلانکس در قدیم که بمقدم لقب میدادند مثل ملک و سلطنه و دوله و ملّه و نظیر اینها، اول بار و پیش از اینکه انسان ترقیات زیادی بکند، بآن لقب، کلمه اضافی (ملت) را اضافه میکردند مثل امین‌الملّه و بعدها که چند سالی میگذشت و انسان ترقی میکرد، عنوان امین‌الملّه به امین‌الدوله تغییر میکرد و این نشانه ترقی بود، حالا بر میگردیم به بقیه این لطیفه و به بینید که چگونه مصالح عالیه کشور در آنزمان ایجاد کرد که کتک را دولت‌بخورد و نگذارند که مجلس ایران مورد تهدید روسها واقع بشود. خلاصه در مثالی که گفتم در قدیم ظاهراء شخصی با لقب امین‌الملّه بعدها ترقی کرده و امین‌الدوله شده بود و فرمانی بعنوان

امین‌الدوله گرفته بود. در یک مجلس مهمنانی که این آقا و عده‌ه حضور داشتند، چون آن‌زمان هم وسائل ارتباط جمعی و روزنامه نبود. لذا مهمنانها متوجه نبودند که این دوست‌عزیزشان دیگر امین‌المله قدیم نیست و ترقی کرده. و امین‌الدوله شده، با و مرتبا "خطاب میکردند که مثلاً" جناب آقای امین‌المله حال سرکار چطور است، یکی از حاضران که آنجا بود به رفقا اشاره کرد که آقا مواطن‌حروف‌هایتان باشد، ایشان امین‌الدوله شده‌اند و شما که این ثوہین را میکنید، ایشان از شما‌ها بعد‌ها گله خواهد کرد؛ رندی در کتاب مجلس نشسته بود و گفت خدا را شکر که این ننگ را از روی ملت بر داشتند، گور پدر دولت‌که هر چه میخواهد بشود... حالا شما ملاحظه بفرمائید که دولت را در ایران چطور به آسانی میشود فدا کرد و حالا در التیماتوم روسها و مسئله شوسترهم اینطور شده بود که واقعاً "مصالح عالیه کشور اقتضا" میکرد که اینکار رشود ولی میخواستند بگویند که دولت کرده است و نه مجلس تا مجلس ایران را اینطور جلوه ندهند که در مقابل اولتیماتوم روسها جا زده است. راجع به همین مجلس ایران در موقع قرارداد ۱۹۱۹ مرحوم وثوق‌الدوله با انگلیسها وضعی پیش‌آمد که اصلاً وثوق‌الدوله جرات نکرد که قرار داد را به مجلس ببرد، و اینکه میگویند مجلس قرار داد را رد کرد، در واقع ملت‌آنرا رد کرد و اینطور بود که نمایندگان مردم در شهرها و هر جا که بودند علیه این قرار داد قیام کردند و حتی زنها هم. در کتاب اختناق ایران، خود شوستر مینویسد که زنها بودند که در خیابانها علیه قرار داد ۱۹۱۹ تظاهرات میکردند. پس می‌بینیم که وثوق‌الدوله هم از یک فترتی استفاده کرد و، قرار داد را اجراء کرد با این امید که بعداً "مجلس افتتاح میشود و آنرا میبرد به مجلس و به تصویب میرساند، غافل از اینکه افکار عمومی ملت ایران، چنان خود او و آن مجلس احتمالی آینده را محکوم میکند که جراء این اتفاق بطلان قرار داد را اعلام کرد و بعد هم سردار سپه بطلان آنرا اعلام کرد. در اینجا باید گفت که دولت وثوق‌الدوله آنرا تصویب کرد ولی مجلس زدکرد. در سال ۱۳۴۲ هم یک چنین وضعی پیش‌آمد. بود یعنی متعاقب و به بیانی همزمان با انقلاب ششم بهمن بود که یک رفورمهای حیاتی و مماتی برای ایران لازم بود که البته حالا این انقلاب موضوع سوال نیست و بنده هم از آن میگذرم، خلاصه مجلس نبود و در حدود یکسال و نیم دوره فترت بود و در این‌مدت دولت‌لواحی را بصورت تصویبناهه گذرانده بود که تعدادش به حدود هفصد تصویبناهه میرسید. خداوند انشاء‌الله عرش بددهد، هر وقت دوست‌عزیز من که بگردن بنده هم خیلی حق دارد آقای دکتر خوشبین که انوقت وزیر مشاور بودند، می‌آمدند به مجلس و هر دفعه ۲۵ یا ۸۰ لایحه را ضمن دو سطر نامه که معمولاً "دولت به مجلس مینویسد، به مجلس تقدیم میکردند. خوب حالا اگر مجلس میخواست مثل سایر کارها، نسبت به این ۷۵ لایحه آن دقت‌ها و سوالاتی را که با صطلاح منطقیون ایرادهای نیش‌غولی نا میده میشود، بکند. اینکه به عمر مجلس ده دوره بعد هم اتمامش وصلت نمیداد و مردم هم بلا تکلیف بودند.

چون نمیدانستند که این تصویبنا مه های دولت را آیا مجلس تصویب میکنند یا نه .

سؤال : عذر میخواهم این رفورم های را که فرمودید ، باشی آنها که بود یا چه اشخاصی بودند .

آقای یگانه : کدام رفورمهای

سؤال : رفورم هایی که از سال ۱۳۴۲ به بعد مطرح شد

آقای یگانه : رفورم هایی که از سال ۱۳۴۲ به بعد در مملکت مطرح شد اینرا بنند
باید خدمتمن عرض کنم ، بانی این رفورمها در واقع ملت ایران بود . بنده عرض خواهیم کرد که هیچ وقت این عقیده را نداشته ام و این ساعت هم ندارم که اگر کار مهمی در مملکت ما از قدیم شده اینکار را یکنفر کرده است ، ممکن است یکنفر بیانگر خواسته های ملت باشد ولی این رفرو را مصالح عالیه ملت کرده و البته محمد رضا شاه پهلوی هم این خواسته را بصورت مرتب و مدونی در آورده و به آراء عمومی گذاشت و تصویب شد ، اما اینها را خود ملت ایران موجب شد و دلائلش را هم عرض میکنم .

سؤال : عذر میخواهم ولی دولت تا آنجا که بخارط ما می‌آید ، واقعاً اصرار داشت که بمردم اینطور و آنmodo بکند که مبنی و بانی تمام این رفورمها شخص شاهنشاه مملکت بود و شاهنشاه هم هیچ اباعی نداشتند که در هر فرصتی در واقع این مطلب را تأیید بکنند و یا ابرام بکنند ، راجع به این چه میفرماید .

آقای یگانه : جناب آقای آقا ولی تصور میفرمایید در تاریخ ایران قدرتی بالاتر از قدرت محمد رضا شاه میشد تصور کرد ؟ نه ، زیرا زمانه طوری بود که محمد رضا شاه پهلوی شاه فقید ما از دو جهت بسیار شاه موفقی بود ، یکی اینکه در دوره او ، البته باز هم با همت ملت ایران ، نفت ما و منابع طبیعی ما ملی شد .

سؤال : عذر میخواهم سوال بnde اینست که آیا واقعاً صحیح بود و انصاف بود و درست بود که تمام آنچه که در کشور میشد ، دولت در واقع منشاء آنرا ، شخص شاه مملکت بداند و طبیعتاً آنطرف سکه این میشد که در واقع اگر ضعف و نقص فتوری هم بود ، دیگر مثل اینکه دولت در آن سهمی ندارد یعنی همان مقامی که در واقع مسئول نقاط قوت و کارهای خوب و طرحهای عالی و پیشرفت کشور است ، برای مردم هم این انتظار پیش می‌آمد که ضعفها و نقضها را هم احیاناً مسئولش را همان منبع بدانند .

آقای یگانه : بندۀ هم داشتم همین را عرض میکردم ، منتهی عرض کردم که قدرتی با لاتر از قدرت اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی نمیشد فرض کرد ، چرا این قدرت ، چرا این عظمت ، به آسانی از دست رفت ، برای همین اشتباه و برای اینکه انچه که ملت میکرد یا دولت میکرد یا عده‌^۴ میکردند عده بودند که به کارها جنبه فردیت میدادند و همه اینها را بعنوان یک عطیه و یک بخشش پادشاه معرفی میکردند و سهم ملت فراموش میشند و آن پیوستگی ملت با این اصول انقلابی از بین میرفت و وقتیکه آن پیوستگی از بین میرفت دیگر دفاعی از این اصول نمیشد .. در اینجا درست بندۀ داشتم جواب فرمایشتن را عرض میکردم که این اشتباهی بود که هم دولت کرد و هم شاید شخص اعلیحضرت فقید .. ایشان در کارهای که پشتوانه اش ملت ایران بود ، فقط میبايستی ، اگر هم میخواستند ، حد اکثر میفرمودند که من هم سپرستی آنرا کرده‌ام .. شما تعجب نکنید که این اصول البته برای مدت کوتاهی پس از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ مورد انتقاد قرار گرفت ولی بعدها دیدیم که همان دولت اسلامی این اصول را که ما قدری اعتدالی تر پذیرفته بودیم آنها خیلی افراطی تر عمل کردند مثلاً "در اصلاحات ارضی ، لااقل در قوانین دوره اعلیحضرت فقید محمد رضا شاه پهلوی مطلب این بود که اراضی مکانیزه و باغات و امثال آنها مستثنی است و بالاخره یک حساب و کتابی بود ، ولی دولت رژیم اسلامی همه اراضی را تقسیم کرد .

سؤال : اجازه بفرمائید که اگر بشود رژیم گفت ، یا بشود دولت گفت ، آنچه که فعلاً "طرح است ، فعل" با میردازیم و من بر میگردم به سؤوال اول چون بعضی موارد اینطـورـمنـعـکـسـ میشـدـ وـ بـنـدـهـ اـزـ مـجـلـسـ دـورـهـ ۲۱ـ بـهـ بـعـدـ رـاـ عـرـضـ مـیـکـنـمـ ،ـ ماـ قـبـلـ آـنـ الـبـتـهـ بـحـثـ مـفـصـلـتـرـ مـیـشـودـ وـلـیـ مـاـ مـحـدـودـ تـرـ مـیـکـنـیـمـ .ـ مـطـالـبـیـ بـودـ کـهـ درـ اـذـهـانـ اـینـطـورـ تـبـاـ درـ مـیـشـدـ کـهـ لـایـحـهـ مـعـيـنـیـ یـاـ طـرـحـ مـعـيـنـیـ ،ـ وـ نـمـیـگـوـیـمـ تـامـ لـوـایـحـ وـ طـرـحـهاـ ،ـ اـوـلـ بـنـظـرـ شـاهـ مـلـکـتـ رـسـیدـهـ بـودـ وـ تـائـیدـ آـنـجـاـ گـرـفـتـهـ شـدـهـ بـودـ وـ گـاهـیـ اـیـنـ انـعـکـاسـ اـزـ طـرـفـ دـوـلـتـ هـمـ کـهـ لـایـحـهـ رـاـ مـطـرـحـ مـیـکـرـدـ وـ یـاـ حتـیـ بـعـضـیـ اـزـ تـمـاـينـدـگـانـ درـ حـرـفـهـایـشـانـ ،ـ اـیـنـ مـطـلـبـ بـرـ مـیـآـمـدـ کـهـ فـلـانـ لـایـحـهـ یـاـ فـلـانـ مـطـلـبـ ،ـ مـطـلـبـیـ اـسـتـ کـهـ بـعـرـضـ رـسـیدـهـ وـ یـاـ درـ وـاقـعـ مرـدـمـ اـینـطـورـ فـکـرـ مـیـکـرـدـ کـهـ تـکـلـیـفـ مـسـئـلـهـ جـلـوـ مشـخـصـ شـدـهـ ،ـ حـالـاـ الـبـتـهـ آـنـچـهـ کـهـ فـرـمـودـیدـ درـ حـزـبـ اـیرـانـ نـوـيـنـ وـ مـرـاجـعـ آـنـ الـبـتـهـ کـنـکـاشـ مـیـشـدـ وـ حـلـاجـیـ مـیـشـدـ وـلـیـ بـنـدـهـ مـیـخـواـهـ بـرـ گـرـدـمـ بـاـيـنـ مـطـلـبـ کـهـ آـيـاـ چـنـيـنـ لـوـايـحـيـ وجودـ دـاشـتـ وـ چـنـيـنـ مـطـالـبـیـ بـودـ کـهـ نـمـیـگـوـیـمـ بـصـورـتـ اـمـرـ وـ دـیـگـرـ اـینـکـهـ وقتـیـ کـهـ ماـ بـودـجـهـ مـلـکـتـ رـاـ نـگـاهـ مـیـکـرـدـیـمـ ،ـ آـنـچـهـ کـهـ بـرـایـ اـرـتشـ وـ آـنـچـهـ کـهـ بـرـایـ تـسـلـیـحـاتـ درـ نـظـرـ گـرـفـتـهـ مـیـشـدـ درـ قـیـاسـ باـ آـنـچـهـ درـ مـلـکـتـ بـرـایـ آـمـوزـشـ لـازـمـ دـاشـتـ وـ بـرـایـ بـهـدـاـشـتـ لـازـمـ دـاشـتـ وـ چـیـزـهـایـ اـسـاسـیـ دـیـگـرـ ،ـ آـيـاـ وـاقـعـاـ" آـنـچـهـ کـهـ بـارـزـ بـودـ وـ روـشنـ بـودـ اـيـنـ بـودـ کـهـ عـلـاقـهـ شـخـصـ اـولـ مـلـکـتـ درـ وـاقـعـ اـيـجادـ یـكـ اـرـتشـ فـوقـ الـعـادـهـ نـیـرـوـمـنـدـ بـودـ وـ الـبـتـهـ حـالـاـ اـنـتـقـادـ اـزـ گـذـشـتـهـ کـارـ خـیـلـیـ آـسـانـیـ اـسـتـ وـلـیـ هـمـاـنـ مـوـقـعـ هـمـ بـودـنـ اـشـخـاصـیـ کـهـ فـکـرـ مـیـکـرـدـنـ کـهـ تـعـادـلـیـ وـجـودـ نـدارـدـ یـعـنـیـ اـحـتـیـاجـاتـ

ملکت و آنچه که با بت آموزش بخصوص در آن هست و اینها باید طوری باشد که مملکت پول دارد و امکانات دارد در واقع سهم کافی برای آن بگذارند و برای گرفتن نتیجه بهتر و صحیح و مورد نیاز مملکت از بودجه ها استفاده بشود ، راجع باین مطلب چه میفرمایید .

آقای یگانه : آنچه که فرمودید که یک لواحی بود و یک مسأله بود که نه تنها در قوه مقننه بلکه در قوه مجریه هم و نزد ملت ایران هم عنوان میشد که اینها مورد توجه و تائید و تصویب پادشاه مملکت است و بسرعت تصویب میشود ، امروز که شما از بنده در باره تاریخ سوال میفرمایید ، من منکر این مطلب نیستم . النهایه بحث در حدود آنست با این معنی که راجع به هر امری که مربوط به سیاست خارجی ایران میشد و راجع به هر امری که مربوط به دفاع مملکت بود ، من عنوان یک خدمتگزار که تا حدی از مسائل اطلاع داشتم ، اینرا باید کاملاً "تائید بکنم که اینها قبلاً" از طرف قوه مجریه با پادشاه مملکت در بین گذاشته میشد و وقتیکه مورد تصویب ایشان قرار میگرفت بقوه مقننه عرضه میشد .

سؤال : نفت هم همینطور ؟

آقای یگانه : نفت هم همینطور بود و تنها نفت نبود ، بلکه در مورد منابع مهی طبیعی مملکت مثل نفت و گاز و صنایع بزرگ پتروشیمی ، اینها مورد توجه شخص شاه بود ولی بسیاری وصدها از مسائل دیگر بود که اینها را درباره اش شخص شاه نظری نداشت اما اگر یک وزیری احیاناً در مجلس یا در جامعه ، برای پیشبرد کار خودش عنوان میکرد که این مطلب بعرض همایونی رسیده ، این دیگر گناه آن شخص است . صورت جلسات مجلس را متصدیان دادگاه انقلاب ، در آن چهارده ماهی که بنده زندانی بودم آوردن و خواندن و هیچ جا پیدا نکردند که بنده مثلاً "به مجلس اشاره" کرده باشم که این مطلب مورد توجه پادشاه مملکت است . برای اینکه مطلب از دو حال خارج نبود یا واقعاً "مورد توجه پادشاه مملکت بود که اینرا نمایندگان مجلس هم عموماً" ، این قدر دانش و بینش سیاسی داشتم که تشخیص این مطلب را میدادند و در بعضی از موارد هم شاید بهتر از یک وزیر میدانستند که مسائل راجع به دفاع و سیاست خارجی مملکت را پادشاه مملکت همیشه می بینند و بنا بر این احتیاج نبود که یک وزیری از قول شاه این حرف را بزند ، در سرسراهای مجلس هم هیچ وقت بنده و تا حدی که میدانم آن هم کارانی که بعد از بنده مسئول امور پارلمانی بودند یعنی جناب قواص صدری و جناب دکتر یزدان پناه و جناب رامبد تا موقعی که بنده در جربان کارها بودم ، هیچ وقت چنین چیزهایی نمیگفتد چون آن آقایان هم سالها در دولت و یا مجلس کار میکردند و آنها را میشناختم ولی باید عرض کنم که شاید بزرگترین اشتباه این بود که آنچه

که مربوط بمواد انقلاب ششم بهمن میشد که برای ضیانت مملکت لازم بود ، اینرا دولتهاي وقت و افراد و مطبوعات و رسانه هاي گروهي با آن جنبه فردی میدادند و اين کارها و نظائر آن موجبات شکست اعليحضرت محمد رضا شاه را بعده "بنحوی ایجاد کرد . مثلاً" اصلاحات ارضی را ملت ایران میخواست و مصالح عالیه مملکت آنرا ایجاب میکرد زیرا ما نمیتوانستیم به بینیم که دو ثلث جمعیت ایران در روستاها است ولی این روستاها بعده خاص تعلق دارد . اما ممکن است که جنا بعالی از خود بنده . بپرسید که آیا ایرادی بر اصلاحات ارضی داشتید ؟ با آنکه خودم ارثا " دارای املاکی بودم و کسی بودم که اولین بار ، در سال ۱۳۴۲ نشان درجه ۱ اصلاحات ارضی گرفتم ، در صورتیکه به بیانی بزرگ مالک هم بودم . در آن سال این نشان را مرحوم ارسنجانی گرفت ، و مرحوم علم و بنده . بنابر این مسلماً" مخالف اصلاحات ارضی نبودم اما مطلب بنده همه‌اش این بود که قانون اساسی میگوید قیمت عادلانه باید بمالک پرداخت بشود . و مسئله مالیات ضرب در ضریب قیمت عادلانه نیست . اساساً" اصلاحات ارضی یک عقیده و فکری بود که صد درصد لازم بود برای مملکت ولی در نحوه تدوین قانون آن ، مرحوم ارسنجانی افراطی رفت . چون قانون اساسی ایران گفته است که هر ملکی را برای مصلحت مملکت میشود خرید و گرفت ولی با پرداخت قیمت عادلانه و بنده با تربیت قضائی نمیتوانستم قبول کنم که مالیات ضرب در ضریب میشود قیمت عادلانه . حالا خوب همین اصلاحات ارضی، اصل اول انقلاب ششم بهمن بود ، اصل دوم آن ، سهیم کردن کارگران در سود کارگاهها بود و کدام ایرانی است که منکر این نمیتوانست بشود . حالا اگر آن شخص مخالف با صلح روشنگر و غرب دیده بود و صحبت از ایدئولوژی های جهان بینانه میکردا و که میدید در آن کشورهاي که خود آنها میخواستند از آن کشورها تقلید کنند ، کارگر چه وضعی دارد . بنا بر این کارهاي خوبی بود که در ایران شد و آنرا ملت هم خواسته بود و محمد رضا شاه هم شخصی بود که جلو افتاد و نمیگوییم رهبری کرد ، بلکه سرپرستی کرد و پیشگام بود . این کارها را که نمیشود ایراد گرفت کما اینکه همه آن لواح قانونی و قوانین در این دولت اسلامی هم هست ، مثلاً" سپاه دانش بهترین فکر بود ، زیرا چرا ما جوانان تحصیل کرده را و همه را ببریم در صفحه نظام ، ما آنها را میفرستادیم که زارعین را درس بدھند تا به سواد آموزی در مملکت بپردازند .

سؤال : اجازه بفرمایید که به بینیم چرا و چطور بود که مقامات اصرار داشتند که بانی هر طرح بزرگی که انجام میشود ، شاید آنچه که مثبت انجام میشد ، تمام اینها را منتبه به شخص اول مملکت بکنند ، آیا این در اثر ضعف شخصیت بود ، یا در اثر درست تشخیص ندادن مصالح مملکت و یا احیاناً" خدای نکرده تعمدی هم بود برای اینکه اینطور وانمود بکنند که مسئولیت اگر وجود دارد فقط در آنجا است ، کما اینکه بعداً" ما دیدیم که ضعف های هم بود که طبیعتاً" هر جامعه هم دارد ، شاید بر خلاف آنچه هم که انصاف بود ، آنچه که وجود داشت ، در بست آنها که میخواستند مخالف باشند ،

آن مخالفین ، آن ضعف‌ها را به حساب شخص اول مملکت می‌گذاشتند .

آقای یگانه : جناب آقای آقا ولی این نکته که میفرمایید ، تمام روح جامعه ایرانی را مطرح میکند . جوايش شاید در یک سطر و چند جمله امکان پذیر نباشد . بندۀ آنچه که آخر کلام میخواهم بگویم ، چون تشخیص دادم که جنابعالی ترجیح میدهید که بندۀ در اول کلام جنبه مثبت‌پا منفی عقیده‌ام را بگویم و بعد شرح بدhem اینست که بندۀ هم بهمین ترتیب عمل میکنم ، چون منتظر روش‌شدن حقیقت است . روش‌شدن حقیقت با این معنی نیست که بندۀ یا هر خدمتگزار دیگری امروز بخواهد بگوید که من دستم داخل در هیچ کاری نبوده و هیچ خطای متوجه من نیست یعنی همین جمله که شما فرمودید که بعضی گفته‌اند که (هر چه شده میفرمودند) و یا (اراده سنیه پادشاه) بوده ، زیرا گفتن این حرفها نزد خداوند صحیح نیست و نزد ملت ایران هم این حرف مسموع نیست . النهایه درجه مسئولیت‌ها فرق میکند ، گاهی نقش یک انسان ایرانی در اینست که نظر خودش را صریحاً بگوید ولی گاهی نقش‌ها بالاتر میروند و در این مرحله به گفتن نباید اکتفاء کرد و بلکه باید فداکاری کرد و باید ایثار داشت . من باید عرض کنم که اگر آن ایثاری را که قائم مقام فراهانی و امیر کبیر میکردند ، ما هم میکردیم ، سر نوشتم مملکت امروز چیز دیگری بود و این در یک جمله جواب‌همه آنچه را که شما میخواهید ، هست . موقعی که قائم مقام که هم در دوره فتحعلی‌شاه مقام خیلی مهمی داشت و بعد هم در زمان محمد شاه قاجار صدر اعظم ایران بود ، آنوقت که او بر سیاست‌های غلط و بد فتحعلی‌شاه در مورد جنگ‌های ایران و روس و بر ضعف محمد شاه ایراد میکرد ، با آنکه محمد شاه کسی بود که در جنگ‌هرات از تهران با اسب حرکت کرد و بمیدان جنگ رفت و باید اینترا هم وجودان " به پای او نوشت ، ولی قائم مقام در منظومه زیبای خودش همه حقایق را به پادشاه میگفت . رجال ایران نباید به قربان ، بله قربان باشند و میباشیست که از این حدتها بالاتر بروند ، حالا ما هم میتوانیم بگوئیم که بعضی از ما نقایص کار را میگفتیم ، ولی من ایمان دارم که ملت ایران بیش از این از ما انتظار داشت و ما میباشیستی فداکاری میکردیم که البته با این حد نرسیدیم

سؤال : معذرت میخواهم آیا شد ، البته بطور عموم عرض میکنم و به استثناء کار ندارم ولی چه شدکه باشیم و رتبله قربان شدیم

آقای یگانه : داشتم همین را عرض میکردم ، و من آن مطلب مورد نظر جنابعالی را و اثبات و نفی آنرا در اول عرایض گفتم که بعد همانرا توضیح بدhem . همین مرحوم قائم مقام فراهانی که جان خودش را برای مملکت از دست داد و او را به دربار احضار کردند و میرغضب را صدا کردند و دستمالی را بگلوی او فرو بردن و خفه اش کردند و امیر کبیر هم همینطور بود که بالاخره فدا شد اینها ، ایستادگیها را تا این حد کردند ، اما ما تا

این حد اینکارها را نکردیم و اگر ده بار هم جنابعالی از بنده سوال بفرماید ، بنده خواهم گفت که به پایه این اشخاص نرسیده‌ام . بر بنده و همکارانی از بین ما که این عقیده را دارند این مسلم است که ما به آن فضیلت و با آن بزرگواری حضرت امام حسین نرسیده بودیم که وجود خودش و هفتاد نفر از غزیزانش را به وسط بیابان خشگ کربلا بیاورد ، ولی به تناسب ، هر کدام از ما بنوبت خودمان یک مطالبی را گفته‌ایم ، اما آنها که خارج از گوده‌ستند تصور می‌کنند که هیچکس نبوده و هیچ چیز نگفته و همه را انتقاد می‌کنند ولی آنها که از نزدیک دست‌اندرکار بوده‌اند ، لااقل خودشان که یکدیگر را می‌شناسند .. منظورم ذکر این سابقه بود که در موقعی‌گه همه به فتحعلیشاه مدداحی می‌کردند ، قائم مقام می‌گفت که "اعلیحضرت اگر تو امروز، شب را هم بگوئی که روز است ، همه می‌گویند بله قربان ، او این معنی را در قالب شعری زیبا سرود ، چون سیاستمداران قدیم ایران ، لسان شعر را بهترین وسیله برای گفتن حقیقت بکار می‌بردند و تفنن نبود ، چون چیزها را در قالب شعر می‌شود گفت که بصورت یک گزارش رسمی دولتی نمی‌شود گفت و مرحوم قائم مقام در این باره چنین سرود که :

آن کیست که گر شب را ، تو گوئی روز است گوید نه چنانست ، بگوید که چنین است بنا براین سوالی را که جنابعالی فرمودید ، جوابش را نمی‌شود در خدمات ۲۰ نفر وزیر که در یک دوره سر کار آمده‌اند و یا ۷۰ نفر وزیری که در ۱۵ سال آمده‌اند پیدا کرد .. این خصیصه در تمام نهاد و وجود جامعه ایرانی بوده است و امروز هم هست که مسلماً باید بنده و همه ، خودمان را اصلاح کنیم .

سؤال : آیا جنابعالی فکر می‌کنید که ما در دوره اخیر بگوییم یعنی تا قبل از زمان این اغتشاش ، در مملکت از نظر اخلاق و کاراکتر ، امثال قائم مقام و امیر کبیر و مانند آنها را نداشتیم ، یا اینکه اگر داشتیم اینها در موقع و مواضعی نبودند که بتوانند بآن میزان موثر باشند ، شاید سوال سختی است ؟

آقای یگانه : نه خیر جواب عرض می‌کنم . البته مسائل نسبی است ، ایران بعد از امیرکبیر و قائم مقام هم رجال خیلی بزرگی داشته . در عمر حدود ۶۰ سال بنده و جنابعالی خود ما شاهد بوده‌ایم که ایران رجال بزرگی داشته مثلاً" ملی کردن نفت خودش یک فدایکاری بود و یک ایثار بود ، همان مجلسی که اینکار را کرد و آنها که پیشگام اینکار بودند و اینکار را کردند . پس اینطور نیست که هیچکس نبوده . و باید عرض بکنم که شاید ما به حد آنها نرسیدیم بنده نمی‌توانم این حقیقت را کتمان کنم . اما ما هم زیاد کار کردیم و خیلی فکر کردیم و شاید کارهای ما نا فرجام ماند . زیرا بعد از انقلاب اسلامی بهمن ماه ، بیش از آن از رژیم انتقاد کردند که عدالت اقتضا آنرا داشت . ما دیدیم آنها که از ما انتقاد می‌کردند اکثراً همان راهی را که ما میرفتیم رفتند اما ما خیلی موفق تر بودیم نسبت به دیگران ، و آزادتر و آزادمنش‌تر بودیم که آنها

نبودند . و اینهم یک حقیقت است که در تاریخ ایران مگر همیشه صدها امیر کبیر و قائم مقام وجود داشته ؟ البته این طور نیست و بقول شیخ اجل سعدی این قبیل افراد گاه گاه ، مثل یک تیر شهاب می‌ایند و میروند :

ای خردمند جهان جای تن آسائی نیست مرد دانا بجهان داشتن ، ارزانی نیست
بنا بر این اینظورها و به این آسانی ها نمیشود قائم مقام و امیر کبیر تربیت کرد .
قائم مقام فراهانی دنیاگی از علم بود ، اول فقیه بود ، اول نویسنده بود ، اول شاعر
بود و اول فداکار بود . همین اشعار و نامه هایش که باقی است اینرا نشان
میدهد . روزی که فتحعلیشاه صد ها صدها بهر کس لقب میداد ، قائم مقام در باره اش
شعری گفت و به شاه ایراد کرد که : این لقب هایی که شما میدهید هژبرالسلطان هژبرالدوله ،
این اشخاص که مثل شیر نیستند و من در جنگ با روسها هستم و مرد جنگی می
خواهم . و همین معنی را در شعری که شاید اشتباه نمیکنم و منتسب بخود است میگوید :
آنگه که شیپور عدو آهنگ زیر و بم کند سردار افخم خم شود سردار اکرم رم کند
چون سرداران ما که نمیباشی با لقب شاه سردار میشنند ، حالا تمام اینها را قائم
مقام میکفت و امیر کبیر هم همینظور ، مگر آنها چه گناهی کرده بودند ، امیر کبیر
در موقع مرگ گفت که : من فکر میکردم که یک صدر اعظم خوب میتواند ایران را نجات
بدهد اما بعد فهمیدم که نه ، بلکه پادشاه خوب میتواند . البته این حرف امیر دو
معنی دارد ، معناش این نیست که صدر اعظم و نقشا او را بواه همیشه طرد بکند و کنار
بگذارد بلکه معناش این بود که اگر یک صدر اعظم، بی نهایت هم خوب بود ، اگر در راه س
او مقام دیگری بود ، نمیگذارد که بماند . در ایران این جنگ قدرت بین دولت و قوه
حاکمه همیشه بوده ، شما در ابتدای فرمایشای خودتان از بنده پرسیدید که چه باید
کرد حالا جواب عرض میکنم که آنروزی که رهبران ما ، نه بلکه رهبر بمعنای کسی است که را تعیین
میکنند و ملت هم باید از آنها متابعت کند ، حال اگر روزی رهبران ایران گفته شد که
شده از طرف ملت را سر پرستی و هدایت میکند ، حال اگر روزی رهبران ایران گفته شد که
همه چیز ها و همه فکرها و همه نبوغ ها متعلق به ملت است و ما در خدمت ملت هستیم
و روزی که این نفاق ها و دوئیت ها از میان برداشته شد و آنروزی که ملت ایران آن
پیوستگی را به فرهنگ ملی خودش پیدا کرد ، من حالا آن مطلبی را که قبله " میخواستم
بگویم عرض میکنم که آنروز مملکت ایران درست میشود ، و گرنه با این ترتیب ها و
بزیان آوردن ایدئولوژی ها هیچوقت مملکت درست نمیشود . کما اینکه مشروطیت یک
ایدئولوژی بود ، اما عمل بدنبال آن نبود لذا به ۲۵ سال نکشید که آن آرزوها بر باد رفت
بعدها هم همینظور شد و حکومت اسلامی هم نا موفق است زیرا کو آن عدل اسلامی ، کو آن
اخلاق اسلامی که شعار آنرا میدادند .

سؤال : عذر میخواهم ، به این قسمت بعدا " میپردازیم ولی نقص ما و ضعف ما ، برای
آماده نکردن ملت و انبوه مردم ایران ، برای اینکه با این رشدی که شما میفرمایید

آقای یگانه : اگر بخواهم تمام حقایق را عرض کنم که باید هم اینکار را بکنم ، آن مشکل که اینجا وجود دارد در این است که گاه انتقاد میشود و گاه ملت ایران هم از خودش انتقاد میکند که البته این برای یک ملتی نهایت فضیلت است و میپرسد که چرا اینطور شده ، بنده ریشه این وضع را خدمتتان عرض میکنم بدون هیچ محاها و محظوظ بنظر من ، علت آنست که ما یک فرهنگ اصیل ملی داشتیم و این قبل از افتتاح روابط ما با غرب بود ، بعد که ما با فرهنگ غرب آشنا شدیم ، آنچه را که برای خود غربیها شاید خوب بود ولی بدرد ما نمیخورد ، بر اثر تقلید ما پذیرفتیم و لذا فرهنگ اصیل ملی ما رفتکنار ، و از غرب هم ، در تمام موارد ، ما قسمت های خوب فرهنگشان را نگرفتیم زیرا گاه آن چیزهایی که در آنجا محاکوم بود ، ما بعنوان اینکه نووتازه است پذیرفتیم و با این ترتیب تمام ضعف و نقص ما در بر خورد تمدن اصیل ایران با فرهنگ غربی و افکار غربیها بوده است که ما نتوانستیم آن گوهر فرهنگی آنها را بگیریم . البته غربیها خست نداشتند که ما جنبه خوب فرهنگ آنها را نگیریم ، اما گاهی خودما "واقعاً" نمیدانستیم که چه باید کرد . یک روزی در غرب اندیشه های نو پیدا شد مثلاً "معروف است و بنده هم خوانده ام که مرحوم سید جمال الدین اسدآبادی در آن زمان با روض رفت و در اینجا منظورم اینست که بگوییم چرا وقتی که او از اروپا برگشت ، گفت که ما باید بر گردیم به فرهنگ خودمان . سید جمال الدین آدم خیلی روش بینی بود ، نه تعصب داشت و نه انجاماد فکری داشت ، وقتیکه سید وارد اروپا شد که دعوتش کرده بودند و خیلی هم محترمانه . در آن زمان قطعاً هم روزنامه ها را برایش میخوانندند . سید دید که مثلاً "امروز در یک روزنامه نوشته اند که بزرگترین حکیم آنوقت ، مارکس ، گفته است که خدا یعنی چه . سید بیچاره پیش خودش گفت که اعوذ بالله این حرفها چیست؟ روز دوم مثلاً" روزنامه دیگری را آورده بودند با عکس و تفصیلات و سید دید که فروید می گوید که دنیا بر مدار جنسیت میچرخد و هر پدیده در جهان ناشی از جنسیت است ، باز هم سید پیش خودش گفت العیاذ بالله ، این دیگر چیست؟ روز سوم هم نظریات داروین را برایش آورده که گفته بود تمام ما از نسل میمون هستیم ، از این حرفها خوب سید دیوانه شد ، بر گشت و گفت ما نمیخواهیم اینرا ، یعنی بر گشت به مملکتش و گفت ما باید همان فرهنگی را که داشتیم نگاه داریم . چون فرنگی اگر این حرفها را هم میزد و در روزنامه هم مینوشند ، ولی آنا" مردم که قبول نمیکردند و اینکه عرض کردم که ما برداشت غلطی از فرهنگ غرب کردیم ، منظور این بود که فکر میکردیم که هر چه غرب گفت این درست است ، غافل از اینکه غربی ، اینها را در روزنامه اش مینویسد تا شاید روزنامه اش بفروش برشد ولی آن مردمی که اینها را میخوانند فوری گول نمیخورند ولی ایرانی را ، ما در تاریخ دیده ایم ، که روی خوش باوری و روی آن ایمانی که به بزرگتر های ملی خودش داشته همه حرفهای آنها را قبول میکرده ، حالا اگر آنها میآمدند

و در ایران هم همین حرفها را میزدند ، آیا مردم میبايستی آن حرفها را قبول میکردند؟ این بود که سید برگشت و گفت بچسبیم به آنچه که داریم زیرا آخر در دنبال این فرهنگ غربی ، امپریالیسم آنها هم میآید ، وقتی که ایندو با یکدیگر دست بدهست میداد ، در آن موقع بر فرهنگ اصیل ایرانی فائق میشد و ما آنرا از دست میدادیم و اختلافات و دوئیت‌ها بین ما افکنده میشد و آن گفته «(اختلاف بیندار و حکومت‌کن)» در ایران نا گفته، عملی میشد ، بطوریکه دیدیم که رجال ما را از همیگر جدا کردند ، تفرقه انداختند و آنچه که قرآن مجید میگفت که (فَاعْتَصِمُ بِحَبْلِ اللَّهِ الْجَمِيعَا" و لا تفرقوا) یعنی که مردم جمع بشوید بدور رشته خدا وند ، این اتحاد از بین رفت . در ایران ، ما قصه جنگ ۷۲ ملت را در ادبیات خودمان خوانده بودیم و مسلمان " وقتی که علما" هم ۷۲ فرقه شدیم و بجان همیگر افتادیم ، آنگاه سومی میآمد و زر رامیزند و میبرد و خارجی از آن استفاده میکرد و این همان اشتباهی است که امروز هم رژیم ما میکند و بجا اینکه منافع ملت را در نظر بگیرند ، با خود ملت ایران در افتاده‌اند یعنی ایرانی ، ایرانی را میکشد و عوض اینکه تشخیص بدنهند که اگر هم اشتباهی بوده و بدختی بوده ، ریشه آن کجاست که دنبال ریشه بروند آنها آمدند و از سر باز گرفته تا کارمند اداره تمام اینها را بعنوان محارب با خدا و مفسد فی الارض انداختند بزندانها و یا اعدام کردند

سؤال : اجا زه میفرمایید برای بالا آوردن سطح رشد مردم ، آیا واقعا" باندازه کافی کار کردیم ، برای اینکه شما ملاحظه کردید که در این گیراگیر اغتشاش ، بالاخره هنوز صحبت اینست که ملت ما اگر رقم را اشتباه نکنم حدود ۶۰ درصد بسیواد دارند ، البته سواد تنها میبین رشد نیست ولی برای اینکه ما رشد این ملت را بیاوریم بانجائی که بتواند رژیم و دولت و سیستم اداره مملکت روی پایه رشد ملتش بگردد و متکی با و باشد این رشد باید فراهم بشود ، آیا ما باندازه کافی کار کردیم و اگر نکردیم حقیقتا" ضعف و نقص ما کجا بود که باندازه کافی با این مسئله توجه نکردیم .

آقای یگانه : اینکه فرمودید که بقدر کافی برای رشد سیاسی جامعه کار کردیم یا نه ، باید عرض بکنم که اینجا موردی است که نکرده‌ایم ، ما بارها در مقابل دشمن بیگانه بعنوان ملت ایران جان داده‌ایم و فدا کاری کرده‌ایم و هیچ بحث نیست و بارها هم برای ریشه کن کردن پاره از نا بسامانیها ملت ایران کمر همت بسته است و در آن هیچ حرفي نیست ، اما برای آنگاه کردن و بصیر کردن جامعه و دادن دانش سیاسی به جامعه میخواهم عرض بکنم که جز در یک مدت‌های بسیار کوتاه ، ما هیچ کاری نکردیم و این آموزش سیاسی نه در دوره ما ، شد و نه قبل از ما و نه در این ساعت میشود . البته در تاریخ ایران ، منکر نمیشوم ، یک ادواری بوده که کسانی بودند و اول وظیفه خودشان را ارشاد جامعه میدانستند و ارشاد به این معنی نیست که آنکس که زمامدار است و قدرت را در دستش میگیرد ، بگوید که : هرچه من میگویم بگوئید بله زیرا این ارشاد نمیشود . بلکه ارشاد

ساید گاه از طرف کسانی باشد که هیچ صاحب مقام رسمی و دولتی نیستند و بزرگ ترین مقام معنوی برای آنها همین بس است که جامعه را ارشاد کنند، اینرا ما در طول تاریخ کم داشته‌ایم البته یکی دو بار اشخاصی پیدا شدند. حالا اینکه دائم "وطنپرستان میگفتند که مملکت حزب میخواهد، اینرا برای همین میگفتند. بنده مثالی خدمتستان عرض میکنم: در خاورمیانه دو سردار در یک دوره و در یک درجه از میهن پرستی و از سوابق، بر دو کشور همسایه با هم، رهبری کردند و هر دو موفق تا آخرین درجه جلو رفته‌اند یکی اعلیحضرت رضا شاه و یکی کمال اتا تورک. چون استحضار دارید که مرحوم رضا شاه از بین کشورهای خارجی به تنها کشوری که رفته بود، ترکیه بسود که اتا تورک را دیده بودند، و در خیلی از کارها هم با یکدیگر مشورت میکردند و نظریات واحدی میگرفتند. البته اتا تورک افراطی بود در متعدد شدن و مرحوم رضا شاه بیشتر پای بند سنت‌های ملی بود. اما بعد از فوت اتا تورک هیچ آبی از کاسه بزمین نریخت و تکان نخورد و کارها کما کان میچرخید ولی در سال ۱۳۲۵ با آمدن قشون خارجی با ایران در حقیقت در یک برهه کوتاهی از زمان، از روی لجبازی اثار رضا شاه را از بین میبردند، در صورتیکه این آثار به رضا شاه تعلق نداشت و مال ملت ایران بود هر چه بود. اما چون در ترکیه حزب بود و حزب پاسدار بود لذا خوب‌نگاه میداشت ولی در ایران ما حزب نداشتیم. گاهی برای مدت‌های کوتاه داشتیم شاید حزب هم در ایران از چیزهایی بود که خیلی مطلوب و مقبول نبود، چون اگر حزبی بخواهد مطیع و بنده باشد، دیگر حزب نیست، اگر مطیع و بنده نباشد که آنرا از بین میبردند ولی در اینجاها است که باید مردم فداکاری بیشتری بکنند، امرور هم ما چاره؛ جزو این نداریم که حزبی داشته باشیم و آن حزب یک ایدئولوژی برای مملکت تعین بکند و بعد افراد مملکت به دنبال آن ایدئولوژی بروند و بدانند مادام که در مملکت تفرقه است ما به سعادت واقعی نخواهیم رسید.

سؤال: آیا ما چنین حزبی داشتیم؟

آقای یگانه: در دوره که بنده در کارهای سیاسی وارد بودم که باید عرض بکنم که خیر نداشتیم.

سؤال: حالا اجازه بفرمایید موضوع راتغییر بدھیم، تمنا میکنم که خاطراتتان را از چند تا از بهترین لواحی که در طی دورانی که جنابعالی بعنوان معاون پارلمانی نخست وزیر کار میکردید و آن لواح را دولت بتصویب مجلس رساند، بفرمایید و اگر "احیانا" بحث‌هایی و صحبت‌هایی از جنبه‌های خصوصی آن هم باشد، باز برای ضبط در این تاریخ شفا‌هی ما آنرا هم بفرمایید جالب خواهد بود.

آقای یگانه : یک سلسله قوانینی بود که شاید ابتکاری بود و آنها را بندۀ باید در راء سکار عرض کنم و گفتم که هیچ تعلقی به شخص اعلیحضرت محمد رضا شاه نداشته و متعلق به ملت ایران بوده و آن قوانین مربوط به انقلاب ششم بهمن بود . اینها قوانینی بود که میبايستی سر نوشت ایران آینده راتعیین بکند و از بهترین قوانین بود . متعاقب این قوانین ، حالا بندۀ نمیخواهم از قوانین تکنیکی و فنی صحبت کنم چون موضوع ماتاریخ ملت ایران است و لذا آن قوانین را عرض میکنم که با فرد فرد ملت ایران سر و کار داشته است مثلا" همین قانون حمایت خانواده که بندۀ اشاره کردم . در ایندوره و دوره های بعدی تا قبل از انقلاب اسلامی یعنی بهمن ۱۳۵۷، قوانین خیلی مفیدی بتصویب رسید . اینوا هم اضافه کنم که پاره از لوایح هم بوده که خود بندۀ هم چندان آنها را نمی پسندیدم و بموضع هم در هیئت دولت بحث کرده ام . ولی قوانین مربوط به انقلاب ششم بهمن ، چون بعدا" تمام آنها که بصورت تصویبناامه های قانونی نبود ، بصورت لایحه به مجلس آمد و اینها مطالب و مسائل خیلی مفیدی را در بر داشت . در اینجا باید فرق گذاشت بین یک امر انقلابی و از بین رفتن یک رژیم و آمدن رژیم دیگر ، که این در تاریخ ایران و جهان صدها سابقه دارد ، با مسائل اجتماعی و معتقدات یک جامعه که اینها چیزهای نیست که یک شبه و با یک انقلاب زیرو رو بشود . در این زمینه باز یک وقت انتقادی است که متوجه رژیم و یا افراد و خود بندۀ است و یکوقت انتقاد از قوانین و آراء است که اینها دیگر بهیچ وجه مربوط به یک فرد نیست بلکه مربوط به همه ملت ایران میشود . در مورد این قوانین باید عرض کنم که روزی که فکر آن قوانین پیدا شد ، بصلاح مملکت تشخیص شد ، مثل اصلاحات اراضی که در حدود ۱۵ ملیون نفر زارعین ایران را صاحب زمین کرد که الان هم تمام این اراضی را در تصرف خودشان دارند و شریک کردن کارگران در سود ویژه کارخانهها که موجب بالا رفتن در آمد کارگر شد . یا سیاهیان دانش که سواد بروستا ها برند ، همچنین فروش کارخانه های دولتی که انجام همان حرفي بود که همیشه مردم میگفتند که دولت با زرگان و تاجر خوبی نیست ، خوب اینها را فروختند و از محل آن، آن وجهه اصلاحات اراضی را که دولت تضمین کرده بود پرداختند . حالا اگر در عمل یک مجری، قانون را بد اجرا کرده است ، این به قانونگزاری و قوه مقننه ربط ندارد . اگر قانونی خوب بود و نفس قانون مورد ستایش بود این کار قوه مقننه است ، اما اگر بعدها مجریان، قانون را با آن روحی که مورد نظر قانونگزار بوده ، اجراء نکرند دیگر نمیشود گفت که قانون محکوم است ، بلکه قطعا" جراحتنگمان نتوانسته اند درست اجراء کنند . البته یک سلسله قوانین هم بود که تنها بندۀ بلکه همکاران بندۀ هم مخالف آنها بودند ، اینطور که یکروز و نسبت به یک لایحه شخص بندۀ نظر مساعد نداشت و فردا یک وزیر دیگر نسبت به یک لایحه دیگر نظر موافق نداشت . و در اینجا بطور مثال باید عرض کنم که مقررات مربوط به انقلاب اداری نه کافی بود و نه وافی بود و نه بمرحله اجرائی رسید . ضمنا" عرض میکنم که گذراندن قوانین خوب ، شاید خیلی آسانتر بود از اجراء آن ولی فضیلت و شرافت قوه مقننه در این

است که قانون مفید و خوب را تصویب کند و از این نظر نمی‌شود قوه مقننه را محکوم کرد ، اما همانطور که عرض کردم بعضی از قوانین وجود داشت که مورد پسند خود بندۀ هم نبود ، مثلاً اصل انقلاب اداری و مقررات آن که هیچ معلوم نبود که آیا قوه مجریه میخواهد این مقررات را علیه خودش اجرا کند و آیا دولت میخواهد علیه خودش انقلاب کند ؟ کما اینکه این اصل انقلابی تا آخر هم به نتیجه نرسید .

سؤال : اجازه بفرمائید که اول به آن لواحی که جنابعالی فکر میکنید مثبت تر و مفید تر و بیشتر برای مملکت مفید بوده ، با آنها بپردازیم . بعد میرسیم به لواحی که احیاناً "انتقاداتی" نسبت به آن وارد است ،

آقای یگانه : از مسائل مربوط به مواد انقلاب ششم بهمن که بگذریم ، در ایران همیشه خانواده رکن اساسی فرهنگ و ملیت ما بوده است . در قسمت مقررات مربوط به خانواده یک نارسائیهای وجود داشت ، این ها در آن قانون اولی که با این منظور بتصویب رسید اصلاح گردید و مبانی مستحکم تری برای خانواده در نظر گرفته شد ولی البته مسردم شاید تمام این قانون را بدقت نخوانده بودند ، فکر میکردند ، یعنی از یکطرف خانمها میگفتند که این قانون کافی نیست برای اینکه حق ارث زن همانست که بود ، باز هم میگفتند که مسئله تعدد زوجات وجود دارد ، البته با اجازه دادگاه ، و همچنین آن اختیارات متعارف که در قانون هست ، از مرد گرفته نشده و یا بزن داده نشده و یا بطور کلی میگفتند که آن اختیارات مردها لغو نشده است . از طرف دیگر هم بودند بعضی از آقایانی که میگفتند که این قانون پاره امتیازات و اختیارات آنها را گرفته ، ولی خوب کسی که قانون را مینویسد و آنکه تصویب میکند به اصطلاحی که فرنگیها دارند میگویند که باید مثل یک پدر مهربان خانواده باشد و منافع و مصالح همه را در نظر بگیرد ، این قانون خانواده و مخصوصاً "قانون اول جنبه های افراطی نداشت و در عراض قبلي هم عرض کردم که بهیچوجه اصلاح مقررات اسلامی نبود بلکه تا حدی که مقررات شرعی اجازه میداد یک تجدید نظرهای در پاره از برداشتها شده بود . با این ترتیب که گفتند تعدد زوجات همانطور که مقررات شرعی صراحت دارد ، هست ، النهایه اجازه دادگاه را لازم دانستند مثل خیلی از کشورهای اسلامی دیگر . از این که بگذریم یک سلسله قوانین خیلی مفیدی راجع به آموزش و پرورش و مخصوصاً آموزش عالی بتصویب رسید . در کشور ما ، بزرگترین مشکل که چه در دوره ما وجود داشت و چه در این دوره هست ، مسائل جوانها است . ما در حدود سه میلیون نفر محصل سر کلاس درس داشتیم یعنی در مراحل بتدائی و متوسطه و عالی و برای ایران افتخاری بالاتر از این نبود . بنده هیچ وقت در گفتارم نخواستم و در کارهایم برای این افتخار کنم که مثلاً در آمدهای مملکت اینقدر بالا رفته یا مالیاتها اینقدر اضافه شده بلکه بنده همیشه افتخارم برای این بود که به حدی رسیده ایم که سه میلیون محصل در مدارس داریم و بحدی رسیدیم که دانشگاهها داریم .

و بحدی رسیده ایم که همین سپاهیان دانش در روستا ، مردم را تعلیم میدهنند که بندۀ خودم میدیدم و اینها افتخارات مملکت بود . بهیج وجه هم نه خود مرحوم اعلیحضرت محمد رضا شاه میبايستی میگفت که همه را من کرده ام و نه تا آن حدی که بندۀ شنیده ام دولتیها گفته‌اند که هر چه هست ایشان انجام داده است . گاهی بعضی ها روی طبیعت خودشان شاید یک مدحی میگفتند ولی خود شاه این هوش را داشت که میفهمید که مثلاً^۱ این سخن در این حد، مذاхی است و گوینده هم با رها میفهمید که با تمام مذاخی خودش، گاه میشود که بفاصله چهار پنج روز از کارش هم کنار میرفت و البته در این اوآخر خیلی‌ها تشخیص داده بودند که با مذاخی کار پیش‌نمیرود و در اینجا آن آخرین حرف‌بندۀ این بود که عرض کردم که ، اگر هم شخص اعلیحضرت ما میل بود که همه چیز بنام ایشان باشد این بزرگترین اشتباهی بوده که در تاریخ سلطنت شده است . لذا بنتظیر بندۀ اگر کار خوبی بوده ، ملت ایران هم کرده است و اگر کاری بوده که بد بوده است ، آنوقت باید سنجد که آیا موجب‌ش دولت و سلطنت بوده یا موجب آن فرضاً " خود مردم ، حال اگر بر حسب مورد فرضاً " نتیجه عمل بد بوده ، آن بد را ما کرده‌ایم . از اینکه بگذریم قوانین مربوط به دادگستری را باید عرض کنم که از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷ بسیاری از قوانین مفید بتصویب رسید که بندۀ خلاصه و روح پاره از آنها را در موقع خود عرض کرده‌ام که از جمله است ، قوانین مربوط به خانه‌های انصاف که در دهات خوب کار میکرد و دیگر اینکه ما موازین انصاف و کددخدا منشی را وارد در قوانین کردیم و بسیاری از مقررات دست و پا گیر را در نحوه دادرسی لغو کردیم ، اینهم خلاصه از قوانین مربوط به دادگستری . حالا بگذریم از صدها قوانین تکنیکی یا تخصصی مربوط به دولت و سازمانها و مخصوصاً " سازمان برنامه یا ذوب‌آهن و شرکت‌ها و کارخانجات بزرگ که اینها هم به تصویب مجلس رسیده است . بسیار مفید هم بوده . همین شرکت‌گاز که امروز وجودش در کشور از این نظر حیاتی شده ، که اگر نفت ما با یک موانع و محظوظاتی رو برسو است ، لااقل گاز به هدر نمی‌سوزد و الساعه در مملکت توزیع میشود و در آمد آنرا دولت میگیرد، آیا پایه‌های این شرکت و فعالیتهای آن از کی شروع شدوا بین‌الوله‌های سراسری در چنین موقع کشیده شد ؟ مسلم است که قوانین مربوط به همه این تاسیسات قبلًاً از مجلسین گذشته بود و اینها همه قوانین مفیدی بود و باز هم مثل قوانین مربوط به پتروشیمی و دهها قوانین دیگر مربوط به برنامه‌های بزرگ عمرانی و صنایع سنگین، پس همین تاسیسات در مملکت بوده که ما میگوئیم مبلغ بیش از ۲۰۰ میلیارد دلار خسارات مالی ، یک کشور بیگانه بر ما وارد کرده و باید بدهد و بندۀ هم در اینجا تائید میکنم که آن دولتی که متاجوز کرده ، بد کرده است و ارتش ملی ایران بزرگترین وظیفه اش اینست که متاجوز را بجای خودش بنشاند و باید هم تمام خسارات از متاجوز گرفته شودوا بین خسارت فقط خسارت مادی و مالی است که ۲۰۰ میلیاردمیباشد ، ولی حدودسه میلیون انسانهاشی که آواره شده اند و هزار ، هزار که زیرینبارانها و موشكهای آنها از بین رفتند ، این قیمت‌های را تصور میکنم که هنوز دولت اسلامی بحساب نیا ورده است و آنچه ما درنتیجه